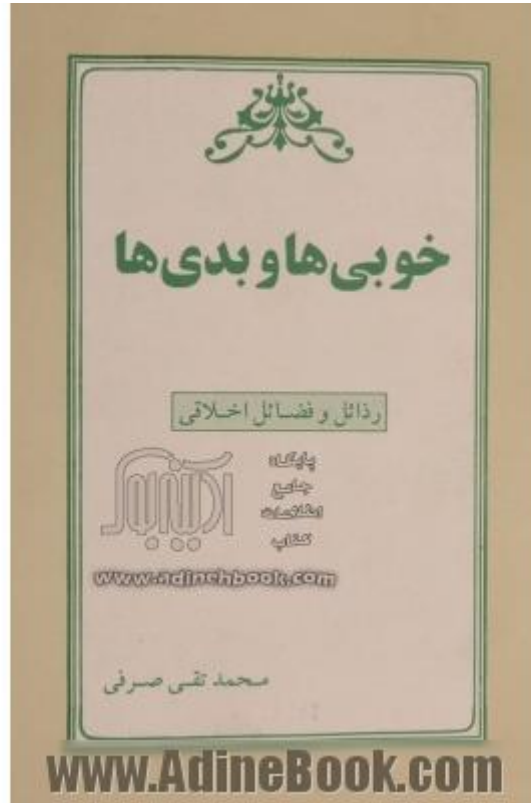


خوبی ها و بدیها

ج ۱



محمد تقی صرفی پور

بسم الله الرحمن الرحيم

بخش اول: خوبی ها

اهمیت پرهیز کاری در اسلام

از مهمترین و اصلترین خصوصیات که در کمال انسان و دوری انسان از شیطان نقش مهمی دارد پرهیز کاری است.

تقوی که همان پرهیز کاری است در لغت بمعنی دور نگه داشتن خود و در اصطلاح قرآن و احادیث منظور از تقوی دوری از گناه و در نظر داشتن خدا در همه لحظات زندگی می باشد و شخص متقی کسی است که از هر چه خداوند نهی کرده دوری کند و در موقع برخورد با گناه خدا را در نظر گرفته از انجام آن پرهیز نماید و در حقیقت تقوی یک حالت روحانی و معنوی است که حافظ و نگهبان انسان از گناه است.

در قرآن آیات فراوانی درباره تقوی است. در یک جا می فرماید:
(افمن اسس بنیانه علی تقوی من الله و رضوان خیرام من اسس بنیانه علی شفا جرف فانهار به فی نار جهنم))

آیا کسیکه بنیان او بر تقوی و رضایت الهی بنا نهاده شد بهتر است یا کسیکه بنیان او سست و در کنار سیل که زود و یران شده و عاقبت به آتش جهنم می افتد.
و در جای دیگر تقوی مردم را موجب نزول برکات خدا می داند:
(ولو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض)).
اگر اهل شهرها ایمان می آوردند و تقوی پیشه می نمودند هر آینه برکاتی از آسمان و زمین بر ایشان می گشودیم.

و در آیه دیگری می فرماید ((تزودوا فان خیر الزاد التقوی)).

توشه بر گیرید بدرستی که بهترین توشه تقوا است.

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

ایمان به خدا کاملاً در انسان جا نمی گیرد تا زمانیکه خدا برای او بهتر و مهمتر باشد از خودش و از مادرش و از پدر و اهلش و از مالش و از همه مردم خدا برای او بهتر باشد.

شاعر می گوید:

توشه ره بساز از تقوی تا بمنزل رسی و شاد شوی
نبری ره به منزل مقصود گر در این ره بغیر زاد شوی
پیامبر (صلی الله علیه و آله) در تفسیر آیه:

((ومن یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لا یحتسب))

کسیکه تقوای الهی داشته باشد خدا برای او راه خروجی از گرفتاری گشوده از جایی که نمی داند برای او روزی می فرستد.

فرمود: منظور راه خروج از مهای دنیا و از سختیهای مرگ و قیامت خداوند او را خارج می کند. و حضرت علی (علیه السلام) در تفسیر آیه مذکور فرمود: منظور از خروج یعنی خداوند او را از تاریکی فتنه ها نجات می دهد و در فتنه ها گرفتار نمی شود.

عرفی گفته است: جامع همه خیرات تقوی است.

یکی از عرفا پنجاه سال از عمرش گذشته بود روزی حساب کرد که اگر از ۱۵ سالگی حداقل روزی یک گناه صغیره مرتکب شده باشد الان در نامه عملش ۱۲۶۰۰ گناه دارد و به خوبی خطاب کرد که با این گناهان چگونه با خدا ملاقات نماید پس ناله ای کرد و از دنیا رفت.

بزرگان گفته اند: متقی کسی است که همچون محرم باشد در حرم یعنی لجام بر سر نفس سرکش کرده باشد و از حرام و شبهه و ریا احرام گرفته و این چنین کسی را ورع نیز گویند و سید همه عملها ورع است.

تقوی شرف مرد بود در دو جهان

بی زهد و ورع کجا رسد کس بجنان

تقوی حقیقی یکی بر اثر دوری از موجبات گناه مثل پیشگیری در بهداشت و یکی هم بر اثر ممارست در روح و نفس نیرویی بوجود می آورد که به او مصونیت دهد و نمی گذارد دچار معصیت شود.

ارزش جهاد با نفس:

در روایت است که چون عده ای از مسلمین از جنگ سختی با پیروزی برگشتند پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) به استقبال آنان بیرونه رفته بود پس زمانیکه حضرت با آنان ملاقات نمود فرمود:

مرحبا به قومی که از جهاد اصغر و کوچک برگشتند.

آنان که متعجب شده بودند سؤال کردند یا رسول الله (صلی الله علیه وآله) اگر این جنگ با این شدت و سختی جهاد کوچکتر بوده جهاد بزرگتر کدام است فرمود:

جهاد اکبر مبارزه با نفس اماره و وسوسه های شیطان است که اگر در این وادی پیروز شود جهاد بزرگتر را انجام داده است.

درباره ابن سیرین که چگونه به علم تعبیر خواب دست پیدا کرد نوشته اند:

ابن سیرین در جوانی شاگرد بزاز بود روزی زن جوانی به مغازه او آمد و چون ابن سیرین را دید دوست و عاشق او شد لذا مقداری پارچه خرید و از ابن سیرین خواهش کرد کخ آنها را به منزل او بیاورد پس زمانی که ابن سیرین آنها را بدرب منزل او آورد آن زن خواهش کرد کخ پارچه ها را در داهل منزل بگذارد و لی همینکه ابن سیرین وارد منزل شد آن زن درب منزل را بروی او بست و گفت باید مراد مرا حاصل نمایی ابن سیرین بسیار او را نصیحت نمود ولی فایده ای نبخشید پس به فکر راه نجاتی افتاد لذا به زن گفت من حاضر هستم تو را به مراد برسانم ولی اول باید به مستراح بروم پس وارد مستراح شد و مقداری از کثافات و نجاسات آنجا را به سر و روی خود مالید و بیرون نمود و خداوند بواسطه این مبارزه با نفس به او علم تعبیر خواب عطا فرمود.

از زندگی امام هفتم شیعیان داستانی منقولست بشرح زیر:

هشدار امام کاظم (ع) به گنهکاران:

روزی امام موسی کاظم (علیه السلام) از کوچه ای عبور می کرد و متوجه شد که از خانه ای صدای ساز و آواز بلند است و معلوم است که بساط عیش و عشرت و میگساری برپاست لذا امام درب خانه را زدند کنیز کی بیرون آمد حضرت از آن کنیز پرسید صاحب این خانه بنده است یا آزاد کنیز جواب داد آزاد است حضرت فرمود: معلوم است که آزاد است اگر بنده می بود پروای صاحب و مالک و خداوند خویش را می داشت و این بساط را پهن نمی کرد.

و حضرت رفتند صاحبخانه که متوجه شد کسی درب منزل او را زده وقتی از کنیز سؤال کرد کی بود کنیز جواب داد پیرمردی بود که آثار عبادت و زهد داشت و سؤال کرد صاحب این خانه آزاد است یا بنده و وقتی که من گفتم آزاد است فرمود: اگر بنده بود معصیت خدا را نمی نمود. صاحبخانه بالا فاصله ملتفت شد که آن شخص امام هفتم بوده لذا پای برهنه از خانه خارج و بدنبال حضرت دوید پس خود را بحضرت رساند و بدست ایشان توبه نمود و دیگر به افتخار آن روز که با پای برهنه به شرف توبه نائل آمده بود کفش به پا نکرد لذا به او می گفتند (بشر الحافی) یعنی (بشر پا برهنه).

برخورد خشن امام صادق(ع):

منصور دوانیقی هر چندی یکبار به بهانه های مختلف امام صادق را از مدینه به عراق می طلبد و تحت نظر قرار می داد و گاهی مدت زیادی امام را از بازگشت به حجاز مانع می شد. در یکی از اوقات که امام در عراق بود یکی از سران سپاه منصور پسر خود را ختنه کرده عده زیادی را دعوت نمود و ولیمه مفصلی داد اعیان و اشراف و رجال همه حاضر بودند از جمله کسانی که در آن ولیمه دعوت شده بودند امام صادق (علیه السلام) بود. سفره حاضر شد و مدعوین سر سفره نشستند و مشغول غذا خوردن شدند در این بین یکی از مدوین آب خواست به بهانه آب قدحی از شراب به دستش دادند قدح که به دست او داده شد فوراً امام صادق (علیه السلام) نیمه کاره از سر سفره حرکت کرد و بیرون رفت. خواستند امام را مجدداً برگردانند برنگشت فرمود: رسول خدا فرموده است هر کس بر سر سفره ای بنشیند که در آنجا شراب است لعنت خدا بر او است.

امام باقر (علیه السلام) از حضرت علی (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: برای اهل تقوی و پرهیزکاران نشانه هائیکه که به آنها شناخته می شوند راستگوئی، رد امانت، وفای به عهد، کم فخر کردن و کم بخل ورزیدن، صله رحم، ترحم بر ضعیفان، کم انسی با زنان، بخشش و احسان، خوش خلقی، حلم ورزیدن، پیروی از دانش در آنچه که انسان را به خدا نزدیک می کند خوشا بحال اینان. یکی از راههای رسیدن به تقوی محاسبه نفس است.

آثار درخشان تقوی و پرهیزکاری:

با توجه به آیات قرآن می توان آثار تقوی را ۱۲ خصلت دانست.

تقوی باعث مدح و ثناء الهی است چنانکه می فرماید:

((و ان تصبرو و تتقو فان ذلک من عزم الامود))

اگر صبر نموده و تقوی داشته باشید این از نشانه های قدرت اراده در کارهاست.

باعث حفاظت و ایمنی است چنانکه می فرماید: اگر صبر کنید و تقوا ورزید حیلۀ دشمنان در شما

اثر نمی کند.

تأیید و یاری خداوند با متقین است چنانکه در آیه می فرماید:

((ان الله مع الذين اتقوا)) خداوند با متقین است.

باعث نجات از سختیها و جلب رزق حلال است.

اصلاح اعمال با تقوا است چنانکه می فرماید:

کسیکه تقوا ورزد خدا برای او راه خروج از گرفتاری گشوده و از جایی که نمی داند برای او

روزی می فرستد.

اصلاح اعمال با تقوا است چنانکه می فرماید:

ای کسانی که ایمان آورده اید تقوا پیشه کنید و سخن درست بگوئید تا اعمالتان اصلاح شود.
آمرزش گناهان بواسطه تقوا است می فرماید: تقوا پیشه کنید تا گناهانتان آمرزیده شود.
خدا متقین را دوست دارد می فرماید: ((ان الله يحب المتقین)) خدا دوست دار متقین است.
تقوا سبب قبولی اعمال است ((انما يتقبل الله من المتقین)) خدا از تقوا پیشگان می پذیرد.
اکرام و احترام و اعزاز در تقواست می فرماید: ((ان اکرمکم عندالله اتقیکم)) گرامیترین شما نزد خدا متیقترین شما است.

بشارت الهی در دنیا و آخرت برای متقین است می فرماید: آنانکه ایمان آورده و متقی هستند در دنیا و آخرت بر ایشان بشارت باد.

تقوا سبب نجات از جهنم است می فرماید: سپس نجات می دهد خدا آنان را که متقی هستند.
باعث خلود و بهشت دائمی می شود چنانکه می فرماید: این بهشت برای متقین آماده شده است.
علی (علیه السلام) به یکی از اصحابش به عنوان موعظه نوشت: تورا و خودم را به تقوی کسی
سفارش می کنم که نافرمانیش روا نیست و امید و بی نیازی جز به او و از او نباشد زیرا هر که از خدا
پروا کرد عزیر و قوی شد و سیرو سیر آب گشت و عقلش از اهل دنیا بالا گرفت.

اهمیت یاد خدا:

امام صادق (علیه السلام) فرمود: محکم ترین چیزی که خدا بر خلقش واجب کرده است زیاد یاد
خدا بودن است. سپس حضرت فرمود: مراد من (سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر) نیست
اگر چه اینها هم ذکر است و لکن منظور از یاد خدا بودن این است که زمانی که با حلالی و حرامی
برخورد کرد یاد خدا بوده اگر طاعتی است به آن عمل کند و اگر معصیتی است از آن دوری کند.
علی (علیه السلام) فرمود: کسیکه شرافت باطن و گوهر انسانی خود را بشناسد این شناسائی او را از
پستی های شهوت و آرزوهای باطل مصون خواهد داشت.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: کسیکه عزت می خواهد بدون اینکه عشیره و پیروانی داشته باشد و
ثروت می خواهد بدون اینکه مالی داشته باشد و هیبت می خواهد بدون اینکه ریاستی داشته باشد پس
از ذلت معصیت خدا منتقل شود به عزت طاعت الهی.

علی (علیه السلام) فرمود: نفس خویش را عزیز شمار و به هیچ پستی و دنائتی تن مده گر چه عمل
پست تو را به تمنیایت برساند. زیرا هیچ چیز با شرافت نفس برابری نمیکند و هرگز بجای عزت از
دست داده عوضی همانند آن نصیبت نخواهد شد و هرگز بنده دیگری نباش زیرا خداوند تو را آزاده
آفریده است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: ای بندگان خدا شما مانند مریضی بوده و پروردگار عالمیان مانند پزشک می باشد پس صلاح مریض در آن چیزی است که علم دارد و تدبیر و دستور پزشک است نه در آنچه که نفسش به آن اشتها پیدا می کند و بی حساب نسبت به آنها تمایل پیدا می نماید. آگاه باشید که تسلیم امر خدا و ده تا رستگار شوید.

گریه شعیب پیامبر از خوف خدا:

در علل الشرایع از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت کرده شعیب پیامبر آنقدر از حب خدا گریست که دیدگانش نابینا شد خدای متعال چشمان او را بدو مرحمت کرد. مجدداً آنقدر گریست تا از چشم محروم گردید باز خدا دیدگانش را عنایت فرمود بار دیگر آنقدر گریه کرد که از نعمت چشم بازماند خدای منان نعمت گرانمایه چشم را بدو ارزانی فرمود. چون بار چهارمین شد خدای مهربان بدو خطاب کرد تا کی بدینکار می پردازی و می گریی اگر از آتش خائفی تو را از شکنجه در امان دارم و اگر مشتاق بهشتی نعمتهای آنرا به تو ارزانی فرمودم. عرضکرد سید و آقای من می دانی که از ترس آتش نمی نالم و از اشتیاق به بهشت نمی گریم. لیکن عقده محبت قلب مرا ربوده و صبر و طاقتم را برده شکیبائی ندارم مگر بوصال تو نائل آیم. خدای متعال بدو خطاب کرد اکنون که برای وصال می گریی موسی بن عمران کلیم خود را به خدمت تو برمی انگیزم.

امام صادق (علیه السلام) به اسحق بن عمار فرمود: ای اسحق از خدا چنان پرهیز که گویا او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند و اگر بدانی که هر کاری انجام می دهی او تو را نمی بیند به خدا کافر شده ای.

خوف از خدا و آثار آن:

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: کسی که زشتی یا عمل شهوترانی بر او عرضه شود و از خوف خدا از آن اجتناب نماید خدای رثوف آتش جهنم را بر او حرام می کند او را از جزع و فزع اکبر روز قیامت در امان خواهد داشت.

از آخوند همدانی نقل شده که با چشمان خود دیدم که در کربلا صحن ابوالفضل (علیه السلام) بچه ای از بالای منار و یا بام پرت شد و پدرش با دست اشاره کرد و گفت بمان ، بچه در هوا معلق ماند پس نردبان گذاشت و او را از هوا گرفتند پس از این جریان فهمیدم که پدرش آدم فوق العاده ای است به سراغ او رفتم پرسیدم شما چه کاره اید گفت من حمالم و بار می برم از اول جوانی تصیمم گرفتم هیچ گناهی نکنم و نکردم. یک عمر خدا فرمود اطاعت کردم حالا یک دفعه من از خدا خواهم کردم و او محبت کرد.

قال النبی (صلی الله علیه وآله وسلم):

((النظر سهم من سهام الشیطان مسموم))

پیامبر فرمود: نگاه به نامحرم تیری از تیرهای شیطان است که مسموم می باشد.

و همچنین حضرت فرمود: کسی که چشم خود را از دیدن نامحرم پر کند خدای قهار چشم او را
فردای قیامت از آتش پر می کند. مگر اینکه توبه کند و برگردد.

آورده اند که حضرت عیسی (علیه السلام) به گورستانی بگذشت قبری دید که آتش از وی بر می
آید عصا بر آن قبر زده بشکافت شخصی را دید در میان آتش فرمود چه کرده ای که بدین عذاب
معذب شده ای گفت یا روح الله مردی بودم که از پی زنان مردم رفتمی و ناشایستها کردمی و بر زنان
اقدام نمودمی چون بمردم آوازی شنیده که وی را بسوزانید از آن روز مرا می سوزانند. عیسی (علیه
السلام) نگاه کرد ماری سیاه عظیم در گور او دید پرسید که ای مار با این مسکین چه می کنی گفت از
آن زمان که وی را دفن کرده اند یک دم از وی غایب نبوده ام با زهری که اگر یک قطره از آن را در
رود نیل ریزند همه آبهای او زهر قاتل گردد.

ارزش عزت نفس:

عزت داشتن یعنی تحقیر نشدن و بزرگی و احترام در بین اطرافیان داشتن و توجه دیگران به او.

در آیه قرآن می فرماید:

((ولله العزة و لرسوله)).

عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنین است.

و خدا هر چیزی که باعث ذلت و خواری مؤمن بشود را دشمن دانسته و از آن نهی نموده است.

علی (علیه السلام) می فرماید: عزت انسان در روزگار بلند نمی آرد به یک ساعت ذلت و

خواری.

و امام یازدهم (علیه السلام) می فرماید:

((ما اقح بالمؤمن ان يكون رغبة تذله))

چه زشت است برای مؤمن که به چیزی علاقه دارد که او را ذلیل می کند.

انسان هیچوقت به خازر صعود به درجات کمال نباید از وسایل ذلیل کننده استفاده کند و کسی که

به آزادی حقیقی دست یابد نه خو را خوار می سازد و نه کرامت انسانی را لذا علی (علیه السلام) می

فرماید:

((ينبغي لمن عرف شرف نفسه ان ينزهها عن دنائه الدنيا))

سزاوار است برای کسیکه شرافت خودش را شناخته که آن را پاک و دور نماید از پستیهای دنیا.

از عوامل ذلت انسان می توان به یکی آلوده بودن به اعمال خلاف شرف و فضیلت اشاره کرد که

کسیکه بر هوی نفس خود مسلط نیست و گناه می نماید در خود احساس حقارت و زبونی می کند و بر

عکس کسیکه از گناه دوری می کند از عزت نفس و آرامش روانی خاصی برخوردار است. علی (علیه

السلام) در این باره می فرماید:

((من كرمتم عليه نفسه لم يهنها بالمعصية))

کسیکه نفسش در نظر گرامی است آن را با معصیت پست نمی نماید.

و از جمله عوامل ذلت و خوار شد انسان مطرح کردن مشکلات و دشواریهای خود نزد دیگران

است که عزت نفس را لکه دار می کند. به داستان زیر در این مورد توجه نمائید:

مفضل بن قیس در اثر گرفتاری مالی نزد امام صادق (علیه السلام) آمد و از وضع زندگی خود لب

به شکایت گشود و به امام عرض کرد مبلغی بدهکارم. نمی دانم چگونه بدهی خود را ادا کنم و برای

هزینه زندگی در آمدی ندارم و ... امام دستور دادند کیسه حاوی چهارصد دینار طلا برای او آوردند و بعد فرمود: هرگز برای مردم گرفتاری خود را بازگو مکن زیرا نخستین اثرش این است که وانمود می شود تو در صحنه زندگی شکست خورده ای .

علی (علیه السلام) می فرماید:

((رضی باللذ من کشف ضره لغیره))

راضی شده به ذلت کسی که گرفتارش را برای غیر ظاهر کند.

و همچنین از عوامل ذلت انسان چاپلوسی و تملق دیگران است زیرا این اعمال منافعی با شرف و آزادی است و هیچ مسلمان نباید خویش را به آن آلود کند.

علی (علیه السلام) می فرماید:

تحسین های تملق آمیز دو نتیجه ضرر آور دارند از یک سو عزت نفس متملق بر باد می رود و از سوی دیگر طرف مقابل به غور مبتلا خواهد شد.

((کثر الثناء ملق یحدث الزهو و یدنی من العزه))

معصوم (علیه السلام) می فرماید:

زیاد تملق گفتن باعث ایجاد نخوت شده و عزیز را پست می نماید.

امام سجاد (علیه السلام) می فرماید:

((ما احب ان لی بذل نفسی حجار السخم))

حاضر نیستم در برابر از دست دادن عزت نفس به ارزنده ترین دارائیهای دست یابم.

اگر فردی به عزت و آبرو بهایی ندهد و احترام گذاشتن دیگران به او برایش ارزشی نداشته باشد در راهی قدم گذاشته که اگر میدان برای او آماده شود به بدترین جنایتها دست می زند زیرا بسیاری هستند که گناه و جرم مرتکب نمی شوند نه از ترس خدا بلکه از ترس آبرو و از ترس از بین رفتن ارزشها نشان پیش دیگران اما اگر آبرو و عزت دیگر برای او معنایی نداشت آنوقت علنا جرم مرتکب شده و معصیت می نماید نه تنها در خفا و پنهانی بلکه در انظار مردم که به این عمل تظاهر به گناه می گویند. لذا در روایت است که اگر شخصی گناهی مرتکب شود که کسی از آن خبر ندارد اگر این فرد توبه کند در نزد خداوند بهتر است تا اینکه مثلاً در اثر فشار وجدان خود را به دادگاه و مأمورین جهت تحمل مجازات معرفی کند مگر اینکه در اثر معرفی نکردن خود دیگری مجازات شود.

شاعر گوید:

پیش همه گر کنی عم خویش بیان

ای بس که بجای سود بینی تو زیان

آنکس که کند فقری خویش عیان

بیهوده برد عزت خود را ز میان

امام سجاد (علیه السلام) فرمود: دیدم همه خیر را که جمع شده در قطع طمع از آنچه در دستان مردم است و کسیکه از مردم امید در چیزی نداشته و اموراتش را به خدا بسپارد خداوند دعایش را در هر چیزی اجابت می کند.

که خداوند فرمود: کسیکه به یکی از دوستان من اهانت نماید پس به جنگ من برخاسته و من از هر کسی بیشتر تعجیل می نمایم در یاری دوستانم.

سخن پیامبر (ص) درباره عزت نفس:

عده ای از انصار خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمدند و عرض کردند یا رسول الله آیا بهشت را برای ما ضمانت می کنید حضرت فرمود:

شما قول می دهید که از کسی چیزی طلب نکنید.

گفتند: بله یا رسول الله. پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بهشت را برای آنها تضمین کرد بعد از این جریان اگر مردی تازیانه اش می افتاد و او سواره بود پیاده می شد و آنرا برمی داشت و خوش نداشت که سؤال کند از کس.

امام پنجم (علیه السلام) می فرماید: به خدا قسم هیچکس در سؤال را بر روی خود باز نمی کند مگر اینکه خداوند در فقر و فلاکت را بروی او باز کند.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: شیعیان ما مردمانی هستند که اگر از گرسنگی بمیرند دست نیاز به این و آن دراز نمی کنند و از آن حضرت است که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شخصی وضع مالیش سخت شد و همسرش به او گفت ای کاش نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می رفتی و از او چیزی طلب می کردی آن مرد نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد وقتی که حضرت او را دیدند قبل از اینکه او صحبتی کند حضرت فرمود: هر کس از ما سؤال کند به او عطا می کنیم و هر کس از ما نخواهد خدا او را بی نیاز می کند.

آن مرد با خود گفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) غیر مرا قصد نکرده پس بهانه برگشت و جریان را به زنش گفت. زنش گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم بشر است او از کجا خبر دارد ما گرسنه هستیم. برو و او را از وضع زندگی ما آگاه کن آن مرد پیش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رفت و پیامبر همان جمله را فرمودند و تا سه بار این رفت و برگشت پیش آمد تا اینکه آن مرد عزم خود را جزم کرد تا سخن پیامبر را بکار ببندد پس رفت و یک تبری عاریه کرد و بالای کوهی رفت و هیزم تهیه کرد و فروخت و به جای آن آرد گرفت و آن شب غذا تهیه کردند و فردا هیزم بیشتری تهیه کرد و فروخت و روز به روز وضعش بهتر شده پس تبری خرید و بعد دو شتر بارکش و سپس غلام خرید و

توانگر شد آنگاه نزد پیامبر آمد و شرح حالش را گفت رسول خدا فرمود من که به تو گفتم هر کس از ما بخواهد می دهیم و هر کس نخواهد خدا او را بی نیاز می کند.

آیست آبرو که نباید بجوی باز

از تشنگی بمیر و نبر آبروی خویش

دست طمع که پیش کسان می کنی دراز

پل بسته ای که بگذری از آبروی خویش

ارزش توکل:

توکل در اصطلاح یعنی انیان یقین کند اسباب مادی استقلال ندارند و همه مسبب از خدا هستند فقط و تکیه بر خدا باید کرد و همه چیز را از او ببیند و ایمان به حمایت الهی در او باشد. قرآن می فرماید:

((انه ليس له سلطان على الذين آمنوا و على ربهم يتوكلون)).

یعنی شیطان حکومتی و تسلطی بر کسانی که ایمان آورده و بر خدایشان توکل می کنند ندارد.

توکل از سه چیز تشکیل می شود اول یقین بقدرت بی پایان خدا که:

((انه على كل شيء قدير)) خدا بر هر چیزی قادر است. دوم دانستن اینکه خداوند ر همه نهان ها و آشکارها عالم است و باصطلاح عالم السرو الخفيات است. سوم علم به اینکه پروردگار عالمیان منتهی محبت و شفقت را به بندگانش دارد. مادر چقدر به فرزندش علاقه دارد هزاران درجه بلکه بالاتر و به مقدار نامتناهی پروردگار نسبت به بنده اش دارد.

علی (علیه السلام) می فرماید:

((من توكل على الله هانت له الصعاب و نهلت عليه الاسبابو تبوء لخفض والكرامه))

کسی که بر خدا توکل کند سختی برای او آسان و اسباب برای او راحت شده و کرامه سهولت برای او پیدا می شود.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

((ان سرک ان تکون اقوى الناس فتوکل على الله))

اگر می خواهی قوی ترین مردم باشی پس به خدا توکل کن.

علامه طباطبائی در این رابطه می فرماید: رشد فکری آن است که وقتی انسان امری را اراده می کند و به منظور رسیدن به آن متوسل به اسباب عادی می شود در عین حال معتقد است که تنها سببی که میتقل به تدبیر امور است خدای سبحان است و استقلال و اصالت را از خودش و اسباب عادی نفی نموده و بر خدا توکل می کند.

گویند حقیقت توکل آنست که اگر آسمان رویین شود یعنی از او باران نیاید و زمین آهنین گردد یعنی از او نیات نروید بنده داند که خدا او را فراموش نکند و روزی او رساند.

روزی از آنجا که فرستاده اند

آن خوری اینجا که ترا داده اند

شرم نداری که غم نان خوری

کانچه نصیب تو بود آن خوری

هر چه که روزیست رسد در زمان

و آنچه نباشد نرسد بیگمان

پس ز پس آنچه نخواهد رسید

ز حمت بیهوده نباید کشید.

به حضرت موسی (ع) ندا رسید که نمک طعامت را از من بخواه یعنی باید بدانی که به امید خدا دنبال نمک بروی که اگر تمام دنیا پر از نمک باشد و خدا نخواهد بدست تو نخواهد رسید.

یک داستان شیرین:

یکی از حکام بسفر شکار رفته بود در وسط روز سفره ناهار را پهن کرده و مرغ بریانی را درنزد او می گذارند تا می خواهد بخورد ناگهان شاهینی از بالا مستقیماً می آید و در چشم بهم زدنی مرغ را بلند می کند و می برد. حاکم متغیر می شود و دستور می دهد همه سوار شده و شاهین را تعقیب کنند و بعد از مدتی شاهین فرود می آید و متوجه میشود مرغ را در دهان مردی که دستها و پاهایش بسته است می گذارد وقتی احوال مرد را می پرسند می گوید یکی از تجار بودم راهزنان مرا لخت کردند و دستها و پاهای مرا بستند و این شاهین پیدا شد و برای من نان و آب آورد حاکم با شنیدن این مطلب دچار تنبه شده و از حکومت دست کشیده از زهاد شد.

آمده است: علی بن ابی طالب (علیه السلام) از خانه بیرون آمده بود و طبق معمول به طرف صحرا و باغستانها که با کار کردن در آنها آشنا بود می رفت، ضمناً باری نیز همراه داشت. شخصی پرسید: یا علی چه چیز همراه داری علی (علیه السلام) فرمود: درخت خرما انشاء الله آن مرد تعجب کرد و گفت درخت خرما اما وقتی بعد از مدتی او و دیگران دیدند تمام هسته های خرمایی که آن روز علی همراه می برد که کشت کند و آرزو داشت در آینده هر یک درخت خرمای تناور شود به صورت یک نخلستان در آمد و تمام آن هسته ها سبز و هر کدام درختی شدند تعجبشان زاید شد.

حکایتی از زمان امام صادق (علیه السلام) که در زمانی نرخ گندم و نان روز به روز درمیدینه بالا می رفت نگرانی و وحشت بر همه مردم مستولی شده بود آن کس که آذوقه سال را تهیه نکرده بود در تلاش بود که تهیه کند و آن کس که تهیه کرده بود موظف بود آن را حفظ کند و در این میان مردمی هم بودند که بواسطه تنگدیتی مجبور بودند روز آروقه خود را از بازار بخرند. امام صادق (علیه السلام) از معتب و کیل خرج خانه خود پرسید ما امسال در خانه گندم داریم و کیل حضرت جواب داد بلی یابن رسول الله و قدری که چندین ماه را کفایت کند گندم ذخیره داریم. حضرت فرمود: آنها را به بازار ببر و در اختیار مردم بگذار و بفروش. آن مرد عرض کرد: یابن رسول الله گندم در

مدینه نایاب است اگر اینها را بفروشم دیگر خریدن گندم برای ما میسر نخواهد شد. حضرت فرمود: همین است که گفتم همه را در اختیار مردم بگذار و بفروش. معتب دستور امام را اطاعت کرد گندمها را فروخت و نتیجه را گزارش داد. امام به او دستور داد: بعد از این نان خانه مرا روز به روز از بازار بخر نان خانه من نباید با نانی که در حال حاضر مردم مصرف می کنند تفاوت داشته باشد نان خانه من باید بعد از این نیمی از گندم و نیمی از جو باشد من توانایی دارم که تا آخر سال خانه خود را با نان گندم به بهترین وجهی اداره کنم ولی این کار را نمی کنم تا در پیشگاه الهی مسئله اندازه گیری معیشت را رعایت کرده باشم.

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای

مردی در زمان امام صادق (علیه السلام) چند دختر داشت و در بستر بیماری افتاد در حال احتضار بود پس حضرت بر بالین او حاضر شده و پرسید؟ چه حاجتی داری آن مرد گفت غم دخترانم را می خورم که چگونه بعد از من زندگی می کنند حضرت فرمود: آن کس که این فرزندان را به تو داد و تاکنون آنها را روزی داده بعد از تو هم آنها را روزی میدهد.

در روایت است وقتی صبح شخصی از خانه بیرون می آید شیاطین درب در منتظرند وقتی بیرون آمد گفت: (آمنت بالله و توکلت علی الله) بخدا ایمان آورده و بر او توکل کردم شیاطین فرار می کنند. روایت است روزی امام هفتم (علیه السلام) بیمار شد طیب جهودی را آوردند تا معالجه کند حضرت فرمود: کمی صبر کن من دوستی دارم می خواهم با او مشورت کنم آنگاه روز از طیب برگردانیده بجانب قبله توجه نمود و این جملات را فرمود: خدایا تو مرا بیمار کرده ای و تو نیز طیب منی بفضل خویش نظری به این بنده بیفکن و از شراب دوستی و عشق خود مرا جا می بده و شیرینی مقام قربت را بر آن اضافه نما.

هنوز حضرت این جملات را تمام نکرده بود که اثر بهبودی در صورت مبارکش ظاهر شد و همان آن بکلی مرض زائل گشت. طیب با تحیری عجیب می نگریست. بعد از مشاهده آن پیش آمد گفت ای سرور من اول گمان کردم تو بیماری و من طیب اکنون آشکار شد که من بیمارم و تو طیب از تو خواهش می کنم مرا معالجه نمائی. حضرت اسلام را بر او عرضه داشت و او مسلمان شد. بگوید زبانی ندارد.

از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده در تفسیر آیه مبارکه :

((مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ)) (یوسف) ۱۰۶

منظور از شرک بخدا چنین است که یکی می گوید اگر فلانی نمی بود از بین رفته بودم یا اگر فلانی نمی بود من به این مال نمی رسیدم. و یا اینکه می گوید فلان کس بما توجه نمی کرد خانواده ام از بین رفته بودند. نمی بینی چگونه شریک برای خدا بواسطه همین سخن قرار می دهد از نظر روزی

دادن و جلوگیری از پیش آمد. عرض کردم پس در چنین مواردی چگونه بگوید: اگر بگویند اگر خداوند بر من منت نمی گذارد بواسطه فلان کس از بین می رفتم صحیح است حضرت فرمود: آری اگر اینطور بگویند زیانی ندارد.

رسول خدا(ص) فرمود: هرگاه شما بطوریکه باید و شاید به خدا توکل کنید خداوند مانند مرغیکه گرسنه از آشیانه بیرون می آید و سیر به لانه برمی گردد بشما روزی می دهد.

امام صادق(علیه السلام) فرمود: در یکی از کتابهای آسمانی خواند ام که خدا می فرماید سوگند به بزرگواری و جلال و برتری خود بر عرشم هر کس بدیگری چشم داشته باشد او را ناامید می سازم و او را پیش مردم خوار می کنم و از قرب خود می رانم و از وصال خود محروم می دارم آیا در سختیها به دیگری توجه می کند؟ با آنکه کلید همه شداید در دست من است و بدیگری امیدوار می گردد و به اندیشه باطل خود حلقه درب خانه غیر را میکوبد با آنکه گشایش هر درهای بسته بدست من است و درب خانه من برای هر که مرا بخواند باز است. پس کیست آرزومند بمن تا ناگواریهای او را برطرف سازم و کیست امیدوار بمن تا امیدوارش گردانم.

پیامبر(ص) فرمود: کسیکه می خواهد خوشحال شود که از همه مردم ثروتمند تر است بایستی اعتمادش به آنچه نزد خدا است بیشتر باشد از آنچه خود در تحت اختیار دارد.

توکل ناصحیح:

حکایت کرده اند یکی از پارسایان از شهرها دوری گزیده و به غار کوهی پناهنده گردید و نی گفت از هیچکس سؤال نمی کنم و دست نیاز بدر خانه احدی دراز نمی نمایم. جز اینکه خدای متعال روزی مرا کرامت فرماید. هفت روز به همین کیفیت گرسنه و تشنه بسر برد تا نزدیک بود بمیرد و بالاخره در روزی از هیچ طرف بروی او گشاده نشد پارسا که از گرسنگی بیچاره شده بود سر بطرف آسمان بلند کرد عرضکرد پروردگارا اگر می خواهی مرا زنده بداری روزی که قسمت من فرموده ای برای من عنایت فرما و گرنه روح مرا بگیر و از این بیچارگی رهائی ده خدای متعال بدو وحی فرمود سوگند به بزرگی و ارجمندی خودم تا وقتی که یکی از شهرها وارد نشوی و با مردم نشست و برخاست نکنی و با آنان هم آهنگی ننمائی روزی به تو نخواهم داد پارسا ه از اندیشه نارسای خود بهره مند یشد طبق دستور وارد شهری شد و با مردم همکاری کرد و آب و نان مقسویش اعطا گردید و بی اندازه شرمسار بود خدا به او وحی کرد خواستی با زهد خود حکمت دنیوی مرا تغییر دهی مگر نمی دانی هرگاه روزی بنده ام را بدست بندگانم مرحمت فرمایم دوست تر دارم تا بدست توانای خود کرامت فرمایم.

قرآن می فرماید:

((الذين قال لهم الناس انهم فاضلوا الله و قالوا حسبنا الله و نعم الوكيل)).

اهل ايمان كسانى هستند و قتيكه مردم به آنها مى گويند همه عليه شما هستند پس ترسانند ايشان را اما اهل ايمان با شنيدن لين سخنان ايمانشان بيشتر شده و مى گويند خداوند ما را كفايت مى كند و او است بهترين تكيه گاه.

دراصول كافى است كه محمدبن عجلان بدهى سختى مبتلا شد و به فكر افتاد نزد حاكم مدينه برود و از نفوذ او استفاده كند. در راه به محمدبن عبدالله بن زين العابدين (ع) رسيد و او از مقصدش سؤال کرده محمدبن عجلان گفت نزد حاكم مى روم تا گرفتاريم برطرف شود محمدبن عبدالله گفت خودم شنيدم از امام صادق (ع) كه ضمن حديث قدسى فرمود خدا گفته است:
((و عزتى و جلالى لا قطعن امل كل مؤمن غيرى))

به عزت و جلالم سوگند هر آينه قطع مى نمايم آرزوى هر كس را كه به غير من اميد دارد. محمدبن عجلان گفت دوباره بگو. روايت را برايش دوباره خواند گفت دوباره بخوان او هم مرتبه سوم خواند خوب كه اين حديث در او اثر كرد گفت: به خدا اميد دارم و به او كارم را واگذار نمودم. پس نرفت پيش حاكم و كارش درست شد.

كلمه: ((لا حول ولا قوه الا بالله العلى العظيم)).

يعنى: هيچ جنبشى و قدرتى در عالم نيست مگر بواسطه خداوند بلند مرتبه و عظيم. و براى گوينده اش چه ثوابها است همان توكل كردن در اعمال را براى انسان بيان مى كند.

توكل حضرت ابراهيم (ع):

گويند: حضرت ابراهيم (ع) و قتيكه بدستور نمرود به آتش افكنده شد جبرئيل گفت حاجتى دارى گفت: به تو نه عرض كرد پى به آنكه دارى بگو فرمود:

((حسبى عن سؤال علمه بحالى))

خدا به حالم عالم است و نيازى به سؤال نيست.

روايت است كه در آخرين حج پيامبر حضرت حلقه درب كعبه را گرفته و روبه اصحاب فرمود:

((ان روح الامين نفت فى روعى انه لن تموت حتى يستكمل رزقها فاتقوا الله و اجملو فى الطلب))

بدرستىكه روح الامين به من رساند كه هيچ بشرى نمى ميرد مگر اين كه روزيش كامل شده باشد پس از خدا بترسيد و حرص نزنيد.

نجات يك دسته در ميان پنج دسته:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حدیثی فرمود: کردم بر پنج مرتبه هستند عده ای از آنها روزی را از کسب می بیند نه از خدا که ایش ان کافرند و عده ای روزی را از کسب و از خدا می بینند و ایشان مشرکند و عده ای روزی را از خدا دیده و کسب را سببی برای روزی می دانند ولی امید ندارند که خدا به آنها عطا می کند یا نه پس ایشان منافقند که در راز قیت خدا شک دارند و عده ای از مردم اعتقاد دارند که روزی رسان خداست و کسب سبب روزی است ولی حق خدا را از اموالشان ادا نموده و در راه طلب روزی معصیت خدا را نمی نمایند که اینها مؤمن و مخلص واقعی هستند. امام صادق (علیه السلام) فرمود: خدا وحی کرد به داود پیامبر که بنده ای از بندگان اگر فقط به من اطمینان و توکل کرد و من از نیت او آگاهم پس اگر آسمانها و زمین و هر آنچه در اینها است با او دشمنی کنند من او را از آن گرفتاریها نجات می دهم و اگر بنده ای به مخلوقاتم تکیه کند و به من اطمینان نکند و مت از نیتش آگاهم پس همه اسباب آسمانها و زمین را از او قطع می کنم و زمین زیرش را برایش خشناک می کنم و اهمیتی ندارد که به کدام زمین هلاک شود.

اثر درخشان بر آوردن حاجت نیازمندان:

در کتاب داستانهای شگفت آمده که سید حسین ورشوچی که در بازار تهران ورشو فروشی داشته وقتی سرمایه اش از کفش می رود و مقدار زیادی بدهکار میشود می گوید روزی دهتری وارد مغازه ام شد و گفت: من یهودیه ام پول ندارم و صدویست تومان دارم و می خواهم شوهر کنم و شنیده ام تو شخص درستی هستی این مبلغ را بگیر و معادل آن اجناسی که در این ورقه نوشته شده است جهت تجهیزیه ام بده قبول کردم و آنچه داشتم دادم و بقیه را از مغازه ای دیگر تدارک کردم و قیمت مجموع صدو پنجاه تومان شد دهمتر گفتم: جز آنچه دادم ندارم گفتم من نمی خواهم دهمتر سر بالا کرد و به من دعا کرد و رفت پس اجناس را در گاری گذاردم و چون کرایه را نداشت بدهد از خودم دادم و بخانه اش رفت روزی با خودم گفتم که رفیقم حاج آقا علاقه بند که از ثروتمندان تهران است حالم را بگویم و مقداری پول بگیرم؛ صبح زود شمیران رفتم دو من سیب به عنوان هدیه خریدم در امامزاده قاسم در باغ او رازدم باغبان آمد سیب را دادم و گفتم به حاجی بگوئید حسین ورشوچی است چون گرفت و رفت بخود آمدم و خود را ملالت کردم چرا رو به خانه مخلوقی آوردم و به امید غیرا و حرکت کردم فوراً پشیمان شده و فرار کردم و به صحرا رفتم و در خاکها به سجده و گریه مشغول شدم و مرتباً و به از پروردگار خود طلب آمرزش می نمودم چون خواستم به شهر برگردم از راهی که احتمال نم رفت گماشتگان حاجی مرا ببیند برگشتم و چون می دانستم دنبال من خواهد فرستاد تانزدیک ظهر مغازه نرفتم و قتیکه مطمئن شدم که دیگر کسی از گماشتگان حاجی را نمی بینم به مغازه آمدم. شاگردان گفتند تاکنون چند مرتبه گماشتگان حاجی علی آقا آمدند و تو نبودی بلا فاصله نوکر او آمد و گفت

شما که صبح آمدید چرا برگشتید الحال حاجی منتظر شما است. گفتم اشتباه شده است رفت پسر حاجی آمد و گفت: پدرم منتظر شما است گفتم من با ایشان کاری ندارم بالاخره رفت پس از ساعتی دیدم خود حاجی با عصا و حال مریض آمد و گفت چرا صبح برگشتی حتما کاری داشتی بگو بینم حاجت تو چیست؟ من سخت منکر شدم و گفتم اشتباه شده است. خلاصه حاجی با قهر و غیظ برگشت چند روز بعد هنگام ظهر در خانه نان و انگور می خوردم یکی از تجار که با من رفاقت داشت وارد خانه شد و گفت جنسی دارم که بکار تو می خورد و مدتیست انبار منزل را اشغال کرده و آن خشت لعاب ورشو است گفتم نمی خواهم بالاخره بمن فروخت بهامان مبلغی که خریده بود از قرار خشتی ۱۷ تومان یسیه . زرف عصر تمام آنها را که از هزار متجاوز بود آورد انبار مغازه ام پر شد فردا یک خشت را برای نمونه بکار خانه ورشو سازی بردم گفتند از کجا آوردی مدتی است این جنس نایاب شده بالاخره خشی پنجاه تومان خریدند و من تمام بدهی خود را پرداختم و سرمایه را نو کردم و شکر خدا رابجا آوردم.

ارزش خوش اخلاقی:

مهمترین زینت انسان صفات نیک اخلاقی است. احترام به دیگران شخصیت دادن به مردم و کسانی که با آنها رفت و آمد اجتماعی داریم و حتی احترام به بچه های نونهال و نوجوان از صفاتی است که در میان همه امتهای و مکتبها مورد تأکید و تمجید قرار گرفته است. گاهی یک برخورد خوب باعث می شود کسی که منحرف بوده هدایت شود و بالعکس دیده شده گاهی بخاطر عملکرد بد بعضی افراد و خوب عمل نکردن کسی از راه راست برگشته و از هدایت منزجر شده است خداوند در قرآن به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

تو اگر خشن و سخت دل و زود رنج و دارای اخلاق خوبی نبودی کسی در اطرافت جمع نمی شد و یکی از عوامل که باعث شد عرب بیابانگرد خشن که از زنده بگور کردن دخترش خوشحال می شد و از ریختن خون دیگران لذت می برد به گرد پیامبر (ص) جمع شود و راه هدایت را برگزیند اخلاق فاضله و حسن پیامبر (ص) بود که در بالاترین حد کمال آن در پیامبر (ص) وجود داشت.

علی (ع) می فرماید: با مردم چنان رفتار کنید که تا زنده اید به همنشینی شما مایل باشند و اگر از دنیا رفتید در عزای شما گریه کنند.

امام صادق (ع) می فرماید:

((لا عیش اهنأمن حسن الخلق))

زندگی گوارا تر از اخلاق نیکو داشتن نیست.

انس بن مالک می گوید: ده سال خدمتگزار پیامبر (ص) بودم هرگز بمن تندی نکرد و اگر کاری را کرده بودم نگفت چرا کردی و شبها بمقدار کمی شیر و نان آب زده افطار می کرد اتفاقاً یکی از شبها پیامبر دیر به منزل آمده و من فکر کرده بودم پیامبر مهمان است پس شیر او را خوردم وقتی پیامبر آمد از همراه حضرت پرسیدم آیا پیامبر افطار کرده گفتند نه غمگین شدم و ترسیدم پیامبر غای خود را بطلبد و لی تا اذان صبح سخنی در این باره نگفت و روز هم روزه بگرفت. به پیامبر گفتند: فلانی روزها روزه و شبها نماز می خواند ولی اخلاق بدی دارد که همسایگانش را با زبان اذیت می کند حضرت فرمود: در او خیری نیست و او از اهل جهنم است.

پیرزن بینوایی در مسجد پیامبر جارو می کشید و همانجا می خوابید و خوراک او را مردم تهیه می کردند روزی پیامبر وارد مسجد شد چون آن زن را ندید فرمود: کجا رفته است مردم جواب دادند شب گذشته مرد و او را دفت کردند حضرت از شنیدن این مطلب ناراحت شده و آنها را بخاطر عدم اطلاع به پیامبر نوبیخ کرده و سپس بهرا جمعیت روی قبر زن آمده و برای آمرزش این زن نماز خواند.

از علی (ع) سؤال شد چه کسی در می ان مردم از همه غمگین تر است فرمود:

آنکه اخلاقش بدتر است.

نجات بت پرست خوش اخلاق:

چند تن از مشرکین که به قصد قتل پیامبر (صلی الله علیه و آله) به اطراف مدینه آمده بودند و دستگیر شدند چون حاضر بتوبه نشدند حضرت فرمود: یک نفر از آنها را آزاد و بقیه را بقتل برسانند شخص آزاد شده با شگفتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) سؤال کرد که چه دلیلی داشت که همکاران مرا کشتی و تنها مرا آزاد کردی فرمود: اینک جبرئیل از جانب خداوند بر من نازل شد و خبر داد تو دارای پنج خصلت هستی که خدا و رسول آنها را دوست دارند اول آنکه تو نسبت به ناموس و حریمت غیرت داری دوم آنکه مردی با سخاوتی سوم آنکه راستگویی چهارم آنکه شجاعت داری پنجم آنکه دارای حسن خلق هستی پس این مرد دسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را اجرا کرد و مسلمان شد.

پند حضرت عیسی:

روزی حضرت عیسی (علیه السلام) با حواریون به راهی می رفتند ناگاه به سگ مرده گندیده ای رسیدند حواریون گفتند چه بسیار متعفن است بوی این سگ حضرت فرمود چه سفید و خوش آیند است دندانهای آن (فقط بدیهای او را نگوئید بلکه صفات خوب او هم بگوئید).

علی (علیه السلام) می فرماید:

((حسن الخلق خیر رفیق))

اخلاق نیکو بهترین رفیق است.

ابن ربیع شامی می گوید: وارد شدم به امام صادق (علیه السلام) و اطلق پر از جمعیت خراسانی و شامی و سای بلاد بود و من جایی که بنشینم نیافتم. حضرت که تکیه کرده بود روی دو پا نشست و فرمود ای شیعیان آل محمد بدانید که نیست از ما کسیکه نتواند هنگام غضب بر خودش مسلط شود و کسیکه هم مصاحب خوبی نباشد و اخلاق خوبی نسبت به کسیکه با او مدارا می کند نکند و رعایت همسایگی نسبت به کسیکه با او همسایه است نکند و هم خوراک نیکو نباشد.

پنج خصلت نیک پیامبر (ص):

پیامبر (ص) فرمود: پنج خصلت است که تا مردن ترک نخواهم کرد. بر روی زمین طعام خوردن با غلامان سوار شدن دراز گوش با جل و دوشیدن بز بدست خود و پوشیدن پشم و سلام کردن بر اطفال تا اینها سنت شود بعد از من و مردم به اینها عمل کنند.

نمونه هائی از اخلاق پیامبر(ص):

از امام موسی کاظم (ع) منقولست که: یهودی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) چند دینار می طلبید روزی آمد و مطالبه کرد حضرت فرمود ای یهودی ندارم که بدهم یهودی گفت از تو نمی شنوم تا بدهی فرمود: پس می نشینم با تو در اینجا. پس پیامبر(ص) با آن یهودی نشینت تا ظهر و عصر و مغرب و عشا و بامداد پس اصحاب حضرت یهودی را تهدید کردند حضرت فرمود که چکار دارید با او گفتند یا رسول الله یهودی ترا حبس کرده و نمی گذارد به جائی روی حضرت فرمود: که حقتعالی مرا مبعوث نکرده که ستم کنم بر کسی که در امانست. چون روز شد یهودیشهادتین گفته و نصف مال خود را در راه خدا داد.

در حدی معتبر است که زن بدویه ای بر آنحضرت گذشت دید که بر روی زمین طعام تناول می فرماید: گفت ای محمد تو به روش بندگان طعام می خوری و به روش بندگان می نشینی حضرت فرمود: که کدام بنده از من بنده تر است نزد حقتعالی پس آن زن گفت که لقنه ای از طعام خود بمن بده چون داد گفت نه همان لقمه را می خواهم که در دهان گاشته ای حضرت لقمه را از دهان بیرون آورد ه به او داد و ببرکت آن لقمه آن زن را دردی نرسید تا از دنیا مفارقت کرد.

شاعر می گوید:

هر که درو سیرت نیکو بود

آدمی از آدمیان او بود

نیکی مردم نه نکورویی است

خوی نکو مایه نیکویی است

پیامبر فرمود: بهترین شما نیکوترین شماست از حیث اخلاق که همنشینین نواز بود با مردم انس می گیرد و مردم با او انس می گیرند و روی فرششان می نشینند.

در جای دیگر فرمود: گشاده رو بودن کینه را از بین می برد.

از امام صادق(ع) سؤال شد تعریف اخلاق خوب چیست؟ فرمود: فروتنی کن خوش سخن باش و ملاقات کن با برادرت با خوشروئی.

از جمله اعمالیکه باعث می شود اخلاق حسنه به اخلاق بد تبدیل شود یکی فحاشی کردن است که فرد عادت داشته باشد و درموقع خشم و عصبانیت به دیگران فحاشی کند در روایت است که:

((ان البدأ مما یفسد القلب و ینبت النفاق))

فحاشی از چیزهایی است که قلب را فاسد و باعث رشد نفاق می شود.

آورده اند که امام صادق(ع) دوستی داشت که با غلامش همیشه در خدمت حضرت بود روزی با غلامش بدنبال حضرت(ع) در بازار حرکت می کردند در راه احتیاجی به غلامش پیدا کرد برگشت او را ندید چند بار او را صدا کرد تا اینکه او را دید پس فحش به او و مادرش داد و به او گفت: ای فرزند زن زناکار حضرت وقتی این جمله را از او شنید فرمود: سبحان الله من تو را آدم متقی می دانستم این چه سخن بود که به او گفתי عرضکرد مادرش کنیز و کافر است حضرت فرمود: کافر باشد هر دینی برای ازدواج خودشان قانونی دارند و طبق آن قانون حلال زاده هستند و من دیگر با تو رفاقت نمی نمایم و بین او و حضرت جدایی افتاد تا زمانیکه مرد سراغ آن شخص آمد.

همچنین مسخره کردن دیگران با القاب بد دیگران را صدا زدن و تندخویی کردن از آفات اخلاق حسنه می باشد.

شاعر می گوید:

تندی مکن که رشته چهل ساله دوستی

در حال بگلسد جو شود تند آدمی

همواره و نرم باش که شیر درنده را

زیر قلاده توان برد با ملایمی

فشار قبر شهید به خاطر بد اخلاقی با همسرش:

در روایت است که وقتی سعد بن معاذ شهید شد پیامبر(ص) تشییع جنازه با شکوهی برای او انجام داد حضرت درحالیکه پاها را برهنه کرده بود و بدن رداء بدنبال جنازه سعد حرکت کرده گاهی طرف راست و گاهی طرف چپ بدن سعد را می گرفت چون نزدیک قبر شدند حضرت داخل قبر شده و با دست مبارکش او را داخل قبر گذاشته و قبر او را آماده و خشت بر آن گذاشت در این هنگام مادر سعد کنار قبر او آمد و گفت گوارا باشد بر تو بهشت ای سعد. حضرت رسول(ص) فرمود: مادر سعد با چنین یقینی سخن مگو که الان قبر فشار سختی بر بدن سعد وارد نمود. پس مردم سؤال کردند چرا یا رسول الله با اینکه در تشییع جنازه سعد آنچنان اهمیت قائل شدی که نسبت به دیگری سابقه نداشت آنوقت می فرمایی که یعد دچار فشار قبر شد حضرت فرمود: آری سعد مقداری نسبت به خانواده اش بد اخلاق بود و این فشار قبر از آن بد اخلاقی بود.

اخلاق نیک پیامبر(ص) نسبت به عرب:

عربی خدمت پیامبر(ص) آمده تقاضای کمک مالی کرد حضرت باندازه کفایت باو بخشیده فرمود احسان بتو کردم عرضکرد نه بلکه کار خوبی هم نکردید طرفیان پیغمبر با اشفتهگی از جای حکمت

کردند تا او را کیفر دهند. حضرت اشارخ کرد خودداری کنید آنگاه وارد منزل شد مقدار دیگری بعطای خویش افزود و به اعرابی تسلیم کرد بعد فرمود: اینک احسان کردم. گفت آری خداوند پاداش نیگوئی بشما عنایت کند یه اعرابی فرمود تو در پیش اصحابم سخنی گفتی که باعث کدورت آنها شد اکنون اگر صلاح بدانی همین حرف را پیش آنها بزن تا رنجیدگی برطرف شود فردا صبح اعرابی هنگامیکه اصحاب حضور داشتند خدمت پیامبر رسید. فرمودند دیروز این مرد حرفی زد پس از آنکه به اطایش اضاف کردم می گفت از من راضی شده رو به او کرده فرمود: همینطور است؟ عرضکرد آری خداوند در فامیل و خانواده به شما خیر عنایت کند. به اصحاب فرمود مثل این فرد مانند کسی است که شتری رم کرده و در حال فرار باشد مردم از پس آن شتر بروند هر چه بیشتر ارحام کنند آن حیوان فرارش زیادتر می شود.

صاحب شتر فریاد می کند مرا با شترم واگذارید من بهتر او را رام می کنم و راه رام کردنش را خوبتر می دانم آنگاه خودش پیش می رود گرد و غبار از پیکر او می زداید تا آرام شود کم کم او را خوابانده جهاز بر او می گذارد و سوار می شود. من هم اگر شما را آزاد می گذاشتم وقتی این مرد آن حرف را زد او را می کشتید بیچاره به آتش جهنم می سوخت. از علاء بن کامل است که امام صادق(ع) فرمود: هرگاه با مردم معاشرت کردی طوری باش که همیشه تو احسان به آنها بنمایی زیرا بنده را گاهی در عبادت کوتاهی است ولی خلق خوشی دارد. بواسطه همان اخلاق نیکو به مرتبه ای می رسد برابر با روزه داریکه شب زنده دار نیز باشد.

یکی از مهمترین راههای رسیدن به اخلاق حسنه دوری از محرمات الهی است. علی (ع) می فرماید:

((من احب المکارم اجتنب المحارم))

کسیکه کرامتهای انسانی را دوست دارد باید از حرام دوری کند.

شاعر می گوید:

ز خوی و ز خلق کریم و خوشگوئی

عجب مدار که بیگانه آشنا گردد

ولی بشومی خوی و ز راه بی مهری

بسی بود که پدر از پسر جدا گردد

حضرت علی (علیه السلام) درباره درد بی درمان فرمود:

هر جراحتی دوا دارد اما بد اخلاقی دوا ندارد.

ابی حنیفه مقدم می گوید من و دامادم درباره میراثی نزاع می کردیم که مفضل بما رسید ساعتی بر ما ایستاد و سپس گفت بمنزل من آئید. ما رفتیم و او میان ما به چهار صد درهم صلح داد و آن پول را بما داد و از هر یک نسبت به دیگری تعهد گرفت که ادعائی نکنیم سپس گفت بدانند که این پول از

مال من نبود بلکه امام صادق(ع) بمن دستور داده که هرگاه دو نفر از ما شیعه در موضوعی اختلاف کردند میان آنها صلح دهم و از مال آنحضرت مصرف کنم پس این پول از امام صادق(ع) است.

ارزش اخلاص:

اخلاص در اصطلاح بمعنی کار برای خدا کردن و فقط او را در نظر داشتن و همه عبادات و اعمال را وسایلی برای نزدیکی به خدا دانستن است.

از پله های ترقی مؤمن بسوی درجات عالیّه داشتن اخلاصی است که انسان را از شیاطین دور کرده و به خدا نزدیک نماید لذا شیطان قسم خورد که:

((لا عوینهم اجمعین الا عبادک المخلصین))

همه بند گانت را گمراه می نمایم مگر بندگان مخلصت را.

در حدیث قدسی است که خداوند فرمود:

((الا خلاص سر من اسراری اودعه فی قلب من احبته))

اخلاص رازی از رازهای من است که ودیعه می گذارم در قلب کسیکه او را دوست دارم.

آورده اند زاهدی با پسرش مهمان پادشاهی شد در وقت غذا خوردن زاهد کم غذا خورد و بیکه با فرزندش به منزل آمد به همسرش گفت برای ما غذا بیاور فرزندش گفت چرا نزد پادشاه کم خوردی که هنوز گرسنه ای گفت آنجا کم خوردم که به کار آید فرزندش گفت پس عبادتهایت را قضا کن که به کار نیاید.

گفته اند آثار اخلاص چند چیز است یکی رسیدن به معرفت و بصیرت و حکمت در سایه اخلاص که رسول اکرم(ص) فرمود:

((من اخلص لله اربعین صباحا فجرالله ینایع الحمه من قلبه علی لسانه))

کسیکه چهل روز اخلاص پیشه کند خداوند برای او می گشاید چشمه های حکمت را از قلبش به زبانش.

دوم پیروزی و موفقیت است که علی(ع) فرمود: ((اخلص تنل))

اخلاص داشته باش به پیروزی می رسی.

سوم ملاک ارزش اعمال انسان از روی اخلاص است زیرا پیامبر(ص) فرمود: اگر اعمالی را انجام دادی

پس برای خدا انجام بده خالصا برای اینکه خداوند قبول نمی کند اعمال را مگر آنچه خالص باشد.

علی(ع) در این رابطه می فرماید:

((العمل کله هباء الا ما اخلص فیه))

همه اعمال بر باد رفته است مگر آنچه در او اخلاص باشد.

شیخ عباس قمی صاحب مفاتیح الجنان می فرماید: من کتاب منازل الاخره را نوشته بودم و از روی این کتاب در حرم حضرت معصوم(ع) بعد از نماز یکی از آقایان مسئله می گفت و پدر من نیز در پای صحبت آن مسئله گو شرکت م کرد. روزی پدرم بمن گفت شیخ عباس چه می شد تو هم می توانستی نثل فلان شخص مسئله گو از روی کتاب برای مردم مسئله می گفتی من چند بار خواستم بگویم بابا این کتاب تألیف من است که دیگران با افتخار از روی آن مسئله می گویند ولی بر خودم مسلط شدم و فقط گفتم دعا کنید انشاء الله خدا توفیق دهد.

راه رسیدن به اخلاص با توجه به روایات مبارزه با لذتهای نفسانی و قطع طمع از دنیا و اختیار آخرت است که در اینصورت بدست آوردن اخلاص آسان می شود.

نماز آلوده به ریا:

آورده اند که شخصی وارد مسجد شد و مشغول عبادت گردید. در حین نماز متوجه شد گویا کسی وارد مسجد شد لذا نماز را غلیظ تر می خواند و رکوع و سجودهای آن را طولانی تر کرد و با خود می گفت که اگر نماز با حالی بخوانم این شخص که وارد مسجد شده به مردم می گوید که من چقدر نماز را دوست دارم و کارم در بین مردم رونق می گیرد پس از ساعتی که نماز را تمام کرده و سر برگرداند که ببیند چه کسی است با کمال تعجب دید که چون باران می آمده و در ب مسجد باز بوده سگی برای فرار از باران به مسجد پناه آورده لذا دو دستی بر سر خود می زد و گفت این همه نماز برای این سگ بوده است.

رسول خدا (ص) از اصحاب سؤال کرد که در میان دستگیره های ایمان کدامیک مهم تر است هر کس یک چیزی گفت یکی گفت نماز دیگری گفت جهاد سومی چیز دیگری گفت حضرت فرمود همه اینها مهم است ولی جواب سؤال دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن بخاطر او می باشد. در روایت است که بخاطر اخلاصی که علی (ع) موقع کشتن عمرو بن عبدو داشت ضربتی که علی (ع) بر عمرو وارد کرد از عبادت انس و جن تا روز قیامت برتر است. خطاب به حضرت ابراهیم (ع) رسید که بگو:

((قل ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین))

خدایا نمازم و روزه ام و مرگم همه برای خداوند عالمان است. روزی شیخ شوشتری بدیدار شیخ بهائی رفت موقع نماز شیخ بهائی شیخ شوشتری گفت جلو بایست تا اقتدا کنم ملا تأمل کرده و نپذیرفت بلکه برخاست و به خانه خویش رفت وقتی سؤال کردند چرا خواهش شیخ بهائی را نپذیرفتی در پاسخ فرمود قدری در حال خودم تأمل کردم دیدم چنان نیستم که اگر شیخ بهائی پشت سرم نماز بخواند فرقی نکند.

داستان بهلول و مسجد سازی برای غیر خدا:

در داستان بهلول نوشته اند که شخصی مسجدی ساخت و اسم خود را بالای مسجد نوشت پس بهلول شب آمد و اسم او را پاک کرده و اسم خود را نوشت وقتی روز شد و بانی مسجد این مطلب را دید سخت بر آشفته و بدنبال بهلول فرستاد و پس چون بهلول آمد علت این عمل را از او سؤال کرد

بهلول جواب داد اگر تو مسجد را برای خدا ساخته ای دیگر نباید بایت فرقی داشته باشد که اسم چه کسی بر بالای آن باشد.

از جمله آفات اخلاص کار خیر خود را بازگو کردن است امام باقر(ع) فرمود: باقی ماندن بر عمل چیست فرمود: مردی نماز می خواند و برای خدا اتفاق می کند و در صحیفه عملش ثواب عمل پنهان را برای او می نویسند بعد آن عمل را برای دیگران می گوید ثواب عمل آشکار را برای او می نویسند. برای سومین بار بر زبان می آورد که برای او عمل ریائی می نویسند.

در کتاب هزار و یک حکایت آمده که یکی از اطرافیان مرحوم شیخ هادی نجم آبادی نقل می کرد: یک روز یکی از علاقه مندان شیخ که مردی افغانی بود و گاهگاهی به دیدن شیخ می آمد برای او پیغام داد که من دچار وبا شده ام به خاطر خدا بر سر بالینم بیایید. شیخ با آنکه سالها بود هیچ جا نرفته بود آهنگ عیادت بیمار را کرد و به من گفت تو هم بیا من قبول کردم و به همراه وی به خانه بیمار و بازده رفتیم. بیمار از شدت استفراغ و اسهال کاملاً توانایی خود را از دست داده بود بطوری که در حضور ما دو بار به سختی خود را به توالت رساند ولی بار سوم دیگر یارای حرکت نداشت. شیخ رو به من کرد و گفت این مرد غریب است قادر به حرکت نیست وی را سر پا بگیر که پیش خدا بی مزد نیست. من برخاستم او را به توالت بردم و سر پا گرفتم از شدت عفونت و گند حالم بهم خورد. سپس او را شسته و خوابانیدم. پس از چندی باز هم آن مرد غریب اسهال گرفت. این بار خود شیخ برخاست و او را بغل گرفت. من هر چه اصرار کردم که من جوانم و شما پیر و ناتوانید این کار را بمن واگذار کنید قبول نکرد و گفت این بار نوبت من است و بعد مرد بیمار را به توالت برد. از آن پس شیخ هادی تا زمان مرگ بیمار غریب و بی کس افغانی به خانه او می رفت و پرستایش می کرد و پس از مرگ بیمار او را به خاک سپرد.

امام صادق(ع) به عبادین کثیر فرمود: وای بر تو ای عباد مبادا خودنمایی کنی زیرا هر که برای جز خدا کار کند خدایش به کسی وا گذارد که برای او کار کرده است.

داستان عابد بنی اسرائیل:

آورده اند: در بنی اسرائیل عابدی بود که تمام وقت عمرش صرف عبادت می شد او را گفتند که در فلان محل درختی است که گروهی از مردم آنرا می پرستند عابد برای خدا غیرت کرده و تبر را برداشت و قصد آن درخت کرد که آنرا از ریشه بکند. شیطان به صورت پیرمردی بنزدش آمد و گفت: چه قصد داری عابد گفت می خواهم درخت را از ریش قطع کنم تا پرستش غیر خدا نشود شیطان گفت اگر خدا این درخت را بریده خواستی پیغمبرش را فرستادی تا آنرا ببرد تو را به این چه کار

است؟ عابد یخن او را نشنید پس شیطان با او رد آویخت و پس از زد و خورد عابد ابلیس را بر زمین کوفت. ابلیس گفت مرا رها کن تا با تو سخن گویم که تو را نفع بخشد از کندن این درخت دست بردار چه معلوم نیست که در کندن آن بو را ثواب باشد و اگر از این کار برگردی من هر شب دو درهم به تو می رسانم و تو آنرا به فقرا برسان تا ثواب یقینی برایت باشد و نفعی به مردم از تو رسیده است.

عابد گفت: چون صلاح من و نفع فقرا در اینست از تو می پذیرم.

پس بخانه اش برگشت. آن شب ابلیس دو درهم را به او رساند و عابد خوشحال شد و آنرا به فقراء رساند شب دیگر هر چه انتظار کشید از دو درهم خبری نشد روز دیگر با حالت غضب بر آن پیرمرد که او را فریب داده تبر برداشت و پای آن درخت آمد. ابلیس به همان صورت دو روز پیش نزدش حاضر شد و گفت می خواهم درخت را ریشه کن کنم. ابلیس گفت تو را چنین توانائی نیست. بالاخره با هم گلاویز شدند در این دفعه شیطان عابد را بر زمین کوفت عابد سخت در شگفت شد بناچار از خود ابلیس پرسش کرد که چه شد آنروز تو در دست من بماند گنجشکی بودی و تو را بر زمین زدم و امروز به عکس شده؟ ابلیس گفت اینست که در آنروز برای خدا غیرت کردی و غضبناک شدی و خواستی درخت را ریشه کن کنی تا کسی آنرا نپرستد ولی امروز برای نرسیدن دو درهم غضبناک شدی و به این غرض می خواهی درخت را بکنی و البته نتوانی چون آنروز برای خدا خالص بودی و خدا هم یار و یاور تو بود ولی امروز برای هوای نفس است از این رو خوارو ذلیلی.

گویند در جلسه ای ملا عبدالله تستری از مقدس اردبیلی سؤالی پرسید:

او گفت: بعدا می گویم پس از جلسه دست وی را گرفت و به صحرا برد و پاسخ گفت. ملا عرض کرد چرا در جلسه نگفتی گفت اگر در میان مردم می گفتم شاید مایه نقصان من و تو می شد چون هر یک خواهان برتری خویش بودیم و این نفس سرکش استفاده سوء می نمود و از شائبه ریا و خودخواهی خالی نبود و گناهکار می شدیم ولیاکنون در این بیا بان جز من و تو و خدا کسی اینجا نیست و ریا و شیطان یفس هیچگونه دهالتی ندارد.

نقلست که هرگاه بنده به صفحه دل و لوح خاطر متوجه رضایت خدا در عمل گردد و جوارح خود را به خضوع و خشوع در آورد حق تعالی از روی کرم بسویش اقبال نموده دلهای خلائق را مصرف او ساخته محبوب گرداند و چون بارگاه قیومی از عمل بنده ای راضی شود به او محبت داشته و خطاب مقدس به جبرئیل (ع) فرماید که فلانی از ظل دوستی ما مفتخر گشته پس جبرئیل دوستی خود را باو افکند پس بخ جبرئیل خطاب در رسد که ندا به اهل آسمان دهد که حق تعالی فلانی را در ظل محبت خود در آورد شما هم محبت خود را متوجه او گردانید پس همه اهل آسمان به صدد دوستیش در آیند و دوستی او را حق تعالی در دلهای خلائق جاری و ساری فرماید.

ارزش همیاری و نوع دوستی و مواسات و برادری:

از مهمترین خصوصیات که پایه اجتماع را قوی و دلها را به هم نزدیک می کند نوع دوستی و مواسات است.

قرآن می فرماید:

((اما المومنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم))

بدرستیکه مؤمنین برادر هستند پس بین برادرانتان اصلاح نمائید.

لذا سعدی از حدیث امام ششم که می فرماید: مؤمن برادر مؤمن است مثل روحهایی در یک جسم اگر چیزی از این جسم ناراحت باشد این درد به همه اعضاء می رسد و ارواح مؤمنین از یک روح است و بدرستیکه ارواح مؤمنین از نظر اتصال به هم سخت تر است از اتصال شعاع خورشید به خورشید استفاده کرده و شعر بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند را سروده است.

از امام پنجم است که فرمود: گروهی از مسلمین مسافرت رفتند پسر را گم کرده و دچار تشنگی شدید شده پس کفن پوشیدند و خود را به ریشه های درختان چسبانیدند پیرمردی سفید پوش نزد آنها آمده و گفت برخیزید باکی بر شما نیست این آبست آنها بر خاستند و آب آشامیدند و سیر آب شدند سپس گفتند کیستی تو خدایت رحمت کند گفت من از طایفه جن هستم که با پیامبر (ص) بیعت کردند من از رسول خدا شنیدم که فرمود: مؤمن برادر مؤمن است چشم او و راهنمای اوست پس شما نباید در حضور من تباه گردید. ابو اسماعیل گوید به امام پنجم عرض کرد: قربانت گردم نزد ما شیعه بسیار است پس حضرت فرمود آیا ثروتمندان شما به فقرا توجه دارند و آیا نیکو کاران از بدکاران می گذرند و آیا مواساء می نمایند؟ گفتم نه حضرت فرمود اینها شیعه نیستند بلکه شیعه کسی است که این صفات را عمل نماید.

امام صادق (ع) فرمود: کسیکه یک خاشاکی را از صورت برادرش بزدايد خداوند ده حسنه برای او می نویسد و کسیکه بر روی برادرش تبسم کند برای او یک حسنه است.

طبق قوانین شرعی مسلمان آنقدر ارزش دارد که باید برای حفظ جان او در صورت لزوم قسم دروغ خورد و یا به مقدسات در ظاهر توهین کرد و حتی گوشت سگ و خوک برای زنده ماندن مسلمان حلال می شود لذا پیامبر (ص) فرمود: هر کس که حاجتی برای برادر مؤمنش برآورده باشد مثل اینست که روزگاری (یک عمر) عبادت خداوند نموده است.

واقدی یکی از دانشمندان زمان مأمون می گوید دو رفیق داشتم که سه نفری مانند یک روح بودیم در سه جسم: یکی از سالها ایام عید گرفتار فقر شدم همسرم گفت من و تو می توانیم با سختیها بسازیم ولی این بچه ها دل مرا آتش زده اند زیرا می بینند بچه های دیگر لباس نو پوشیده ولی آنها ندارند. لذا من در فکر فرو رفتن و آخر الامر نامه ای به رفیق هاشمی ام نوشتم و او یک کیسه ای با هزار درهم بایم فرستاد. هنوز کیسه را باز نکرده بودم که فرستاده رفیق دیگرم آمده و از قول رفیقم اظهار کمک کرد و من کیسه را به او دادم و خود به مسجد رفتم و تا صبح در مسجد بودم صبح به خانه رفتم در آن حال رفیق هاشمی ام به خانه ما وارد شده گفت بمن راست بگو کیسه پولی را که دیروز فرستادم چه کردی گفتم برای رفیق دیگرمان فرستادم گفت دیروز که تو پیغام دادی من پول نداشتم همان کیسه هزار درهمی را داشتم که برای تو فرستادم و نامه ای برای رفیق دیگرمان نوشتم که مقداری قرض می خواهم که رفیقمان هم کیسه خودم را فرستاد و این مایه تعجب بود و الان روشن شدم. واقدی می گوید که آن کیسه را بین سه نفر تقسیم کردیم و این ماجرا ی عجیب به گوش خلیفه رسیده دستور داد به هر کدام دوهزار درهم دینار بدهند.

حقوق برادران از دیدگاه امام سجاده(ع):

امام سجاده(ع) می فرماید: اما حقوق برادران دینی آنست که همواره از صمیم قلب سلامتی آنها را خواسته و نهایت مهربانی داشته و مدارا کنی با بدان آنها و دلجوئی کرده در اصلاحشان بکوشی و از خوبانشان تشکر کنی و همه را دعا کنی و یاری نمایی و هریک را فراخور حالش مراعات کنی بزگشان را بمنزله پدرت و کوچکشان را بمنزله فرزندت و میانسالشان را بمنزله رادر قرار داده و هر که نزدت آمد با مهر و محبت پذیرا باشی و به برادرت آنچنان خدمتی کنی مثل آنچه واجب است برادر به برادر خدمت کند.

محمد بن جمهور گوید: نجاشی حاکم اهواز بود یکی از کارمندانش بخ امام ششم(ع) عرض کرد در دفتر نجاشی خراجی به عهده من است و او مؤمن و مطیع شما است اگر صلاح بدانید برایم به او توصیه ای بنویسید: امام ششم(ع) نوشت:

((بسم الله الرحمن الرحيم ير اخاك يسرک الله))

برادرت را مسرور نما تا خدا تو را مسرور نماید.

پس نامه را ببندد نجاشی آورد در زمانیکه در جلسه عمومی بودند و چون مجلس خلوت شد نامه را به او داد و گفت این نامه امام صادق(ع) است. نجاشی نامه را گرفته و بوسید و روی دیده گذاشت و گفت حاجت چیست. گفت در دفتر شما خراجی بر گردن من است نجاشی گفت چه مقدار؟ گفت:

ده هزار درهم . نجاشی دفتر دارش را خواست و دستور داد از حساب خود او پردازد و سال آینده نیز همان مقدار برای سال آینده بنویسد.

پس گفت: آیا تو را شاد کردم گفت آری قربانت پس است و کنیز و نوکری به او داد و همچنین یکدست لباس پس گفت فرش این اطاق که روی آن نشیبه تودند را نیز به او دادند . مرد فرش و هدایا را برداشته و به خدمت امام ششم مشرف شد و جریان را گفت حضرت از دفتار نجاشی مسرور شد آن مر گفت مثل اینکه برخورد نجاشی شما را خوشحال کرد فرمود: آری بخدا خدا و پیامبرش را هم شاد کرد.

امام ششم (ع) فرمود: کسیکه سروری را بر دل مؤمنی وارد نماید پس مثل اینست که بر دل پیامبر(ص) وارد نموده و کسیکه بر دل پیامبر سروری را وارد نماید پس به خدا می رسد و همچنین کسیکه غمی را بر شخصی وارد کند این غم را بر پیامبر و کسیکه پیامبر را غمگین کند مثل اینکه خدا را ناراضی نموده است.

حضرت موسی (ع) فرمود که مؤمنی در مملکت پادشاه جباری بود و آن پادشاه در صدد آزار وی بر آمد پس او گریخت و بشهر کفار وارد شده و پناه بکافری برد. آن کافر او را جا داد و مهربانی کرد چون وقت مرگ آن کافر شد حق تعالی فرمود:
به عزت و جلال خود سوگند می خورم که اگر بهشت بر کافر حرام نبود تو را به بهشت می بردم
پس خطاب نمود که ای آتش جهنم او را بترسان ولی نسوزان.

پیامبر (ص) فرمود:

((خيرالناس من ينفع الناس و شر الناس من يضر الناس))

بهترین مردم کسی است که به مردم نفع برساند و بدترین مردم کسی است که به مردم ضرر برساند.
صفوان جمال می گوید: در مجلس امام صادق(ع) نشیبه بودم پس مردی از اهل مکه وارد شد و به عرض رساند که پولش تمام شده و کرایه بازگشتن به وطن را ندارد . امام(ع) بمن دستور داد که برخیز و در اصلاح کار برادر دینی خود اقدام کن پس فوراً برخاستم و پول کرایه آنمرد را تهیه و به او تسلیم کردم و به مجلس حضرت برگشتم حضرت پرسید در کار برادرت چه اقدامی کردی؟ به عرض رساندم که خداوند اصلاح کرد و کارش روبراه شد . امام فرمود: آگاه باش که اگر برادر مسلمانان را یاری نمائی در نزد من محبوبتر از آنست که یک هفته بیت الله الحرام را طواف کنی.

پیامبر (ص) فرمود:

((لا یرحم الله من لا یرحم الناس))

خدا رحم نمی کند به کسی که به مردم رحم نمی کند.

امام ششم (ع) فرمود: روا کردن حاجت مؤمن بهتر است از آزاد کردن هزار بنده و بهتر از فرستادن هزار اسب در راه خدا.

در روایت است که دری در بهشت است بنام معروف که فقط افراد نیکوکار از آن وارد می شوند و پیامبر (ص) از مؤمنیکه بحاجتش رسیده خوشحال تر است.

همچنین پیامبر (ص) فرمود: مردم روزی خوار خدا هستند پس محبوبترین خلق به خدا کسی است که به عیال الله نفع برساند و بر آنها سروری وارد کند.

موانع برادری و مواساة چند چیز است:

از جمله آنها وابستگی های مادی است که بخاطر مال دنیا باعث می شود کمک و محبت به دیگران و دستگیری از دیگران فراموش شود. آورده اند که علامه سید محمد باقر شفتی بنیان گذار مسجد سید اصفهان در زمان تحصیل در نجف بسیار فقیر بود. روزی مقداری پول بدستش آمده پس داخل بازار شد و با خود خیال کرد چیز یکه ارزانتر باشد گرفته تا خود و عیال سد جوع بنمایند لذا از قصاب جگر بند گوسفندی گرفت و روانه خانه شد در راه به خرابه ای رسید و نگاه کرد دید که سگی گرگین ضعیف و نحیف و لاغر خوابیده و بچه های او در دور او جمع و در نهایت ضعف و در پستان مادر شیر نمانده پس حجه الاسلام را بر آن حالت رحم آمد و گرسنگی آنها را بر گرسنگی خود و عیال مقدم داشته و آن جگر بند را در نزد آنها انداخته به یک باره آن حیوانات هجوم آوردند و آن جگر را خوردند پس از خوردن آن سگ گرگین روی به آسمان کرده گویا دعا می کرد پس بی فاصله دولت و دنیا به او اقبال نمود و بطوری شد که هفت پسر داشت پس هر کدام اندرونی و بیرونی مستقل داشته و مخارج ایشان جدا بوده و در اصطبل فرزند بزرگش ۱۷ اسب خوب بسته بود و عیالات او به غیر از پسرانش صد نفر در شماره آمده بود از خادمان و کنیزان و زنان و در اصفهان گویا چهار صد کاروانسرا از مال خود داشته و این شاید نتیجه محبت به حیوانی باشد تا چه رسد به کمک به مؤمنین و مؤمنات. همچنین از موانع مواساه و کمک به هم نوع سوء ظن و بدگمانی به دیگران است که انسان در معاشرت ها به دیگران اطمینان نداشته باشد حاضر نباشد مثلاً قرض بدهد و یا ضامن باشد و یا چیزی را عاریه بدهد لذا علی (ع) فرمود:

کسیکه حسن ظن نداشته باشد از هر فردی وحشت دارد. وعدم توجه به اهمیت برادری و مواساه نیز از موانع خدمت به دیگران است که بامطالعه آیات و احادیث امید است این نقیصه برطرف شود.

تواضع و فروتنی:

تواضع به معنی اظهار کوچکی در مقابل دیگران می باشد البته اظهار کوچکی که نشانه احترام به دیگران و برتر ندانستن خود از غیر بوده نه اینکه شخص با تواضع خودش را در مقابل دیگران کوچک و بی مقدار کرده و عزت خود را از دست بدهد.

قرآن می فرماید:

((ان الله لا يحب كل مختال فخور))

خدا دوست ندارد هر متکبر فخر کننده را.

و در جای دیگر می فرماید:

((و لا تمش فی الارض مرحا))

خرامان در زمین راه مرو.

پیامبر اسلام(ص) که نمونه کامل تواضع و احترام به دیگران بود فرموده است: که پنج خصلت است که من آنها را تا مردن ترک نمی کنم. بر زمین طعام خوردن با غلامان و سوار شدن بر دراز گوش با جل و دوشیدن بز بدست خود و پوشیدن پشم و سلام کردن بر اطفال تا آن که اینها سنت شود بعد از من و مردم به اینها عمل کنند.

پیامبر(ص) فرمود:

((من تواضع رفعه الله و من تکبر وضعه الله))

کسیکه تواضع نماید خدا او را بالا می برد و کسیکه تکبر کند خدا او را پائین می آورد.
شاعر گوید:

تواضع سر رفعت افرازدت تکبر ب خاک اندر اندازدت

تواضع رسول خدا به مرتبه ای بود که در جنگ خیبر بر الاغی سوار شده بود که لجامش از لیف خرما بود و بر اطفال و زنان سلام می کرد. روزی شخصی با آن حضرت سخن می گفت و می لرزید حضرت فرمود: چرا از من می ترسی من که پادشاه نیستم.

از جابر انصاری روایت شده که گفت: من در نوزده جنگ با پیامبر بودم و می دیدم که پیامبر در پشت سر مرد حرکت می کرد تا ضعیفان را به قافله رساند و هنگامیکه ضعیفی را می دید او را سوار بر مرکوبش کرده و برای او دعا می کرد.

برخورد گرم امام سجاده (ع) با جذامیان:

در روایت است که روزی امام سجاده (ع) به دسته ای جذامی ها گذشت که مشغول خوردن نهار بودند و امام را به خوردن نهار بودند و امام را به خوردن غذا دعوت کردند. حضرت فرمود: اگر روزه نبودم هر آینه با شما غذا می خوردم پس از آن به منزل رفته دستور داد غذای بسیار مطبوعی و لذیذی تهیه کنند و آنگاه ایشانرا دعوت نموده و با آنها غذا میل فرمود.

امام صادق (ع) فرمود: از نشانه های تواضع آنست که به محلی در پائین مجلس داضی باشی و سلام کنی بر هر که می بینی بحث و مجادله را واگذاری اگر چه حق با تو باشد و دوست نداشته باشی تو را بر پرهیز کاری مدح کنند.

ملاقات گرم امام کاظم (ع) با فردی مستضعف:

امام هفتم (ع) به مردی بادیه نشین که زشت رو بود گذشت به او سلام کرده مدتی پهلویش نشست و با او صحبت نمود. هنگامیکه خواست حرکت کند فرمود: چنانچه کاری داشته باشی در انجامش حاضریم به انجناب عرضکردند یابن رسول الله پهلوی چنین کسی می نشینی؟ آنگاه خود را نیز آماده برای انجام خدماتش قرار می دهی. حضرت فرمود: او هم بنده ای از بندگان خداست و قرآن مار اباهم برادر قرار داده و نسبت ما و او به یک پدر یعنی حضرت آدم منتهی می شود و هر دو دارای یک دین به نام اسلامیم.

از اینها گذشته شاید روزگاری کاری کند که روزی به او محتاج شویم. اگر امروز تبر کنیم در آروز خواهید دید چگونه بواسطه احتیاج در مقابلش کوچک و متواضع شده ایم. در وصایای پیامبر (ص) به علی (ع) است که فرمود: یا علی به خدا سوگند فروتن و متواضع اگر در دل چاه باشد خداوند باد و طوفان می انگیزد تا او را بالاتر از خوبان بلند کند در حکومت ستمگران.

امام صادق (ع) فرمود: تواضع مایه اصلی هر شرف محبوب و مقام بلند است.
علی (ع):

((من تألف الناس احبوه))

کسیکه با مردم الفت و محبت داشته باشد مردم او را دوست دارند.

پیامبر (ص) فرمود: اگر متواضعین را دیدید تواضع کنید اگر متکبران را دیدید تکبر کنید. و همچنین حضرت رسول (ص) فرمود: هر صاحب نعمتی مورد حسد واقع می شود مگر صاحب تواضع و تواضع

از اخلاق پیامبران بوده است و تکبر از اخلاق کفار و فرعون ها بوده است. پیامبر (ص) خطاب به یاران خود چنین فرمود: چه شده است که شیرینی عبادت را در شما نمی بینم پرسیدند شیرینی عبادت در چیست؟ فرمود: در فروتنی.

تواضع از دیدگاه قرآن:

خداوند در قرآن می فرماید:

((و عباد الرحمن الذين يمشون على الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما))
بندگان خدا کسانی هستند که بی تکبر و یا آرامش بر روی زمین راه می روند و هر گاه جاهلین آنها را مخاطب قرار می دهند سلام گفته و عبور می نمایند.
پیامبر اسلام فرمود: بدرستی که خداوند وحی نموده بمن که تواضع نمائید.

نمونه ای از تواضع پیامبر اسلام (ص):

سیره رسول خدا (ص) آن بود که هر که را سه روز نمی دید احوال او را می پرسید اگر مگفتند که بسفر رفته برای او دعا می کرد و اگر حاضر بود بدیدن او می رفت و اگر بیمار بود عیادتش می کرد.
شاعر می گوید:

تواضع ز گردن فرازان نکوست

گدا گر تواضع کند خوی اوست

آمده است که در سفری که عده ای از اصحاب با پیامبر اسلام به محلی می رفتند در منزلی که استراحت می کردند تصمیم جمعیت بر این شد که برای غذا گوسفندی را ذبح و آماده کنند. یکی از اصحاب گفت: سربیدن گوسفند بامن، دیگری گفت: کندن پوست آن بامن، سومی گفت: پختن گوشت آن بامن، چهارمی، ...

رسول اکرم (ص) فرمود: جمع کردن هیزم از صحرا با من اصحاب عرض کردند ما که هستیم نیازی به زحمت شما نیست. حضرت فرمود: می دانم ولی خداوند دوست ندارد کسی خودش را از دیگران امتیاز دهد.

نمونه ای از تواضع امام سجاده (ع):

همچنین در حالات امام سجاده (ع) آمده است که حضرت هر زمان به سفر می رفت با کاروانهایی مسافرت می نمودند که افراد آن کاروان حضرت را نمی شناختند. سپس حضرت در بین راه کارهای خدماتی کاروان را مثل تهیه هیزم و شستن ظروف و تهیه غذا و غیره را انجام می دادند.

در یکی از این مسافرت ها وقتی حضرت مشغول انجام این کارها بودند شخصی حضرت را شناخته و به افراد کاروان گفت: می دانید این شخص که کارهای شما را انجام می دهد چه شخص است؟ عرضکردند نمی دانیم او کیست ولی مرد عابد و زاهدی است که به ما خدمت می نماید. آن مرد عرضکرد وای به حال شما این حضرت علی بن الحسین امام چهارم است. پس اهل کاروان مضطرب شده به خدمت حضرت آمده زبان به معذرت گشودند ولی حضرت فرمودند: من عمدا در کاروانهای مسافرت می کنم تا مرانشناخته و من به فیض این ثواب بزرگ نائل گردم.

تواضع حضرت عیسی(ع):

حضرت عیسی(ع) به حواریین گفت: من خواهش و حاجتی دارم اگر قول می دهید آن را برآورید بگویم. حواریین گفتند: هر چه امر کنی اطاعت می کنیم. عیسی از جا حرکت کرد و پاهای یک یک آنها را شیت. حواریین در خود احساس ناراحتی می کردند ولی چون قول داده بودند خواهش عیسی را بپذیرند تسلیم شدند و عیسی پای همه را شست. همینکه کار به انجام رسید حواریین گفتند: تو معلم ما هستی شایسته این بود که ما پای تو را می شستیم نه تو پای ما را. حضرت عیسی فرمود: این کار را کردم برای اینکه به شما بفهمانم که از همه مردم سزاوارتر به اینکه خدمت مردم را به عهده بگیرد عالم است. این کار را کردم تا تواضع کرده باشم و شما درس تواضع را فراگیرید و بعد از من که عهده دار تعلیم و ارشاد مردم می شوید راه و روش خود را تواضع و خدمت خلق قرار دهید. اساسا حکمت در زمینه تواضع رشد می کند نه در زمینه تکبر. همان گونه که گیاه در زمین نرم دشت می روید نه در زمین سخت کوهستان.

تواضع ملاهادی سبزواری:

در حالات ملاهادی سبزواری حکایتی نقل شده که وقتی گذارش به کرمان افتاد چون جایی را نداشت به مدرسه علمیه ای مراجعه کرده و از خادم آنجا تقاضای جایی برای استراحت کرد و خادم نیز حاضر شد در مقابل کمک ملاهادی سبزواری در امر نظافت مدرسه به او جای بدهد در حالیکه اگر ملاهادی خود را معرفی می کرد همه علمای شهر که آوازه او را شنیده بودند به استقبال او آمده و از او پذیرایی می نمودند.

لذا مرحوم سبزواری وارد مدرسه شد و روزها به امر نظافت مدرسه می پرداخت و در مقابل خادم مدرسه به او غذا و جا می داد و سرانجام دختر خادم را به عقد خود رد آورد.

تا اینکه روزی استاد آن مدرسه مسئله ای را برای شاگردان مطرح کرد و هیچکدام از شاگردان نتوانستند جواب بدهند این مسئله بگوش ملاهادی رسیده و یه یکی از شاگردان جواب مسئله را یاد داد وقتی آن شاگرد جواب را به استاد گفت استاد او اظهار نمود که این جواب مال تو نیست . و باید بگویی که از چه کسی این جواب را گرفتی و خلاصه ملاهادی سبزواری شناخته شده و با تجلیل به سبزوار برگشت.

البته قولی نیز است که تا مراجعت ملاهادی سبزواری کسی او را نشناخت .
پیامبر (ص) فرمود:

((لیس منا من لم یوقر کبیرنا و یرحم صغیرنا))

نیست از ما کسیکه به بزرگسالان احترام نگذاشته و به کم سالان ما رحم ننماید.
پیامبر اسلام (ص) فرمود: هر کس دوست دارد که مردمان در پیش او ایستاده باشند پس نشستگاهش از آتش پس پر خواهد شد.

و فرمود: هر کس از روی کبر بر زمین راه رود از زیر و رویش او را لعنت کنند.
شاعر می فرماید:

بزرگی که خود را ز خردان شمرد

بدنیا و عقبی بزرگی بیرد

تو آنکه شوی پیش مردم عزیز

که مر خویشان را نگیری به چیز

گفتار خدا با موسی (ع):

مرویست که خداوند به موسی (ع) وحی فرمود: هرگاه برای مناجات آمدمی کسی که خودت را از او بهتر و بالاتر می دانی همراهت بیاور.

موسی (ع) هر فردی از بشر را که نگریست جرأت نکرد بگوید من از او بهترم . پس بشر را رها کرده و در اصناف حیوانات ملاحظه نمود تا رسید به سگ جرب داری با خود گفت این را همراه می برم . بندی بگردن سگ بست و همراه آورد چون قدری راه رفت پشیمان شد بند را باز کرد و سگ را رها نمود . و چون بمحل مناجات رسید خداوند فرمود: کجا است آنچه به تو امر کردیم . گفت : خداوندا کس را نیافتم خداوند فرمود: بعزت وجلالم اگر کسی را باخود آورده بودی اسمت را از لیست پیامبران حذف می نمودم.

در روایت است از مصادیق تواضع انست که در نشستن پائین مجلس راضی باشی و به هر که برخوردی سلام کنی و مجادله را وانهی گر چه حق با تو باشد و خوش نداشته باشی که تو را به پرهیز کاری بستایند.

بر خورد امام هفتم با فرد متکبر!

درباره علی بن یقطين آمده است که وی وزیر هارون الرشید بوده اما باطنا مرید و شیعه امام هفتم بود. روزی یکی از مؤمنین بنام ابراهیم جمال خواست خدمت علی بن یقطين برسد چون شعل ابراهیم ساربانى بود علی بن یقطين وزیر او را راه نداد و اتفاقاً در همانسال علی بن یقطين به حج مشرف شد. در مدینه خواست خدمت موسى بن جعفر(ع) شرفیاب شود حضرت او را راه نداد روز دوم در بیرونی خانه علی با آنحضرت ملاقات نمود و عرضه داشت که ای سید من تقصیر من چه بود که مرا راه ندادید فرمود: به جهت آنکه راه ندادی برادرت ابراهیم جمال را و حق تعالی فرمود از آنکه حج تو را قبول فرماید مگر بعد از آنکه ابراهیم تو را عفو نماید.

علی گفت ای سید و مولای من ابراهیم را من در اینوقت کجا ملاقات کنم من در مدینه ام و او در کوفه است حضرت فرمود: هر گاه شب داهل شود تنها برو به قبرستان بقیع بدون آنکه کسی از اصحاب و غلامان تو بفهمد. در آنجا شتری زین کرده خواهی دید آن شتر را سوار می شوی و بکوفه می روی. علی بن یقطين شب به بقیع رفت و همان شتر را سوار شد به اندک زمانی در خانه ابراهیم جمال رسید شتر را خوابانید و در را کوبید ابراهیم گفت کیست؟ گفت علی بن یقطين. ابراهیم گفت علی بن یقطين در خانه من چه می کند. فرمود: بیرون بیا که امر من عظیم است و قسم داد او را که اذن دخول دهد چون داخل شد گفت ای ابراهیم آقا و مولی ابا فرمود که عمل مرا قبول فرماید مگر آنکه تو از من بگذری گفت خدا تو را بیا مرزد علی بن یقطين صورت خود را بر خاک گذاشت و ابراهیم را قسم داد که پا روی صورت من گذار و صورت مرا زیر پای خود بمال. ابراهیم امتناع نمود علی او را قسم داد که چنین کند. پس ابراهیم پا بر صورت علی گذاشت و رخ او را زیر پای خود بمالید و علی می گفت خدایا تو شاهد باش پس بیرون آمد و سوار شد و همانشب بمدینه برگشت و شتر را بر در خانه حضرت موسى بن جعفر(ع) خوابانید. آنوقت حضرت او را اذن داد و بر آنجناب وارد شده حضرت از او قبول فرمود.

نصیحتی از شهید دستغیب:

شهید دستغیب در کتاب قلب سلیم می فرماید: از اموری که برای تحصیل تواضع باید رعایت کرد یکی ابتدا به سلام است که امام صادق(ع) فرمود: از تواضع است که به هر کس برخوردی سلام کنی.

و در وصیع پیامبر اسلام (ص) به علی (ع) آمده: یا علی سخ چیز پاک کننده گناه است: بطور آشکار سلام کردن، طعام دادن و نماز خواندن در شب هنگامیکه مردم خوابند.

دوم اینکه در امود زندگی خود مخصوصا کارهای شخصی بدیگری فرمان ندهد و توقع و انتظار خدمت از دیگری نداشته باشد و آمده است که روزی رسول خدا (ص) با حذیفه یمانی در بیرون مدینه می خواستند غسل کنند حذیفه جامه ای را به دو دست گرفت و حائل قرار داد تا آنحضرت غسل کرد سپس آنحضرت جامه را گرفت و برای حذیفه حائل کرد تا غسل نماید حذیفه گفت پدر و مادرم قربانت چنین مکن رسول خدا (ص) نپذیرفت جز اینکه غسل کند و او را حائل شود و فرمود دو نفریکه همراه باشند هر کدام رفیق است نزد خدا محبوبتر است.

علی (ع) فرمود پیغمبر (ص) فرمود: هر مسلمانی خدمت کند گروهی از مسلمانان را خداوند برای او در بهشت به عدد آنها خادم قرار خواهد داد.

سوم اینکه صدر نشینی را نخواهد یعنی در هر مجلسی که وارد می شود نخواهد بالای آن مجلس یا بالا دست دیگری بنشیند مگر در صورتیکه جز آنجا محل خالی نباشد یا اینکه صاحب منزل او را آنجا نشاند.

امام صادق (ع) فرمود: از تواضع این است که در نشستن پائین مجلس راضی باشی. و رسول خدا (ص) فرمود: هر وقت یکی از شما در مجلسی وارد شدید نزد نفر آخر بنشینید. و به امام ششم گفته شد آیا این همه خلق آمدند. فرمود: بیانداز از آنها کسی را که مسواک کردن را ترک می کند و در جای تنگ چهار زانو می نشیند.

ارزش عفو و بخشش:

عفو در اصطلاح به صفتی می گویند که باعث می شود از گناه و بدی دیگران چشم پوشی کرده و اگر کسی به صاحب عفو اهانتی و یا ظلمی نمود او درگذرد مخصوصاً زمانی که قدرت برمقابله و برخورد را داشته باشد.

قرآن می فرماید:

((فمن عفا و اصلح فاجره علی الله))

هر کس که ببخشد و اصلاح نماید پس اجرش با خداوند می باشد پیامبر اسلام(ص) می فرماید:

((ان الله عفو یحب العفو))

بدرستیکه خداوند صاحب عفو است و عفو را دوست دارد. آورده اند که موسی(ع) با حق مناجات کرد که الهی کدام بنده بیزد تو عزیز تر است خطاب آمد که آنکس که عفو با اینکه می تواند کرده و انتقام بگیرد.

موارد عفو و گذشت زیاد است مثل آنجایی که کسی گناهی و یا ستمی را به فردی وارد کند یا اینکه برادر ایمانی در حال عصبانیت اهانتی به انسان نماید و یا اینکه در رابطه با برخورد با ارباب رجوع مورد اذیت قرار گیرد که در همه این موارد عفو پسندیده است.

آورده اند که روزی مالک اشتر سردار سپاه علی(ع) با لباس ساده ای از میان بازار کوفه عبور می کرد یکی از اشخاص مغرور و متکبر که مالک اشتر را نمی شناخت وقتی دید مردی با لباس ساده ای از میان بازار عبور می کند پوست خربزه ای را به سوی مالک اشتر پرتاب نمود ولی مالک اشتر بدون اعتنا از بازار خارج شد.

پس یکی از بازاریان به این مرد گفت میدانستی این اهانت را به چه کسی نمودی این فرد مالک اشتر بود. وقتی متوجه شد به چه شخصی اهانت نموده بدنش شروع به لرزیدن کرد بدنبال مالک اشتر رفت تا اینکه مالک را در مسجدی دید که مشغول نماز خواندن است بعد از اتمام نماز شروع به عذر

خواهی از مالک اشتر نمود و لی مالک عرضکرد من به مسجد نیامدم مگر برای اینکه از خدا طلب
آمرزش برای تو نمایم.

شاعر می گوید:

چو قدرت یافتی بر خصم قاهر

بعفوش بند کن تا بنده گردد

که معذب کشته افعال خویش است

چو بوی عفو یابد زنده گردد

علی (ع) می فرماید: هر وقت بر دشمنت قدرت یافتی پس بعنوان تشکر از تسلط تو بر او از او عفو
نما.

علماء اخلاق گفته اند عفو گوهری است که حق تعالی در ضمیر انسان به ودیعه گذاشته و برای
رسیدن بدان و پیدا کردنش زحمات زیادی کشید و ناملایمات فراوانی را باید تحمل شد و کسانی به
این صفت متعالی می رسند که او لا از معاصی تبری جسته و روح را به اوصاف عالی الهی آرایش داده
و ثنیا کاری کند که حق تعالی او را مورد عفو قرار دهد که امام صادق (ع) فرمود:
به مرحله عفو نمی رسد مگر زمانی که خدا او را مورد عفو قرار داده و گناهان گذشته و آینده او را
بیخشد و به نور الهی او را منور کند.

در روایت است چون روز قیامت شود خدای تارک و تعالی پیشینیان و پسینیان را در یک سرزمین
گرد آورده منادی فریاد کند اهل فضل کجایند. جماعتی از مردم برخیزند. فرشتگان ایشان را استقبال
کنند و گویند فضل شما چه بوده گویند ما به کسی که از ما می برید پیوستیم و آنکه ما را محکوم می
کرد احسان می کردیم.

رسول خدا (ص) فرمود: یا علی کسیکه پذیرد پوزش عذر خواهی را چه راست گوید و چه دروغ به
شفاعت من نرسد. و نیز فرمود: پوزش پذیر باشید از هر پوزشی خواه درست باشد یا نادرست و هر که
نپذیرد شفاعت من به او نرسد.

مقام بخشش امام علی (ع):

ابن خلکان نقل کرده از شیخ نصرالله بن مجلی که گفت شبی در خواب حضرت امیرالمؤمنین (ع)
را دیدم و به آنحضرت گفتم قریش و بنی امیه در مکه با شما ستمها کردند آب و نان برویتان بستند. از
شکنجه و آزار دریغ نکردند تا بمدینه هجرت کردید آنگاه لشکر کشی کردند و با شما جنگ نمودند
بزرگان آنان را کشتند ولی نوبت بشما که رسید و مکه را فتح کردید چه شد که انتقام نکشیدید بلکه

گفتید هر کس بهانه ابو سفیان رود در امان است تا در نتیجه فاجعه کربلا برای فرزندت حسین(ع) پیدا شد.

امیر المؤمنین(ع) فرمود: اشعار ابن صیفی را در این باره نشنیده ای گفتم نه فرمود از او بشنو از خواب بیدار شدم بخانه ابن صیفی رفتم و خواب خود را برایش گفتم پس صیحه زد و ناله کرده و گریست و گفت بخدا سوگند اشعاری را دیشب گفته ام و هنوز آنرا ننوشته ام و به احدی نگفته ام پس اشعار خود را خواند و ترجمه اش اینست که : توانا شدیم پس گذشت سرشت ما بود و چون شما توانا شدید سیلاب خون در مکه براه افتاد. شما کشتن اسیران را روا شمردید ولی ما از اسیران می گذشتیم و می بخشیدیم همین تفاوت بس است میان ما و شما از کوزه برون همان برآود که در او است. شخصی به محضر امام صادق(ع) شرفیاب شد و عرضکرد مرا حضرت در جواب او از چند صفت انسانی نام برد و فرمود: گذشت و عفو از آن کسی که بتو ستم کرده و ارتباط با کسی که با تو قطع رابطه نمود و بذل و اعطاء به کسی که تو را محروم کرده و سخن حق اگر چه بر علیه خودت باشد اینها از مکارماخلاق است.

حلم و بردباری کاشف الغطا:

در حالات مرحوم کاشف الغطا که از علمای بزرگ عالم اسلام بوده است آمده که روزی در محراب عبادت نشسته بودند گدائی به ایشان نزدیک شد و از او درخواست مقداری پول کرد ایشان به دلایلی به وی پول ندادند اما سائل آب دهان به صورت مرحوم کاشف الغطا انداخت پس از این عمل کاشف الغطا به پا خاستند و شخصا میان صفهای نماز گشتند و برای او پول جمع آوری کردند.

نمونه ای از عفو و گذشت امام سجاد(ع):

روایتی از پیامبر(ص) است: وقتی خدا بخواهد مؤمنی را بزرگ کند او را صاحب عفو و گذشت می نماید.

شخصی از اهل بیت حضرت زین العابدین(ع) بحضور آنحضرت آمد و به آن بزرگوار ناسزا گفت ولی آنحضرت در جوابش چیزی نفرمود.

موقعی که آن شخص رفت امام سجاد(ع) متوجه اهل مجلس شد و فرمود شنیدید که این مرد بمن چه گفت اکنون من دوست دارم که همه با هم نزد او رویم و من جواب ناسزاهای او را بگویم حضار مجلس گفتند: مانعی ندارد ما هم مایل بودیم که شما جواب او را می دادی حضرت زین العابدین نعلین های خود را پوشید و حرکت کرد. پس حرکت این آیه شریفه را تلاوت می فرمود:

((والكاظمين الغيظ والعافين عن الناس والله يحب المحسنين))

یعنی مردمان با تقوا آن افرادی هستند که خشم خود را فرو می برند و نسبت به خطای مردم عفو و بخشش می کنند و خدا نیکو کارانرا دوست دارد.

راوی می گوید: وقتی آنحضرت این آیه را تلاوت فرمود: ما فهمیدیم که آن بزرگوار به آن شخص بدگوئی نخواهد کرد. همینکه نزدیک منزل آن مرد رسیدیم امام علیه السلام وی را صدا زد و فرمود: بگوئید علی بن الحسین آمده. وقتی آن شخص دریافت که حضرت زین العابدین آمده گمان کرد آن بزرگوار در صدد انتقام است لذا خود را برای دفاع آماده نمود. موقعی که چشم امام(ع) به وی افتاد فرمود: ای برادر تو نزد من آمدی و چنین و چنان گفתי اگر آن سخنانی را که بمن گفתי درباره من صدق کند از خدا می خواهم که مرا بیامرزد. راوی می گوید: همینکه آن شخص این سخنان را از امام سجاد(ع) شنید دیدگان آن بزرگوار را بوسید و گفت: آنچه که من در باره شما گفتم در وجود تو نیست بلکه من خودم به گفته هایم سزاوارترم.

و همچنین آمده است که یکی از کنیزان امام سجاد(ع) آب بر سر آن بزرگوار می ریخت در آن حین که آب می ریخت ابریق از دستش افتاد و سر آن حضرت را شکست زین العابدین (ع) سر خود را بلند نمود و به آن کنیز یک نگاهی کرد کنیز گفت خدا می فرماید:

((والكاظمين الغيظ))

امام فرمود: خدا تو را عفو فرماید. کنیز گفت:

((والله يحب المحسنين))

امام(ع) فرمود: برو من تو را برای رضای خدا آزاد کردم.

داستانی از تاریخ:

آورده اند اول کسیکه از ملوک سامانی اقتدار و عظمت پیدا کرد امیر اسمعیل سامانی است که مردی بسیار پسندیده سیرت و دارای اخلاقی شایسته بود. امیر اسمعیل ابتدا از طرف برادر خود امیر نصر سامانی حمومت بخارا را داشت هنوز چیزی از مدت حکم رانش نگذشته بود که بواسطه مدالت و دادگری و حسن رفتار با رعیت دلهای مردم را بسوی خود متوجه کرد بطوریکه از اطراف و جوانب آوازه رعیت نوازی او را شنیده گردش را گرفتند. کم کم دامنه حکومتش وسعت یافت بعضی از فتنه جویان میان دو برادر را تیره کرده امیر نصر را علیه برادر خود برانگیختند.

امیر اشکری فراوان از سمرقند برای سرکوبی اسمعیل حرکت داد و پس از روپرو شدن دو لشکر و مبارزه دو سپاه امیر نصر مغلوب شده و فرار کرد ولی بدست یکی از یاران امیر اسمعیل گرفتار گردید پس او را با دست بسته پیش برادر کوجکترش اسمعیل سامانی آوردند همه گمان داشتند فوراً دستور کشتنش را خواهد داد اما همینکه چشم امیر اسمعیل به برادر بزرگتر از خود افتاد و از اسب پیاده شد و

با کمال احترام پیش رفته ابتدا ران و بعد رکاب او را بوسید. این گذشت چنان بی سابقه بود که امیر نصر خیال کرد او را مسخره می کند. امیر اسمعیل دستور داد خیمه و خرگاه مرتبی روبروی همیشه خودش برای او اختصاص دهند. سپس رو به برادر کرده و گفت تو همان برادر بزرگتر و من همان خدمتگزار کوچکم. اگر بهارا را به من ارزانی داری منت دارم و گرنه هر چه رأی و فرمان تو باشد انجام خواهم داد. امیر نصر از رفتار برادر خود شرمنده گشت و امیر اسمعیل با احترام او را روانه سمرقند کرده و در سنه ۲۷۹ امیر نصر وفات یافت. از این رو تمام ماوراء النهر در اختیار امیر اسمعیل در آمد. اگر عفو سیره انسان نباشد آنوقت شاید کینه جای عفو را بگیرد به داستان زیر توجه کنید.

در قرن ششم هجری شخصی بنام ابن سلار که از افسران ارتش مصر بود به مقام وزارت رسید و در کنال قدرت بر مردم حکومت می کرد. او از یک طرف مردی شجاع فعال و با هوش بود و از طرف دیگر خودخواه و خشن و ستمکار. در دوران وزارت خود خدمت بسیار و ظلم فراوان کرد. موقعیکه ابن سلار یک فرد سپاهی بود به پرداخت غرامتی محکوم شد برای شکایت نزد ابی الکرم مستوفی دیوان رفت و پیرامون محکومیت خود توضیحاتی داد. ابی الکرم به حق یا نا حق به اظهارات او ترتیب اثر نداد و گفت: سخن تو در گوش من فرو نشود. ابن سلار از گفته وی خشمگین گردید کینه اش را بدل گرفت. موقعیکه وزیر شد و فرصت انتقام بدست آورد او را دستگیر نمود و فرمان داد میخ بلندی را در گوش وی فرو کوفتند تا از گوش دیگرش سر بیرون کرد. در آغاز کوبیدن میخ هر بار که ابی الکرم فریاد می زد ابن سلار می گفت اکنون سخن من در گوش تو فرو شد. سپس به دستور او پیکر بی جانش را با همان میخی که د سر داشت بدار آویختند.

امام سجاد(ع) فرمود: اگر مردی به تو از راست بدی کرد و از طرف چپ غدر خواسته به تو روی آورد تو از او قبول نموده و او را عفو نما.

ارزش صدق و راستی:

راستی جزء فطرت انسان بوده و راستگو با آرامش خاطر صحبت کرده و هیچگاه لرزش در بیانش پیدا نمی شود که قرآن می فرماید:

((ولو نشاء لا ریناکم فلعرفتہم بسیماہم ولتعرفنہم فی لحن القول)).

اگر بخواهیم نشان می دهیم ایشان را (دروغگویان را) به تو پس آنها را از سیمایشان و آهنگ گفتارشان بشناسیشان.

در جای دیگر قرآن بت پرستی و دروغ را در کنار هم ذکر کرده می فرماید:

((فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور))

از پلیدی بتها و قول باطل اجتناب کنید.

پیامبر فرمود: بر شما باد به راستی پس بدرستی که راستی نیک است و نیکی انسان را به بهشت می رساند.

قرآن می فرماید:

((یا ایہا الذین آمنوا اتقوا اللہ و کونو مع الصدقین))

ای اهل ایمان تقوا داشته و با راستگویان باشید.

قرآن می فرماید:

((والذی جاء بالصدق و صدق به اولئک ہم المتقون))

آنکس که راستی آورد و راست پنداشتن آنانند پرهیز کاران.

آورده اند: زنی سیاه پوست آفریقایی پسری داشت که بیش از حد به او علاقه می ورزید شخصی از آن زن پرسید کدامیک از صفات برجسته پسر را بیشتر دوست می داری؟ زن آفریقایی اندکی فکر کرد و گفت: محبوبترین خوی این پسر نزد من آن است که هیچگاه دروغ نمی گوید.
شاعر می گوید"

از کجی افتی بکم و کاستی از همه غم رستی اگر راستی
روایت است که حضرت صادق(ع) فرمود: بروزه و نماز مردم گول نخورید زیرا بسا انسان به نماز و روزه شیفته می شود تا آنجا که اگر ترک کند بهراس افتد ولی آنها را براستگویی و اداء امانت بیازمائید. همچنین امام ششم فرمود: هر که زبانش راست باشد کردارش پاک است.
یکی از اصحاب امام پنجم می گوید: نخستین بار که خدمت امام باقر(ع) رسیدم فرمود: پیش از یاد گرفتن حدیث راستگوی بیاموزید.

داستانی از شیخ عبدالقادر:

در حالات شیخ عبدالقادر در گیلان که یکی از علمای اهل سنت است آمده که گفت: من روزی با مادرم قرار بستم و عهد کردم که هرگز دروغ نگویم اتفاقاً در سفریکه از مکه به بغداد می رفتم مادرم چهل درهم به من داد و گفت برعهده وفادار باش.
وقتی که به همراه قافله به اراضی همدان رسیدیم جماعتی از دزدان و راهزنان بر ما هجوم آوردند و هر چه بود به سرقت بردند.

یکی از دزدان به من گفت: جقدر پول داری؟ گفتم چهل دینار آن مرد مرا نزد رئیس دزدان برد و رئیس پرسید چه داری گفتم چهل دینار.

پرسید چه باعث شد که اینگونه راست بگویی گفتم: مادرم مرا بصدقت وادار کرد و من هم عهد کردم که راست بگویم و من هم راست گفتم تا بر خلاف عهدی که با مادرم بسته بودم نشود زیرا از کیفر خلف عهد می ترسم.

رئیس دزدها صیحه ای زد و گفت: عجب تو می ترسی که خلاف امر مادرت نکنی ولی ما خوف نمی کنیم و نمی ترسیم از خدای بزرگی که با امر او مخالفت می نمائیم.

رئیس دستور داد که هر چه از قافله برده بودند به آنها برگردانند و خودش نیز توبه کرد. دزدان گفتند که تو امیر ما بودی و در وقت دزدی و چگونه امیر نباشی در وقت توبه، دزدان نیز به پیروی از رئیسشان برگشتند و از هر خلافی توبه کردند.

شاعر می گوید:

راستان رسته اند روز شمار

جهد کن تا از آن شمار شوی

اندرین رسته راستگاری کن

تا در آن رسته رستگار شوی

زبان پاک را حیف بسیار

که از لوٹ دروغ آلوده سازی

اگر پا برنداری از ره صدق

سر از گردون گردان برفرازی

دهقان زاده فرانسوی :

دهقان زاده فرانسوی به جرم شرکت در شورش کمون سال ۱۸۷۱ در فرانسه به اعدام محکوم شده و حکم در شرف اجراست سربازان آماده شلیک هستند. دهقانزاده از افسر فرمانده تقاضا می کند به او اجازه داده شود ساعت نقرهخویش را به مادرش که در آن نزدیکی زندگی می کند بدهد و باز گردد. افسر دلش به رحم آمده و به او اجازه رفتن می دهد شاید هم به این قصد که دیگر باز نگردد. اما پسر بچه پانزده دقیقه بعد باز گشته در مقابل مجریان حکم بر پای می ایستد و می گوید من آماده ام. و دوازده گلوله آن نهال نورس را بر خاک می افکند.

و باز آمده است که:

محمد عاکف شاعر معروف ترکیه عقیده داشت که مسلمان معتقد و با ایمان همیشه به وعده های خود وفا می کند او می گفت: وعده ای که داده شد بایستی وفا کرده شود اگر به کسی در ساعت چهار وعده ملاقات داده ای در چهار روده دقیقه رفتن گناه است.

در سالهای اولیه مشروطیت روزی که برفی به قد آدمی به زمین نشسته بود و هیچ وسیله نقلیه ای کار نمی کرد عاکف با شخصی قرار گذاشته بود و از خانه خود تا محل ملاقات پیاده به خانه ان فرد رفت زیرا قبلا در آن روز به او وعده ملاقات داده بود. وقتی که به آنجا رسید نیمی از بدنش از برودت یخ بسته بود. با وجود این به صاحبخانه گفت: برای نیامدن من مانع برف کافی نیست بلکه مرگ لازم بود زیرا گفته بودم که خواهم آمد.

از رسول خدا(ص) سؤال شد کدام فرد از همه مردم افضل باشد فرمود: کسیکه راستگو و محمودالقلب باشد به عرض رسانیدند راستگو معلوم باشد اما محمودالقلب کدام باشد فرمود: هر که در او غل و غش و حسد نبود.

آمده است که یکی از دوستان امام صادق(ع) به وی گفت: من می خواهم مشغول تجارت و کاسبی بشوم خواهش می کنم در حق من دعا کنید. امام فرمود: تو را به راستگوئی سفارش می کنم و هرگز دروغ مگو و عیب کالای خود را از مشتری پنهان مدار و مردم را مغبون نکن و راضی مباش بر مردم مگر به آن چیزی که برای خودت می خواهی .

حق بده و حق بگیر زیرا تاجر راستگو در قیامت در صف سفیران می باشد و هرگاه می خواهی سفر کنی استخاره کن و دعا زیاد بخوان ، خداوند به کار تو برکت دهد.

یکی از حکمرانان روزی تصمیم گرفت شخصا به زندان رفته و از نزدیک وضع زندان را ببیند و از آنها سؤالاتی کرده بی گناهان را آزاد کند و سرگذشت آنها و حرفه آنها را از خودشان جویا باشد. بندیان همه خود را بی گناه معرفی کردند. یکی سوگندها خورد که او را بی گناه گرفته اند دیگری از بی تقصیری خود سخن ها گفت اما دیگری اعتراف کرد و تقصیرات خود را بر شمرد و از آنها اظهار پشیمانی کرد. حکمران گفت اینطور که معلوم است این اشخاص به کلی بی گناه و بیتقصیرند و از صالحان و نیکانند و فقط این یک نفر خود به بدی و بزهکاری خود اعتراف دارد و صلاح نیست که با وجود یک نفر دیگران نیز با همنشینی وی فاسد شوند. دستور داد این یک نفر گناهکار را از آنها جدا نموده و او را آزاد نمایند.

سخن امام صادق(ع) درباره راستگوئی:

از امام صادق(ع) است که : مردم را با قلب راستگو و درستکار خود براه خیر دعوت کنید تا آنان از شما جدیت و راستی و پرهیزگاری را مشاهده نمایند.

سپس حضرت به یکی از یارانش فرمود: بین علی (ع) چه عمل انجام داد که بدانوسیله آن مقام و موقعیت را نزد رسول خدا(ص) بدست آورد تو هم همان عمل را انجام بده سپس عمل علی (ع) را اینطور تشریح فرمود:

فرمود: علی (ع) به سبب سخن راست و اداء امانت بدان منزلت نائل آمد.

خداوند در قرآن می فرماید:

((ولیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین))

بدون هیچ شک و شبهه ای خدای متعال از احوال راستگویان و دروغگویان با خبر است.

پیامبر(ص) فرمود: هر که راستگو تر است سخن مردم را زودتر باور می کند و هر که دروغگو تر است بیشتر مردم را دروغگو می شمارد.

ارزش صبر و استقامت:

از خصوصیاتى كه اگر تحصیل شود مصیبتها و سختی ها را برای انسان آسان می نماید صبر است و این صفت اگر درست بکار گرفته شود به اهرمی تبدیل می شود كه سنگینترین موانع و بزرگترین مشکلات را با سهولت برطرف می سازد و در يك جامعه بدبخت كلید همه خوشبختی ها به شمار می آید.

قرآن کریم در بیشتر از ۷۰ آیه از صبر و صابران یاد کرده كه از جمله آنها آیه سوره والعصر است كه می فرماید:

((بسم الله الرحمن الرحيم والعصر ان الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات و تواصلوا بالحق و تواصلوا بالصبر))

قسم به عصر كه انسان در زیانکاری است مگر آنانكه ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده و وصیت به حق و صبر نمایند. و یا در آیه دیگر می فرماید:

((و بشر الصابرين الذين اذاصابتهم مصيبة قالو: انالله و انا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمهم و اولئك هم المهندون))

بشارت بده صابران را آنانكه هرگاه مصیبتی می بینند می گویند انالله وانا اليه راجعون ایشان كه خداوند بر آنها صلوات و رحمه می فرستد و اینها هستند هدایت شده گان.

پیامبر فرمود:

((الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر))

ایمان دو نیمه دارد نیمه صبر و نیمه شکر است.

انسان در دوران زندگی محدود خود با دشواریها و سختیها و موانع فراوانی بر خورد می کند که صب یعنی در برابر همه این موانع مقاومت ورزیدن و با اراده و عزمی استوار از آنها گذشتن.

صبر توصیه همه پیامبران و رهبران حقیقت است به جانشینان.

امام پنجم (ع) می فرماید: زمانیکه لحظه وفات پدرم فرا رسید مرا به سینه خود چسبانیده فرمود: وصیت می کنم به تو به آنچه که پدرم در حین وفاتش به من وصیت کرد و او رهم به آنچه پدرش حسین وصیت کرد که ای فرزند صبر بر حق کن اگر چه تلخ باشد. شاعر می گوید:

(سأصبر حبی يعلم الصبب اننی صبرت علی شئی امر من الصبر)

آنچنان صبر می کنم تا صب بداند که من صبر نمودم بر چیزیکه از صب تلخ تر بوده است.

داستانی از اصمعی :

اصمعی که مرد متمکن و وزیر مأمون بود نقل می کند:

روزی به شکار رفتم در بیابان بی آب و علفی گم شدم . تشنگی مرا از پای در آورده بود. خیمه ای در وسط بیابان دیدم . به طرف آن رفتم دیدم یک زن جوان در خیمه نشسته . به او سلام کردم و از او تقاضای آب کردم رنگش پرید و سپس گفت در خیمه آب هست و لی اجازه ندارم از آن به تو بدهم ولی مقداری شیر برای ناهار دارم این را به تو می دهم شیر را به من داد طولی نکشید که سیاهی از دور پیدا شد . این زن تا متوجه آن سیاهی شد ظرف آب را برداشت و بیرون از خیمه منتظر ماند . دیدم پیرمرد سیاه و لنگی که شوهر این زن بود با شترش آمد.

زن به استقبال شوهر خود رفته بود اورا نشانده و پاهایش را شست و بسیار احترامش کرد ولی هر چه زن محبت و خوش اخلاقی میکرد مرد بدخلقی می نمود و هر چه خستگی داشت سر آن زن تلافی می کرد. هر چه زن با ملاطفت برخورد می کرد شوهرش تند و خشن با او سخن می گفت این منظره عجیب را نتوانستم تحمل کنم و حاضر شدم از سایه خیمه به زیر آفتاب سوزان بروم اما صحنه برخورد این زن و شوهر را نینم از خیمه بیرون رفتم مرد به من اعتنا نکرد ولی زنش جهت احترام مرا مشایعت کرد وقتی این احترام را از زن جوان دیدم به او گفتم حیف از جوانی و جمالت نیست جوانی و جمال و اخلاق خود را در ازای چه چیز در اختیار این مرد گذاشته ای ؟ او نه جوان است و نه با جمال و نه ثروتی دارد پس چرا اینقدر در مقابل او تواضع می کنی و به او احترام می گذاری.

زن با شنیدن این حرف سخت بر آشفت و گفت افسوس بر تو که با این که وزیر مملکت اسلامی هستی با این سخنان پوچ می خواهی محبت همسر را از دلم بزدائی چرا سخن چینی می کنی ؟
اصمعی می گوید: من که از این سخنان متحیر شده بودم با نصیحت او روبرو شدم که می گفت :
روایت از پیامبر اکرم شنیده ام و می خواهم به این روایت عمل کنم تا با ایمان کامل از دنیا بروم .
حضرت در آن روایت این چنین فرمود:
(ایمان نصف الشکر و نصف الصبر)

سپس افزود دنیا چه خوب و چه بد چه تلخ و چه شیرین می گذرد . ولی مهم این است که انسان با ایمان از دنیا برود . دنیا پل رسیدن به آخرت است و سرائی که همیشه باقی و محل قرار است آخرت است . اینجا جای مردن و رفتن است و آنجا محل قرار و ثبات و جاودانگی است .
شاعر می گوید:

صبر بهتر مرد را از هر چه هست

تا تواند بر در شادی نشست

گوشمال نفس تو صبر ست و بس

جوهر عقلست صبرای بوالهوس

پیامبر(ص) از قول خداوند فرمود: اگر به بنده ای از بندگان مصیبتی در بدنش یا مالش یا فرزندش تقدیر نمودم و او هم با صبر جمیل از این مصیبت استقبال نمود حیا می کنم روز قیامت اینکه نصب کنم برای او میزانی و یا دیوان حسب و کتابی را برای او باز نمایم .
معصوم(ع) فرمود: صبر نسبت به ایمان مثل سرنسبت به بدن است .

اقسام صبر و استقامت:

صبر سه نوع است:

صبر بر طاعت خداوند: یعنی انسان بر عمل کردن به واجبات و ترک محرمات صبور باشد انسان باید ساعتی را صرف مقدمات نماز از طهارت و غیره کند و در حال نماز هم توجه خود را به همین نیت مشغول بدارد و یا در روز ساعاتی متوالی از خوردن و آشامیدن اجتناب کند و تا افطار صب کند و با وجود آب گوارا و غذای مطبوع بر بشنگی و گرسنگی صبر کند و یا در حج رنج سفر و دوری از وطن را بر خود هموار کند و دری میان گروهی نا آشنا مبالغی از مال و عمر را صرف نماید و یا در امر به معروف و نهی از منکر چه خون دلها که باید بخورد و همه اینها به صبر احتیاج داد البته این عبادات برای اهلش سخت نیست بلکه شیرین نیز است همانطوریکه در روایت است که وقت اذان پیامبر(ص) به بلال می فرمود: (ارحنا یا بلال) ما را راحت و مسرور کن ای بلال .

دوم صبر در برابر معصیت است. در انسان بطور طبیعی تمایلات و کششهایی است که مانند خودخواهی و فرزند دوستی و مال طلبی و قدرت طلبی و تمایلات جنسی و غیره اگر فرد بی قید و شرط در مقابل آنها تسلیم شود انسان گمراه گردد لذا جهت به کمال رسیدن انسان دستوراتی برای تعدیل این غرایز به انسان صادر فرموده است که اگر خوب به این اوامر عمل شود سعادت به جامعه بشری رو می آورد.

پیامبر (ص) فرمود: روزی بر مردم می آید که کسی به پادشاهی نمی رسد مگر با قتل و ستم و ثروتمندی به پول نمی رسد مگر با غضب و بخل و کس به عزت و محبت نمی رسد مگر با خارج شدن از دین و متابعت هوی نفس پس کسیکه آن زمان را درک کند پس اگر صب کند بر فقر در حالیکه بر ثروت قدرت دارد و صب کند بر دشمن در حالیکه قدرت بر عزت و محبت دارد و صب کند بر خواری در حالیکه بر عزت قدرت دارد خداوند ثواب ۵۰ راستگو را در راستیشان به او عنایت می کند.

سوم صبر در مقابل مصیبت است به قول رودکی: فضل و بزرگمردی انسان را در هنگامه بلا می توان آزمود.

انسان صبور در مقابل با مصائب متانت و شخصیت انسانی خود را از دست نداده و دست و پای خود را در برابر حادثه گم نمی کند و مصیبت او را دلمرده و بی نشاط نمی سازد و پای او را از حرکت باز نمی دارد.

علی (ع) فرمود: کسیکه بر مرکب صبر سوار شود به میدان پیروزی وارد می شود.
شاعر می گوید:

ما بلا بر کس عطا نکنیم	تا که نامش ز اولیاء نکنیم
این بلا گوهر خزانه ماست	ما به هر کس گهر عطا نکنیم

بعضی از فوائد صبر و استقامت:

از جمله فوائد صبر در مقابل مصیبت این است که صبر ذخیره نشاط روحی را حفظ می کند و اراده انسانی را نیرومند می سازد.

امام صادق (ع) فرمود: شدید ترین مردم از نظر مبتلا به مصیبت شدن پیامبران سپس آنهاست که پیروان آنان بودند که هر چه نزدیکتر به پیامبر بودند بلا بیشتر داشتند.

علی (ع) فرمود: صبور به پیروزی می رسد اگر چه زمان طولانی شود. حکماء گفته اند شخص بی صبر مانند سرباز بدون زره و سلاح است. در کتاب پند تاریخ آمده کسانی که از علماء مشهور ادبیات عرب است گفت: در ایام تحصیل روزگار بفرق و تنگدستی می گذراندم هر بامداد هنگام اذان صبح

لباسی پوشیده بمدرسه می رفتم، در رهگذر من مرد بقال فضولی بود هر روز به من می گفت: ای هرزه گرد کجا می روی این شغل بیهوده را واگذار بکاری پرداز که قوت لایموت از آن پیدا شود. در آن مدت روزی گفت: هنوز وقت آن نشده که این کاغذ پاره ها را در چاله ای بریزی و آب بر آن ببندی تا سبز شود.

من با سرزنش های او از کار دلسرد نشدم. به آزار و اذیت او صبر کردم تا در رشته های مختلف علم بدرجه بلندی رسیدم اما چنان پریشان بودم که قدرت تهیه لباسی نداشتم. در مجاورت خانه ما شخصی می نشست که او هم مرا می رنجاند روزی از خانه بیرون آمدم مشاهده کردم بر سر کوچه کوشکی ساخته که راه را تنگ نموده شخص سواره از آنجا نمی تواند عبور کند. گفتم در اینراه من هم حق دارم چرا این کوشک را ساخته ای گفت: هر زمان هودج تو خواست از اینجا عبور کند بگو تا خراب کنم. من به این طعنه ها صبر کردم یک روز در منزل ایستاده بودم کاردار امیر براه آمد گفت: امیر مرا از پس شما فرستاده گفتم بمن چکار داری با این وضع لباس از حضور در مجلس امیر پوزش می خواهم. کاردار رفت. بعد از ساعتی برگشت. جامه ای قسمتی با هزار مثقال طلا برایم آورد گفت این جامه را بپوش و زودتر به مجلس امیر بیا من بموجب دستور عمل کردم. همینکه چشم امیر بمن افتاد گفت خلیفه امر کرده برای تعلیم فرزندانش امین و مأمون تو را به بغداد بفرستم.

در همان روز و سائل کرحت را آماده کرد و رهسپار شدم وقتی وارد خدمت خلیفه شدم امین و مأمون را برای آموزش آوردند. هنگام شروع در تعلیم طبقهای زر افشانند در آنروز چندان طلا جمع کردم که هرگز تصور چنین مقداری را نمی کردم. هر ماهی ده هزار دینار نیز حقوق مقرری را تعیین کردند. مدتی گذشت یک روز هارون گفت میل دارم امین و مأمون بمنبر روند خطبه بخوانند گفتم در این فن آنها را یگانه روزگار کرده ام روز جمعه امین بمنبر رفت خطبه نیکوئی انشاء نموده در آنروز امراء و اعیان دولت طبقهای زر افشانند. برای من اموال نامحدودی گرد آید هارون نیز جایزه بزرگی داد. اینک هر آرزویی داری بخواه گفتم از دولت خلیفه مرا آرزویی نمانده اما می خواهم اجازه فرمائید ببصره رفته و بستگان خود را بینم تا الطاف خلیفه را درباره ام مشاهده نمایند دو مرتبه باز می گردم هارون بعد از اجازه بوالی بصره دستوری نوشت که باید جمیع اعیان از من استقبال کنند هفته ای دو بار فرماندار با اعیان شهر بدیدنم بیایند همینکه ببصره رسیدم جمعیت زیادی با استقبال آمدند با همان جمعیت که پیاده بودند بطرف خانه خود رفتم هودچی زرنگار برایم ترتیب داده بودند. چون بکوشک آن همسایه رسیدم هودج رد نشده امر کردم که کوشک را خراب کنند بعد از اینکه برای دیدار آشنایان نشستم همان مرد بقال با جمعی بدیدنم آمد. و هدیه ای هم آورده بود. تا چشمم به او افتاد گفتم دیدی آن کاغذ پاره ها چه درخت سبزی شده چه ثمره ای بار داد. بقال پوزش خواست و بنادانی خود اعتراف کرد.

داستانی از امام علی (ع):

در کتاب پند تاریخ آمده که روزی علی (ع) داخل مسجد شد به شخصی فرمود استر مار بگیر و نگه دار تا من برگردم همینکه آن جناب وارد مسجد شد مرد دلجام استر را برداشت و رفت. علی (ع) پس از پایان کار خود بیرون آمد دو درهم در دست داشت می خواست به آن مرد بدهد دید استر ایستاده و لجام بر سر او نیست. دو درهم را به غلام خود داد تا از بازار لجامی خریداری کند غلام در بازار همان شخص را دید که لجام را بدو درهم فروخته بود آنرا خرید و خدمت حضرت آورد علی (ع) فرمود: بنده بواسطه عجله و ترک صبر روزی خود را حرام یم کند و بیشتر از آنچه مقدر شده به او نخواهد رسید

. امام صادق (ع) فرمود: آزاد مرد در تمام شئون زندگی آزاد از هوی نفس است. اگر پیش آمد ناگواری به او روی آورد با عزمی استوار شکیبایی می کند. سیل اندوه و مصیبتها در ارکان او شکست ایجاد نمی نماید اگر چه برده و بنده دیگری شود زیر دست گردد و نعمت سرشار او به تنگدستی مبدل شود چنانچه به آزادی یوسف صدیق (ع) زبانی نرسید اگر چند روزی بنده و زیر دیت گردید. تاریکی و وحشت چاه نیز او را نیازارد. در مقابل این گرفتاری خداوند بلطف خود همان سلطان ستمگر را که مالک یوسف بود فرمانبردارش قرار داد و او را برسالت برانگیخت و بواسطه آن بزرگوار امتی را مشمول رحمت خویش قرار داد. شکیبایی کنید و روحی بزرگ داشته باشید تا آماده برای صبر کردن باشید.

امام صادق (ع) فرمود: برای بنده مقامی است در نزد خدا که می رسد به آن با عملش بلکه خداوند او را مبتلا می کند یا به مرضی در جسمش یا به صیبت در مالش یا در فرزندش پس اگر صبر کرد به آن درجه می رسد.

تحمل و صبر در برابر بلیات:

پیامبر اکرم (ص) دختری را خواستگاری کرد. پدر دختر شروع به تعریف دختر خود نمود و امتیازات او را می شمرد. از آن جمله گفت این دختر از زمان تولدش بیمار نشده حضرت از مجلس برخاست و قطع کلام خود نمود سپس فرمود: خیری در چنین موجودی نیست که مانند گور خرم بیمار نشود. مرض و بلا تحفه ایست از جانب خدا بسوی بنده که اگر از یاد او غافل شده باشد آن پیش آمد او را متوجه سازد.

امام موسی کاظم (ع) فرمود: مصیبت برای صبر کننده یکی و برای شخص بی تاب دو تا به شمار می آید.

امام پنجم (ع) فرمود: سخت ترین بیتابی و کم صبری ناله کردن و لطمه به سر و سینه زدن و موی کندن است و هر کس ناله بر پا کند شکیبائی از دست داده و به بیراهه رفته است.

ارزش شجاعت و دلاوری:

آورده اند که شجاعت فضیلتی است بین گستاخی و بزدلی و کسیکه از ترس و وقاحت بر کنار باشد از فضیلت شجاعت برخوردار است و به طور کلی قدرتهای روحی عامل اصلی تعالی انسان است و در صحنه زندگی هر کس روحیه ای نیرومندتر داشته باشد موفقیتش درخشانتر است.

روایتی است که :

((ان الله يحب الشجاع))

خداوند آدم شجاع را دوست دارد.

گفته اند یکی از مبارزان عرب پیر شده بود و با وجود ضعف پیری قوت دل داشت روزی می خواست که سوار شود دو نفر بازوی او گرفتند تا سوار شد. بی ادبی طعنه زد که از این شخص چه کار می آید در حالیکه دو نفر باید او را سوار کنند پس شجاعت او چه خواهد شد. آن پیر مرد سخن او را شنیده و گفت آری دو نفر باید که او را سوار کنند اما هزار نفر باید او را پائین آورند.

شجاعت و دلیری یکی از مسلمین صدر اسلام که اسیر شده بود:

در زمان خلیفه دوم که سپاه اسلام در سوریه با قشون روم می جنگید در نبرد (قیساویه) عبدالله بن حدافه افسر رشید اسلام با هشتاد سرباز به دست رومیان اسیر شد. وقتی آنها را نزد فرمانده سپاه روم بردند به عبدالله پیشنهاد کرد به کیش نصاری در آید و مسیحی شود. عبدالله پیشنهاد فرمانده نصاری را رد کرد. فرمانده سپاه روم می دید که اگر این افسر رشید نصرانی شود و از دین اسلام برگردد بقیه اسیران مسلمین هم از وی پیروی نموده مسیحی می شوند و این خود پیروزی بزرگی برای سپاه روم خواهد بود.

فرمانده رویم دستور داد عبدالله را به چوبه دار بستند تا او را تیر باران کنند ولی عبدالله بر روی چوبه دار و مقابل تیراندازان دشمن با خونسردی و رشادت رومیان را می نگرست و احساس هیچگونه ناراحتی نمی کرد. فرمانده گفت او را پائین آورید سپس به فرمان وی دیگ بزرگ مسی آوردند و پر از آب نمودند و زیرش را روشن کرده تا کاملاً بجوش آمد آنگاه رو به عبدالله کرده و گفت:

اگر به دین ما نگروی تو را در این دیگ جوشان می افکنم و چون عبدالله ایستادگی نشان داد به دستور فرمانده رومیان یکی از سربازان اسیر مسلمان را آوردند و به میان دیگ افکندند و چندان نگاه داشتند تا پیش روی عبدالله پخت و گوشت و استخوانش جدا شد سپس مجدداً به وی پیشنهاد کردند به کیش نصاری در آید تا از این شکنجه دردناک نجات یابد. عبدالله همچنان پایداری نموده و از قبول پیشنهاد رومیان امتناع ورزید. به دستور فرمانده رومیان عبدالله را نزدیک بردند تا به میان دیگ جوشان بیفکنند عبدالله از شنیدن این دستور گریست.

رومیان شدی کنان گفتند سرانجام افسر مسلمان ناتوان شد و از سرنوشت خود می گرید. فرمانده دستور داد عبدالله را برگردانند شاید اکنون که به زانو در آمده حاضر شود به کیش نصاری در آید و تن به پیشنهاد آنها بدهد. ولی عبدالله رو به فرمانده رومیان کرد و با سخن گیرائی که حاکی از عزم و اراده محکم او بود گفت:

گمان مکن از این که دستور دادی که مرا به میان دیگ بیفکنند عاجز شده و گریستم نه موضوع این نیست. من چون دیدم هم اکنون در راه خدا به چنین سرنوشت دردناکی مبتلا می شوم که نزد خداوند پاداشی بزرگدارد گریستم و افسوس خوردم که چرا یک جان دارم و پیش خود گفتم ای کاش صد جان داشتم که بدین گونه در راه خدا و دین مقدس اسلام نثار کنم.

فرمانده روم که می دید سخنان عبدالله ناشی از صداقت و ایمان قوی اوست از این که این مرد در مقابل دیگ جوشان قرار گرفته و مرگ را در یک قدمی خود می بیند و با اینوصف چنین سخنانی به زبان می آورد در شگفت ماند و در دل به وی آفرین گفت و خواست که بهانه ای پیدا کند و از کشتن این افسر شرافتمند و از جان گذشته و شجاع در گذرد.

فرمانده رومی به رسم پادشاهان و سران و فرماندهان نصاری روم به عبدالله گفتند: نزدیک بیا و سر مرا ببوس تا تو را آزاد کنم. بوسیدن سر پادشاهان و فرماندهان و امرای نصاری نشانه ذلت و خضوع در برابر او بود. عبدالله که این مطلب را می دانست گفت: نه نمی بوسم و تن به ذلت نمی دهم و آبروی مسلمانان را نمی برم.

فرمانده روم گفت پس به کیش ما در آی تا یکی از دختران خود را به همسری تو در آورم. عبدالله گفت: مسیحی نمی شوم و دخترت را هم نمی خواهم. فرمانده گفت: اگر به پیشنهاد من تن در دهی تو را در ملک و مقام خود سهیم خواهم کرد. عبدالله گفت: این را هم نمی خواهم. فرمانده نصاری که از سرسختی این افسر شجاع مسلمان در برابر اطرافیان خود ناراحت و خشمناک شده بود و می خواست هر طور شده عبدالله را حاضر کند تن به این کار بدهد یا سر او را ببوسد گفت اگر سر مرا بوسید هم خودت و هم اسیران مسلمین را آزاد می کنم.

عبدالله بن حذافه که با چشم خود دید که چگونه رومیان یکی از سربازان اسیر مسلمان را زنده در میان دیگ روغن زیتون چوشیده افکندند تا به کلی پخته و اعضای بدنش از هم متلاشی شد از شنیدن آزادی بقیه اسیران شاد شد و با شور و شوق از فراند رومی پرسید: آیا همه اسیران را که هشتاد سرباز هستند یکجا آزاد می کنی فرمانده گفت: آری. عبدالله گفت: به این شرط حاضرم سپس جلو رفت و سر فرمانده را بوسید و او نیز چنانکه قول داد در عوض شجاعت فرمانده اسلام همه اسیران را آزاد ساخت.

عظمت شجاعت امام علی (ع):

وقتی که حضرت علی (ع) به میارزه عمرو بن عبدود رفت و او را کشت شخصی از حضرت سؤال کرد آیا نترسیدی که مبارزه چنین شخصی رفتی فرمود: چگونه از غیر خدا بترسد کسی که جز خدا احدی را به اندازه یک چشم بر هم زدن نپرسیده است.

شجاعت شهید سید حسین مدرس:

در باره مرحم شهید سید حسین مدرس نقل می کنند: روزی بمناسبت عید مردم دسته دسته به دیدار او می آمدند در این میان شخصی عینکی که ظاهر ا مأمور دولت بود آمد و به مدرس گفت: رضا خوان امر کرده اند که مردم دو نفر دو نفر به دیدار شما بیایند مدرس با عصبانیت فرمود: بیخود کرده چنین دستوری داده و به خدمتکار خودشان دستور دادند او را از خانه بیرون نمودند.

نقل می کنند در زمان طافوت روزی سید مصطفی خمینی در باغی نشسته بودند که سرهنگی بدون اجازه وارد باغ شده و قصد استفاده از باغ را داشت ولی سید مصطفی بلند شده و یقه سرهنگ را گرفته و او را با زور از باغ بیرون نمود. در حالیکه زمان زورمندی این اشخاص نظامی بود.

ارزش حلم و برباری :

از خلق و خوی خوبان و نیکان حلم داشتن و بردباری کردن است. قرآن می فرماید:
(و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما))

افراد مؤمن کسانی هستند که هر گاه افراد جاهل با آنان تکلم نمایند سلام کرده و اعتنایی نیم نمایند.
از علی (ع) پرسیدند: قویترین و داناترین شخص کیست؟ فرمود: هر که حلم تر است. پرسیدند :
حلم ترین مردم کیست: حلم ترین مردم کیست؟ فرمود: آنکه هر گز به غضب نیاید.

حلم خواجه نصیر طوسی:

درباره خواجه نصیر طوسی می نویسند که یکنفر جاهل نامه ای به او نوشته و او را سگ خطاب کرده بود. شیخ طوسی در جواب نوشت شما مرا سگ دانسته اید ولی من هر چه فکر کردم که چه چیزم به سگ می برد نفهمیدم من دو پا دارم ولی سگ چهار پا دارد او دندانهای تیزی دارد که استخوان را خرد و نرم می کند اما دندانهای من از کار هم افتاده ایت سگ پشم دارد من ندارم. و با این جواب آن شخص را شرمنده و پشیمان نمود.

شاعر گوید:

بردباری خزینه خرد است

هر که را حلم نیست دیو و دد است

دیو بند است اگر دانی

عضب از دست اوست زندانی

یا

حلم سرمایه کمال آمد سبب تقرب و جمال آمد

حلم شادی فزای هم خجلست مومیائی هر شکسته دلست

داستانی زیبا از یک پیامبر(ص):

در روایت است که به یکی از پیامبران از طرف خداوند باطن بعضی از امور را نشان دادند به اینصورت که به او گفتند فردا که به صحرا می روی نخستین چیزی را که دیدی باید بخوری پس به صحرا رفت و نخستین چیزی که مشاهده کرد کوه بزرگی بود تعجب کرد چگونه می شود کوه را خورد بعد با خود گفت من مأمورم که این کار را بکنم پس تا هر اندازه که بتوانم انجام می دهم شدن یا نشدن آن با من نیست پس با این تصمیم قدم پیش گذاشت هر گامی که بر می داشت کوه کوچکتر می شد تا وقتی که نزدیکش رسید دید به اندازه لقمه کوچکی گردید آنرا گرفته و در دهان گذاشت دید از عسل شیرینتر و گواراتر است بعد به او فهماندند که این کوه خشم و غضب است که نخست تحمل کردنش برای انسان مشکل ولی با حلم و بردباری آسان بلکه لذت بخش می شود.

انوشیروان از بزرگمهر پرسید: که حلم چیست. گفت: نمک خوان طعام است چه حروف آنرا چون برگردانند ملح میشود.

چنانکه هیچ طعامی بدون نمک مزه ندهد هیچ اخلاقی بی حلم جمال ننماید انوشیروان گفت: علامت حلم کدام است گفت: حلم را سه نشانه است یکی آنکه اگر ترش روئی سخت گو با او سخن تلخ در میان آرد او در برابر آن جواب شیرین بر زبان راند و اگر بفعل و کاری نیز او را برنجانند در جواب آن با او احسان نماید .

با تو گویم که چیست غایت حلم

هر که زهرت دهد شکر بخشش

هر که بجزا شدت جگر بجفا

همچون کان کریم زر بخشش

کم مباش از درخت سایه فکن

هر که سنگت زند ثمر بخشش

علامت دوم آنست که در عین آنکه آتش خشم زبانه زدن گیرد و صولت غضب و سطوت آن به انتها رسد خاموش گردد و این دلیل اطمینان دل و تسکین روح است.

نشانه سوم فرو خوردن خشم است اگر کسی در واقع مستحق عقوبت باشد.

در اخبار آمده است که از حضرت عیسی سؤال کردند که سخت ترین همه چیزها چیست؟ جوابداد

که خشم خداوند گفتند بچه چیز از غضب الهی ایمن میتوان شد. فرمود: که به ترک غضب خویش.

بزرگی از کوچه گذشت از پشت بام خانه یا مقداری خاکروبه بر سرش ریختند سربلند کرده و

گفت خداوند ترا سپاس می گویم که بر سر پرگناهم که سزاوار سنگ است بجایش خاک نرم ریختی.

سخاوت:

از صفات خوب و پسندیده برای یک مسلمان گشاده دستی و بخشنده بودن است و این میسر نمی شود مگر برای کسانی که دنیا برای آنان وسیله ای است برای رسیدن به درجات اخروی و دوستی و محبت دنیا در دل آنان ناپایدار است لذا می توانند بارحتی در راه خدا به مخلوق ببخشند و از مال و ثروت خود بگذرند.

قرآن می فرماید:

((وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْمَةً فَاُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ))
مؤمنین کسانی هستند که دیگران را بر خود ترجیح داده و ایثار کرده ولو اینکه خود نیاز دارند و کسیکه از بخل خود را نگهداری نماید جزو کسانی است که رستگارند.
پیامبر (ص) فرمود: سخاوتمند به خدا و بهشت و مردم نزدیک است و از آتش دور می باشد و بخیل از خدا و مردم و بهشت دور بوده و به جهنم نزدیک است و جاهل بخشنده بهتر است نزد خدا از عابد بخیل.

همچنین حضرت رسول (ص) فرمود:

((الجنة دار الاسخياء))

بهشت منزل سخاوتمندان است.

سخاوت کن که هر کس کو سخی بود

روا نبود که گویم دوزخی بود

سه نفر سخاوتمند:

هیثم بن عدی گفت: سخ نفر درباره سخاوتمندان اسلام مجادله کردند. یکی گفت در عصر ما سخی ترین مردم عبدالله بن جعفر است. دیگری گفت: عرابه اوسی سخی ترین است. و مومی قیس بن سعد بن عباد را ترجیح داد. وقوع این مجادله در مکه بود. گفتند امتحان این کار اشکالی ندارد هر کدام پیش کسیکه او را سخی ترین میدانند برود و از او چیزی بخواهد تا بینم چه می دهد. آنگاه

قضایوت کنیم . طرفدار عبدالله بن جعفر درب خانه او رفت. موقعی رسید که عبدالله می خواست سوار شتر بشود گفت ای پس عموی پیغمبر(ص) من راه مانده ام و غریب این بلادم بمن کمک کن. بلا فاصله عبدالله از شتر به زیر آمده و گفت سوار این شتر شو و هر چه در میان خورجین است بردار این شمشیر مرا نیز که از شمشیرهای علی بن ابی طالب (ع) است بگیر . شتر را بگرفت در میان خورجین چهار هزار دینار و چند ردای خز بود و موضوع مهمتر در این عطا شمشیر علی (ع) بود. هواداران قیس بن سعد پیش او رفت در آنموقع او در خواب بود کنیزش گفت قیس خوابیده چه می خواهی جوابداد غریبی هستم که به وسیله بازگشت بوطن ندارم کنیز اظهار نمود حاجت تو ارزش بیدار کردن قیس را ندارد برو در جایگاه شتران ما به این علامت و نشانی شتری با لوازم و یک غلام بگیر و بوطن خود برگرد گفته کنیز را انجام داد و لحظه ای بعد با خوشحالی پیش رفقای خود بازگشت.

نفر سوم پیش عرابه اوسی رفت وقتی رسید که عرابه تکیه بدو غلام خود کرده چون بینایی خود را از دست داده بود. پس این شخص تقاضای کمک کرده و گفت مردی بینوایم ، عرابه گفت این دو غلام را بگیر . افسوس حقوق لازم برای عرابه مالی نگذاشته . آنمرد گفت من این دو غلام را نمی گیرم زیرا اینان اکنون راهنمای تو هستند عرابه اظهار داشت اگر نگیری آزادشان می کنم پس دست بدیوار گرفته و بطرف منزل خود بازگشت آنمرد غلامهای عرابه را پیش رفقای خود آورده جریان را شرح داد . ثابت شد این چند نفر براستی سخی ترین مردم زمانند سپس هر سه نفر متفقا حکم به افضلیت عرابه کردند زیرا او با آنکه احتیاج داشت بخشید.

علی (ع) فرمود: قوت بدن غذا خوردن هست و قوت ارواح طعام دادن به مردم است.

چو خوردی طعام قوت تن شد

چو دادی قوت روح اندر بدن شد

چو خوردی اندرین عالم فنا شد

چو دادی اندر آن عالم بقا شد

سخاوت حاتم طائی:

آمده است: به حاتم طائی گفتند از بسیاری کرم اسراف کردی:

((ولا خیر فی السرف))

خیری در اسراف نیست.

حاتم فوراً کلمات را مقلوب فرمود که:

((لا سرف فی الخیر))

در خیر اسراف نیست.

اگر کسی بر ضای خدای عزوجل

هزاره بدره ببخشد هنوز کم باشد

و گر برای هوی نیم دانگ خرج کند

یقین بدان که به اسراف متهم باشد

درباره حضرت ابراهیم (ع) گفته اند که روزها روزه داشته و برای افطار گوساله ای را ذبح نموده و طعام می کرد و وقت افطار در ب خانه منتظر مهمان می شد و تا مهمان بر او وارد نمی شد افطار نمی فرمود. همچنین در باب پیامبر گرامی اسلام (ص) آمده است که: شخص عربی پیش پیامبر آمده و ردای حضرت را گرفته و کشید بطوریکه اثر کشیدن ردا بر گردن حضرت نمودار شود. سپس حضرت گفت: یا محمد به من از اموال خدا که در نزد توست بده پس حضرت به او نگاه کرده و تبسم نموده و دستور دادند که به او مالی بدهند. علی (ع) درباره سخاوت پیامبر اسلام (ص) فرمود: رسول خدا کریمترین مردم در دادن مال بود.

پیامبر (ص) فرمود: من ادب کرده خدا بوده و علی ادب کرده من است. خداوند مرا امر نمود به سخاوت و نیکی و نهی کرد مرا از بخل و ستم و مبعوضترین چیز نزد خدا بخل و بداخلاقی است. از جابر انصاری است که هر کس از پیامبر تقاضایی می کرد جواب نه از حضرت نمی شنید.

روزی مردی اعرابی وارد مدینه شده پرسید سخاوتمندترین مردم مدینه کیست؟ امام حسین (ع) را به او معرفی نمودند و به محل حضرت راهنمایش کردند عرب وارد مسجد شده آنجناب را در حال نماز دید ایستاد و چند شعر خواند به این مضمون (اینک ناامید نشده آنکه بتو امید داشته و کوبه در خانه ات را به امید بخشش کوبیده تو سخاوتمند و پشتیبان بیچارگانی پدرت نابود کننده فاسقین بود اگر نبود راهنمای پدر و جدت پیکر ما را جهنم فرا می گرفت.)

امام حسین (ع) نماز را تمام کرده بقبر فرمود از مال حجاز چیزی باقی مانده عرض کرد چهار هزار دینار موجود است. دستور داد بیاور کسی که سزاوارتر به آن بوده رسید. وقتی دینارها را حاضر نمود امام (ع) دو برد خود را از تن در آورده پولها را در آنها پیچیده و بواسطه شرم و حیا دستش را از شکاف درب خارج نموده به اعرابی تقدیم کرد و این شعر را خواند:

بگیر این مقدار را و من از تو پوزش می خواهم. بدان نسبت به تو مهربانم که اگر در فردای آینده وسیله ایستادنی ما را بدست آید ثروت سرشاری بر تو ریزش خواهد کرد اما گذشت زمان خیلی تغییر پذیر است انک دست ما از نظر مالی گشاده نیست.

اعرابی پول را گرفته شروع بگریه نمود . امام فرمود شاید آنچه که دادیم کم بود. گفت: هرگز . گریه ام برای این است که چگونه سخاوتمند شما در دل خاک جای می گیرد.

شعیب بن عبدالرحمن گفت: هنگام دفن حضرت امام حسین (ع) بر پشت مبارکش اثری غیر متعارف مشاهده شد از امام سجاد (ع) سبب پیدایش آن اثر را پرسیدند فرمود: بواسطه انباهای نان و خرمائیکه بر در خانه سخاوتمندان و بیوه زنان می برد این اثر پیدا شده است.

شخصی خدمت رسول خدا (ص) آمده سؤال کرد: چه کسی از نظر ایمان فضیلت بیشتری بر مردم دارد حضرت فرمود: کسیکه از همه مردم گشاده دست تر باشد.

پیامبر فرمود: از گناه مرد سخاوتمند در گذرید برای آنکه خدای متعال از او دستگیری می فرماید و او را از لغزش نگه داری می نماید و همچنین فرمود: خدای متعال دوستان خود را با سخاوت و خوش خلقی قرار داده است.

امام صادق (ع) به یکی از حاضرین مجلس خود فرمود: تو را آگاه نکنم از چیزیکه باعث نزدیکی به خدا و بهشت می شود و از آتش جهنم دور می کند عرضکرد بفرمائید فرمود: سخاوت را پیشه کن زیرا خداوند دسته ای از مردم را بر حمت خود خلق نمود تا ایشان را مورد مغفرت و رحمت خویش قرار دهد. چنین اشخاصی را اهل احسان و منبع نیکی قرار داده. اینها مقصد و مقصود مردمند در احتیاجات خود به ایشان روی می آورند تا آنها را زنده کنند همانطوریکه باران زمین تشنه و آب ندیده را زنده می کند این دسته از مؤمنین ایمن و آسوده هستند در روز قیامت.

پیامبر (ص) از خدا نقل نمود که حق تعالی می فرماید: که من از سخی عذاب قبر و شدت قیامت را رفع نمایم و سخاوتمند صبح و شام ننماید مگر آنکه آمرزیده شود و چون خدا کافر سخاوتمند را حکم به جهنم کند به مالک دوزخ میگوید که رخصب ده جهنم را عذاب او را کمتر نماید.

شعر:

تجربه کردم زهر اندیشه نیست نکوتر ز سخاو پیشه

خاصه ز بهر درم آمد کرم بر گذر قافیه اینک کرم

قرآن فرمود: بد رستیکه نیکان در نعمت اند و بد رستیکه فاسقین در آتشند. پیامبر (ص) فرمود: سادات مردمان در دنیا سخاوتمندان هستند و سادات مردمان در آخرت اهل تقوا. در مثال آمده است که مرغ وحشی را با دام صید میتوان کرد و آدمی را با احسان و انعام.

کرم پیشه کن کادمی زاده صید

با حسان توان کرد وحشی بقید

چو دشمن کرم ببند و لطف وجود

نیاید ازو هیچ بد در وجود

مسلمان تصور نکند که همواره بایستی فردی دست بذل و بخشش از آستین بیرون کند که مال هنگفتی در اختیار داشته باشد و آدم بینوا که ثروتی ندارد بذل و بخشش او حساب نمی شود نه چنین نیست بلکه بینوا هم می تواند زیادی هزینه زندگیش را به نفع دیگران به مصرف برساند و از این کار هم دریغ نداشته باشد چه آنکه این عمل نهایت کوشش مرد تهیدست است و شکی نیست که اینگونه بخشش از مال هنگفتی که ثروتمند می کند برتر و بهتر است. لذا پیامبر (ص) فرمود: کسیکه به چیزی اشتها و تمایل داشته باشد و دست رد بسینه اشتهای خود زند و دیگری را بر خود مقدم دارد و آنچه محبوب نزد خدا می داند در اختیار او نهد خدای متعال از اعمال ناپسند او درگذرد و او را به ببخشاید. مرویست که خداوند به جبرئیل وحی فرمود: که اگر تو را بدنیا فرستم و از اهل دنیا گردانم چه عملی انجام می دهی گفت: یا رب تو دانائی لکم سخ عمل نمایم خانواده پر فرزند را کمک می کنم به انفاق بر آنها و عیب خلق بپوشم تا که از بندگانت کسی شرمسار نگردد و تشنه را سیر آب نمایم. در روایت است که شخصی نامه حاجت به امام مجتبی (ع) نوشت حضرت مانه را نگرفته فرمود: حاجت رواست آنشخص گفت آیا به مانه نگاه نمی کنید فرمود اگر نامه را بخوانم اثر خواری و کوچمکی در صاحب نماه ظاهر می شود و خدا از من سؤال خواهد نمود. پیامبر (ص) فرمود: مردم چهار صنفند سخی، کریم، بخیل و لئیم. اما سخی آنست که بخورد و اعطا کند و کریم آنست که نخورد و ببخشد و بخیل آنست که بخورد و نبخشد و لئیم آنست که نخورد و نبخشد.

مال ازس بهر آن بکار آید

تا ز بهر تنت سپر گردد

هر که تن را خدای مال کند

مال و تن عرصه خطر گردد

هر کریمی که خوار دارد زر

هر زمانی عزیز تر گردد

آورده اند که در زمان پیامبر (ص) مردی از صحابه هیچوقت مهمان قبول نمی کرد لذا رسول خدا به او عتاب فرمود عرضکرد یا رسول الله زنی دارم که اگر مهمان به منزل ببرم تا یکسال با من دعوا کند فرمود: برو و طعامی مهمیا گردانکه امشب من مهمان شما هستم مرد بخانه رفته و به زن گفت که امشب مهمان شما هستم مرد بخانه رفته و به زن گفت که امشب رسول خدا مهمان ما است زن گفت چون طعامی کهلایق رسول خدا باشد نداریم به حضرت بگو وقت دیگر بیاید مرد گفت نمی توان زیرا خود حضرت فرموده امشب می آیم پس زن قبول ننمود لذا مرد خود غذائی درست کرد پس چون شب شد رسول خدا تشریف آورده و طعام تناول فرمودند و رفتند زن گفت ای مرد به پیامبر شکایت مراکردی

گفت نه از کجا می گویی گفت از آنجا که رسول خدا از طعام ما هیچ نخورد مرد گفت طعام خورد زن گفت عجب دیدم که رسول خدا وقتی وارد منزل ما شد نان در دامنش بود و چون بیرون رفت ماران و گزدها بدامنش آویخته بیرون برد مرد گفت من اینها را ندیدم پس برخاسته به خدمت حضرت رفتند و داستان را گفتند حضرت فرمود راست می گوید آن نان را که همراه من بود روزی من بود که با من می آمد و آن ماران گناهان شما بودند که بیرون بردم و شما را پاک کردم.

ارزش قناعت در اسلام:

از صفاتی که سبب موفقیت انسان در زندگی خود مخصوصاً زندگی مادی می شود و از ذلت و خواری و تملق گویی دیگران جلوگیری می نماید قناعت است یعنی اکتفا کردن به ضروریات زندگی و دوری از آرزوهای طول و دراز و رنگارنگ مادی.

خداوند در قرآن می فرماید:

((للفقراء الذين احصروا في سبيل الله لا يستطيعون ضربا في الارض يحسبهم الحاهل اغنياء من التعفف تعرفهم بسيماهم لا يسئلون الناس الحافا))

برای بینوایانی که در راه خدا دچار تنگی شده که نمی توانند در زمین مهاجرت کنند و افراد بی اطلاع فکر می نمایند آنان ثروتمند هستند بخاطر عفتی که در صورتشان است و از مردم کمک نخواهند.

قال رسول الله (ص):

((عز من قنع و ذل من طمع))

در قناعت عزت و در طمع ذلت است.

عزت ز قناعتست و خواری ز طلب

با عزت خود بساز و خواری مطلب

کس از درخت طمع برنخورد

که آمد برین در که برسر نخورد.

امام صادق (ع) فرمود: هر که با معماش اندک خدا را ضی گردد خدا هم به عمل اندک او راضی شود.

علی (ع) فرمود: اگر از دنیا بقدر کفایت خواهی اندک و سبکتر چیز دنیا کفایت کند و اگر به قدر کفایت نخواهی هر چه در دنیاست کفایت نباشد.

پیامبر(ص) فرمود: هیچ توانگر و درویشی نیست جز اینکه فردای قیامت آرزو کند ای کاش در عالم دنیا بقدر قوت روزانه اکتفا کرده بودم.

از حضرت باقر(ع) است که فرمود: پرهیز از اینکه چشم بمافوق خود بگشائی . کافیست بدستوری که خدا به پیامبر (ص) داده است توجه کنی که در قرآن فرمود:
(و لا تعجبک اموالهم و لا اولادهم))
مال و فرزندان ایشان تو را بشگفت نیاورد.
و نیز فرموده است:

((لا تمدن عینک الی ما متعنا به ازواجنا منهم زهره الحیوه الدنیا))
دیدگان خود را به زر و زیور دنیائی که بمردم کافر داده ام مگشای. پس هرگاه یکی از این امور برای تو پیش آمد از زندگانی رسول خدا(ص) یاد کن که اگر دسترسی پیدا می کرد خوراکش نان جویی بود و شیرینیش خرما و آتشگیره اش شاخه درخت خرما بود.
سعدی:

آن شنید ستم که در صحرای	کور یار سالاری در افتاد از ستور
گفت چشم تنگ دنیا دار را	یا قناعت پر کند یا خاک گور

کفاف در زندگی:

از نوفلی نقل شده که امام سجاد(ع) فرمود: رسول خدا(ص) به شتربانی در بیابان رسید و مقداری شیر از او خواستند در پاسخ گفت آنچه در سینه شتران است اختصاص به صبحانه اهل قبیله دارد و آنچه در ظرف دوشیده ایم شامگاه از آن استفاده می کنیم.
آنجناب دعا کردند:

خداوندا مال و فرزندان این مرد را زیاد کن. از او گذشته در راه ساربان دیگری برخوردار شدی لذا از او هم درخواست شیر کردند ساربان سیه شتران را دوشیده محتوی ظرفهای خود را در میان ظرفهای پیامبر(ص) ریخت و یک گوسفند نیز اضافه بر شیر تقدیم نموده عرض کرد فعلا همین مقدار پیش من بود چنانچه اجازه بدهید بیش از این تهیه و تقدیم کنم. پیامبر(ص) دستهای خود را بلند کرده گفتند خداوندا به اندازه کفایت به این ساربان عنایت کن . همراهان عرض کردند یا رسول الله آنکه درخواست شما را اجابت نکرد دعائی کردی که ما همه آن دعا را دوست داریم ولی برای این ساربان که حاجت شما را برآورد از خداوند چیزی خواستید که ما دوست نداریم . فرمود:

((ما قل و کفی خیر مما کثر و الھی اللهم ارزق محمد و آل محمد الکفاف))

چیزی کم ولی کافر باشد بهتر است از چیزی که زیاد ولی انسان را از خدا مشغول کند.

رسول خدا (ص) توانگر آن نیست که با فراوانی مال آبروی خود را حفظ کند بلکه توانگر کسی است که نفسش بی نیاز باشد.

و همچنین فرمود: اگر آنچه نزد توست تو را کفایت می کند پس طلب نکن آنچه تو را به طغیان و می دارد.

در توراه آمده: ای فرزند هر طور می خواهی بکن چون هر نوع عمل می کنی بهمان نحو هم پاداش می بینی هر کس به روزی کم خداوند راضی باشد خداوند هم عمل او را قبول می کند و هر کس به مال حلال کم قانع باشد خداوند رنج او را کم می کند و به کسب او برکت می دهد و آن شخص را از جزو بندگان فاجر خارج میکند.

از علی (ع) درباره تفسیر آیه:

((فلنحینه حیاة طیه))

بر هر مرد و زنی که شایسته انجام دهند زندگی زیبائی عنایت می کنیم.

سؤال کردند حضرت فرمود: زندگی زیبا قناعت است.

گر پر از غم شود همه عالم	نخورد مرد با قناعت غم
خنک آن عاقلی که دیده از	پر کند باز هم ز خاک نیاز

داستانی از عمرو مرد فقیر:

آورده اند که در زمان خلافت عمر جوانی برای نماز به مسجد آمده و چون سلام نماز را می داد فوراً برخاسته می رفت و همیشه به اینصورت نماز می خواند روزی چون سلام نماز را داده و خواست برود عمر بانک بر او زد که چرا ادب نگاه نداشته و بعد از نماز به دعاها و ذکرهای وارد شده نمی پردازی و فوراً بلند شده می روی جوان گریان شده گفت ای پس خطاب بانک بر شکستگان می زنی تو چه می دانی که حال بیچارگان چگونه می گذرد. عمر گفت ای جوان مرا از حال خود خبر ده گفت فقیری ما به آنحال رسیده که من و عیالم یک لباس داریم و هر دو یک پیراهن. اگر او می پوشد من لباس ندارم و اگر من می پوشم او را نیست هر روز بامداد من می پوشم و به مسجد آمده نماز می خوانم و زود می روم و لباس را به او می دهم تا او نماز بخواند. حاضران از حال او بگریه آمدند عمر از بیت المال هشتاد درهم نقره آورد و گفت ای جوان این درهمها را بردار و صرف خود و عیال نما.

چون آن درهمها را برداشت بمنزل رفته حال را به زنش گفت. زن گفت: ای بی همت چرا حال خود با عمر گفתי و سر ما را آشکار کردی و درویشی بمال دنیا بفروختی و عزت و جلال حق تعالی که اگر این پول را پس ندهی یک روز دیگر با تو نباشم من سختی دنیا را به این خاطر اختیار کردم که بدولت قبول آخرت باز نمانم.

جوان رفت و پولها را پس داد و برگشت موقع شب عیالش برخواست و رکعتی چند نماز گذارد و به شوهرش گفت: برخیز و وضو بگیر سپس زن به شوهرش گفت ای مرد مرا با فقری خود خوش بود و تا الان هیچکس از حال ما آگاه نبود اکنون چون آشکار شد من پیش از این دنیا و زندگی کردن نمی خواهم از خدا می خواهم که روح مرا قبض کند تو نیز موافقت می کنی گفت: می کنم. پس هر دو به سجده افتادند و ساعتی با حق در مناجات بودند پس جان به حق تسلیم کردند.

عدی بن حاتم حضرت علی(ع) را دید که در برابرش کاسه ای آب و پاره ای نان جو و نمک نهاده اند گفت ای امیر مؤمنان این روا نیست که روز را گرسنه و مشغول کار و کوشش به سربری و شب را بیدار و درگیر با رنجها به روز آری و سپس افطارت این باشد. علی(ع) گفت: نفس خود را به قناعت عادت ده و گرنه بیش از آنچه برای او بسنده باشد از تو طلب خواهد کرد.

بخش دوم:

زشتیها

و

بدیها

هوی پرستی:

درمقابل پرهیز کاران و متقین اشخاص فراوانی هستند که اراده کنترل غرائز و شهوات نفسانی خود را ندارند و در چند روزه عمر خود مهار نفس اماره را رها کرده و می گذارند هر جا که می خواهد قدم بگذارد که این دسته ذلیل ترین مردم هستند زیرا شرافت انسانیت را در راه لذات نامشروع زود گذر فدا می نمایند.

قرآن می فرماید:

((قل هل ننبئكم بالا خسرین اعمالا الذین ضل سعيهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا اولئک الذین کفرو بایات ربهم و لقائه فحبطت اعمالهم فال نقیم لهم یوم القیامه))
بگو ای رسول آیا آگاه نکنم شما را به اینکه چه کسانی بیشترین خسارات را از جهت اعمالشان دارند آنانیکه منحرف شده کوششان در راه زندگی دنیا و فکر می کنند که آنها خوب اعمالی دارند آنان کسانی هستند که به آیات الهی و روز قیامت کافر شده پس اعمالشان نابود و هیچ ارزشی در روز جزا برای اعمالشان نیست.

علی (ع) میفرماید:

((من ترک الشهوات کان حرا))

کسیکه شهوات را ترک کند آزاد مرد است.

امام ششم فرمود (ع) پرهیز کنید ا هوای نفستان همانطوریکه از دشمنانتان حذر می کنید زیرا برای مرد چیزی دشمنتر از پیروی از هوای نفسانی و گفتار بیهوده درباره دیگران نیست.
همچنین حضرت فرمود: کسیکه مالک نفسش باشد و او را کنترل کند در هنگامیکه به حرام رغبت می کند و از واجب فرار می کند و چیز نامشروع از خوراکی می خواهد و زمانیکه غضبناک است و مانیکه راضی است خداوند بدنش را بر آتش حرام می کند.

داستان عفت و گریه امام حسین (ع) در برابر زن کامجو:

ابن شهر آشوب در مناقب می نویسد که در ابواء زنی بادیه نشین خدمت حضرت مجتبی (ع) رسید در آنحال امام حسن (ع) مشغول نماز بود . نماز را کوتاه نمود و فرمود کاری داشتی جوابداد آری پرسید حاجت تو چیست گفت من زنی بیشوهرم به این مکان وارد شده ام و مایلم از شما کام بگیرم.
حضرت فرمود: دور شو از من می خواهی مرا با خودت در آتش جهنم بسوزانی . آن زن پیوسته در صدد دل بردن از آنجناب بود.

حضرت شروع به گریه کرد و در این بین می فرمود: دور شوای بر تو. کم کم گریه آنجناب شدید شد. زن که حال امام مجتبی (ع) را مشاهده کرد او هم شروع بگریه نمود امام حسین (ع) وارد شد دید بادرش با این زن هر دو گریه می کنند. سیلاب اشک امام حسن (ع) چنان برادر را تحت تأثیر قرار داد که او هم شروع بگریه کرد. —————
عده ای از اصحاب حضرت آمدند هر کدام آن حال را مشاهده می کرد گریه آنها را می گرفت تا اینکه صدای گریه ایشان بلند شد. زن بادیه نشین خارج گردید. اصحاب نی متفرق شدند. مدتی از ن پیش آمد و گذشت. حسین بن علی (ع) از نظر عظمت و جلالت برادر خویش سبب گریه را نپرسید. نیمه شبی که امام حسن خوابیده بود ناگاه بیدار شده و گریه آغاز نمود. حسین (ع) پرسید چه شده برادر جان

فرمود: خوابی دیدم از آن جهت گریه می کنم تفصیل خواب را جویا شد. فرمود تا زنده ام بکسی مگو یوسف صدیق را در خواب دیدم. مردم برا تماشای او جمع شده بودند من هم جلو رفته او را تماشا می کردم همینکه حسن و زیبایی اش را دیدم گریه ام گرفت یوسف بسوی من توجه نموده گفت برادرم چرا گریه می کنی پدر و مادرم فدایت باد. گفتم بیاد آوردم جریان تو را با زن عزیز مصر که چه رنج و مشقتی کشیدی بزندان افتادی پیر کهنسال یعقوب د فراق تو چه دید برای آن گریه می کنم و در شگفتم از نیروی تو که چه اندازه خود داری یوسف گفت چرا تعجب نمی کنی از خودت راجع به آن زن بادیه نشین که او رد ابواء با تو مصادف شد. چه حالی پیدا کردی دیدی چگونه اشک ریختی؟ پیامبر(ص) فرمود: کسیکه قدرت پیدا کند بر زنی یا کنیزی پس از ترس خدا او را ترک کند خداوند آتش را بر او حرام می کند و او را از قیامت ایمن کرده وارد بهشت می نماید و اگر حرام مرتکب شود خا بهشت را برای او حرام کرده و او را وارد جهنم می نماید و در جای دیگر حضرت فرمود: بیشترین چیزی که باعث جهنمی شدن امت من میگردد دو چیز است شکم پرستی و شهوترانی.

نتیجه نیک مخالفت با هوای نفس:

حضرت رسول(ص) فرمود: در میان بنی اسرائیل عابدی زیبا و خوش سیما بود زندگی خود را بوسیله درست کردن زنبیل از درخت خرما می گذرانید. روزی از درخانه پادشاه می گذشت کنیز خانم پادشاه او را دیده وارد قصر شد و حکایتی از زیبایی و جمال عابد برای خانم تعریف کرد. خانم گفت بوسیله ای او را داخل قصر کن. همینکه عابد داخل شد چشم همسر سلطان به او افتاد از حسن و جمالش در شگفت شد در خواست نزدیکی کرد. عابد امتناع ورزید. زن دستور داد درهای قصر را ببندند و به او گفت غیر ممکن است باید من از تو کام بگیرم و تو نیز از من بهره ببری عابد چون راه چاره را مسدود دید. پرسید بالای قصر شما محلی نیست که در آن جا وضو بگیرم زن بکنیز گفت ظرف آبی بالای قصر ببر تا هر چه می خواهد انجام بدهد. عابد بر فراز قصر رفت در آنجا با خود گفت ای نفس مدت چندین سال عبادت را که روز و شب مشغول بودی به یک عمل ناچیز می خواهی تباه کنی. اکنون خود را از این بام به زیر انداز. بمیری بهتر از آن است که این کار انجام دهی نزدیک بام رفت دید قصر مرتفعی است و هیچ دست اویزی نیست که خود را به آن بیاویزد تا بزمین برسد. حضرت رسول (ص) فرمود: همینکه خود را آماده انداختن نمود امر بجبرئیل شد که فوراً بزمین برد بنده ما از ترس معصیت می خواهد خود را بکشتن دهد. او را بیال خود دریاب تا آزرده نشود عابد را در راه چون پدری مهربان گرفت و بزمین گذاشت. زیبله‌هایش در همان قصر ماند زنش پرسید پول زنبیل ها را چه کردی ؟ گفت امروز چیزی عاید نشد گفت امشب را با چه افطار کنیم. جواب داد باید به گرسنگی صبر کنیم ولی تو تنور را بیافروز تا همسایگان متوجه نشوند ما نان تهیه نکرده ایم. زیرا

ایشان بفکر ما خواهند افتاد. زن تنور را روشن کرده با مرد خود شروع به صحبت نمود. درین بین یکی از زنان همسایه برای بردن آتش وارد شد. گفت از تنور آتش بگیر. آن زن بمقدار لازم آتش برداشت و در موقع رفتن گفت شما گرم صحبت نشسته اید نانهایتان در تنور نزدیک است بسوزد زن نزدیک تنور آمده دید نان بسیار خوب و مرتبی بر اطراف تنور است. نانها را جدا کرده پیششوهرا آورد باو گفت تو در پیش خدا منزلتی داری که برایت نان آماده می شود از خداوند بخواه بقیه عمر ما را از بدبختی و ذلت نجات دهد. عابد گفت صبر همین زندگانی بهتر است.

علی (ع) فرموده است:

((مغلوب الشهوة اذل من مملوك الرق))

کسیکه مغلوب شهوات باشد از بنده زر خرید ذلیل تر است.

همچنین فرمود:

((من احب المكارم اجتنب المحارم))

کسیکه کرامتها را دوست دارد از حرام چشم پوشی کند.

امام صادق (ع) فرمود: شیطان نمی تواند بنده ای را وسوسه کند مگر اینکه ابتدا یاد خدا را از او می برد و او را نسبت به دستور خدا سست می نماید و او را به محرمات وارد کرده و اینکه خدا بر اسرار او مطلع است را از یاد او می برد.

علی (ع) فرمود: مقهور کنید این نفوس یرکش را خود سر و بی قیدند اگر خواسته های آنها را پیروی نمائید شما را در پرتگاه می افکند. در طول تاریخ جهان همواره افرادی بوده اند که با علت پیروی از هوی نفسانی دچار انحراف شده و باعث بدبختی خود در ابتدا و انحراف و فساد بسیاری از افراد بشر شده اند.

پیروی از هوی نفسانی افراد در ابعاد مختلف مثل ریاست طلبی و قدرت طلبی و رفاه طلبی و شکمبارگی و شهوات جنسی و غیره ظاهر شده است. امثال نمرود و فرعون و بخت النصر و چنگیز و تیمور و یزید و بسیاری از افراد مشهور در خونخوارگی و استثمار افراد بشر کسانی بودند که در زندگی خود اراده لازم جهت کنترل غرائز سرکش خود نداشتند لذا باعث شدند که عمری را در غارت مردم محروم و مظلوم سپری و سپس با پرونده سنگینی از اعمال ضد بشری از این جهان رخت ببندند. به نمونه ای از این اشخاص اشاره می شود.

عاقبت نافر جام عمر سعد:

عمر سعد از کسانی بود که می گفتند در کودکی با امام حسین (ع) هم محله بودند و با هم بزرگ شدند و پدرش نیز سعدابن و قاص از سرداران سپاه اسلام بود و هیچکس حتی خود او فکر نمی کردند که روزی به جنگ فرزند پیامبر (ص) و امام برحق امام حسین (ع) برود و لی بدلیل غلبه هوی نفس بر عقل او نتوانست از ملک ری بگذرد و بخاطر حکمرانی بر قسمت کوچکی از این دنیا دست خود را به خون شریفترین انسان با اصحابش آغشته نمود . علی (ع) می فرماید: چه بسا ساعتی شهوت باعث غم و اندوه روزگاری بشود.

همچنین می فرماید: اگر هوای نفس را فرمانروای خود سازید شما را کور و کر می کند و سرانجام موجب هلاک شما می شود.

هلاکت عابد بر اثر هوا پرستی:

آورده اند در زمان قدیم در سرزمینی عابدی زندگی می کرد که به عنوان زاهد و عابد و دائم الصلاه میان مردم مشهور بود ولی باطنش با ظاهرش فرق داشت تا اینکه یکی از تجار آن سرزمین عازم مسافرت شد چون تنها یک دختر داشت و کسی را در آن شهر نداشت که دختر را با اطمینان خاطر نزد او بگذارد لذا به فکرش رسید که چون عابد در فکر عبادت خداست لذا بهترین جایی است که می تواند دختر را یزد او بگذارد.

پس دختر را بنزد عابد گذاشت و به مسافرت رفت دختر نزد عابد بود تا اینکه چشم عابد به صورت دختر افتاد و از جمال او دچار وسوسه شیطان شده و بالاخره فریب خورد و با او عمل نامشروع را انجام داد و بعد از مدتی با خود گفت اگر تاجر این ماجرا را بفهمد تمام مردم شهر را خبر کرده و آبروی من خواهد رفت پس با وسوسه شیطان و نفس اماره دختر را کشته و در خارج از عبادتگاه خود جایی پنهانی دفن نمود.

تاجر پس از مراجعت به سراغ دختر خود آمد عابد گفت تو اصلاً دختری پیش من نیاوردی پس تاجر به نزد پادشاه شکایت کرده و حاکم دستور داد تا خانه و اطراف خانه عابد را گشتند که پس ا جستجو متوجه جسد دختر شده و به امر قاضی تصمیم گرفته شد که عابد را به دار آویزند. پس از اینکه طناب دار به گردن عابد انداختند شیطان به او گفت اگر می خواهی زنده بمانی کهباید از این اعمال توبه کنی باید بگویی من شیطان را می پرستم تا اینکه من تو را نجات بدهم پس عابد بدبخت این جمله را گفت و در همان حال طناب دار را بالا کشیدند و عابد در حالیکه زنا کرده و آدم کشته و مشرک شده بود از دنیا برفت و این همه نتیجه هوی نفس بود.

پیامبر (ص) فرمود: چهار چیز است که وارد خانه ای نمی شود الا اینکه آن خانه را خراب کرده و عمر را بی برکت می کند. خیانت ، شراب خواری ، زنا.

علی (ع) فرمود: کسیکه دائماً فکرش در گناهان دور می زند عاقبت مرتکب گناه می شود. امام پنجم فرمود: هیچ نکبتی به انسان نمی رسد مگر بواسطه گناهی که مرتکب می شود. علی (ع) فرمود: تعجب می کنم از کسیکه می داند عاقبت لذات نامشروع چیست ولی دست نمی کشد.

وسوسه شیطان چند صورت دارد. گاهی شیطان می خواهد جائی در دل باز کند و گاهی وسوسه می کند که گناه کنی و بعد توبه کن و گاهی به دلش می اندازد که این گناه صغیره است و گاهی از راه تهدید و ترساندن که اگر چنین و چنان نکنی چه می شود.

بلعم باعورا یا دانشمند قلابی :

یکی از علما و دانشمندان مشهور بنی اسرائیل بود .او در عصر حضرت موسی زندگی می کرد. او نخست در مسیر حق بود و در راه خدا بسیار فعالیت و کوشش کرد و خدمات شایانی را انجام داد و به حدیکه در پیشگاه الهی مقرب شد که دعایش مستجاب می شد و افراد گرفتار و کسانیکه با مصائب و سختیهای روزگار دست و پنجه نرم می کردند پیش او می آمدند و از وی درخواست دعا می نمودند. او نیز دعا می کرد و خداوند هم دعایش را مستجاب کرده و گرفتاریهای مردم را برطرف می ساخت.

ولی بر اثر وسوسه و دغدغه شیطان و متابعت از هوی نفس از مسیر حق منحرف شد و در ردیف دنیا پرستان قرار گرفت. از اینرو تمام مقامات خود را از دست داد و از گمراهان گردید.

از امام هشتم (ع) نقل شده که فرمود: بلعم بن باعورا در پیشگاه ایزدی عزیز و محترم بود و خداوند اسم اعظم را به او ارزانی داشته بود. از اینجهت دعایش مستجاب می شد ولی گرفتار وسوسه های شیطان گشت . شیطان او را به هوا پرستی دعوت کرد و لذات جهان مادی را در نظرش آراست و سر انجام او را در صف مخالفان حضرت موسی (ع) قرار داد.

هنگامیکه فرعون به تعقیب موسی و پیروانش مصمم شد به بلعم باعورا گفت بر موسی و پیروانش نفرین کن و از خدا بخواه که آنانرا برای ما حبس کند و نگاه دارد.

بلعم باعورا سخن فرعون را پذیرفت و برای اجرای دستور او سوار الاغش شد که بع تعقیب موسی و یاران او پردازد و در محلی ویژه علیه آنان دعا کند ولیکن الاغش حرکت نکرد و از راه رفتن خود داری نمود بلعم باعورا الاغ را کتک مفصلی زد تا اینکه خداوند قادر آن حیوان را بزبان آورد و به بلعم باعورا اینچنین گفت: وای بر تو برای چه مرا می زنی آیا می خواهی همراه تو بیایم تا اینکه بر موسی و

گروه مؤمنان نفرین کنی ، بلعم باعورا از عمل ناروا و ناشایست خود صرفنظر نکرد و دست برنداشت و آنقدر آن حیوان را زد تا اینکه آنرا کشت و خداوند متعال اسم اعظم را از او گرفت.

علی (ع) فرمود: کسانی که مست غفلت و غرور هستند خیلی دیر تر از مست شدگان شراب به هوش می آیند.

توبه حقیقی ثعلبه و نجات او:

در زمان رسول خدا(ص) رویه پیامبر اسلام (ص) این بود که هر گاه می خواستند عازم جهاد شوند میان هر دو نفر از یاران خود پیمان اخوت و برادری می بستند تا یکی به جهاد برود و دیگری در شهر بماند و کارهای لازم او را انجام دهد.

حضرت در جنگ تبوک میان سعیدالن عبدالرحمن و ثعلبه بت انصاری پیمان برادری بست. سعید در ملازمت پیامبر(ص) به جهد رفت . ثعلبه هم در مدینه مانده و عهده دار امورات خانواده او گردید. ثعلبه هر روز می آمد و ما یحتاج خانواده سعید را مهیا میکرد. در یکی از روزها زن سعید راجع به کار لازم خانه طبق معمول از پس پرده با او حرف می زد و سوسه نفس هوس خفته ثعلبه را بیدا نمود و با خود گفت مدتی است که این زن از پس پرده با تو سخن می گوید آخر نظری بینداز و بین در پشت پرده چیست و گوینده این سخنان کیست . خیالات شیطانی و هوس های نفسانی چنان او را تحریک نمود که قادر بر حفظ خویشتن نبود. به همین جهت به خود جرئت داده و پرده را کنار زد دید زنی است زیبا که حجب و حیا رخسار او را احاطه کرده است. ثعلبه با همین یک نگاه چنان دل از دست داد وی بی قرار شد که قدم پیش نهاد و به زن نزدیک شد . آنگاه دست دراز کرد که با وی در آویزد. ولی همان لحظه حساس و خطرناک زن فریاد زد و گفت ای ثعلبه آیا سزاوار است که پرده ناموس برادر مجاهد خود را بدری . آیا رواست که او در راه خدا پیکار کند و تو در خانه وی نسبت به همسرش قصد سوء کنی .

این کلام مانند صاعقه ای بر مغز ثعلبه فرود آمد نعره زد و از خانه بیرون رفت و سربکوه و صحرا نهاد. در پای کوهی شب و روز با پریشانی و بیقراری و گریه و زاری سر آورد و پیوسته می گفت: خدایا تو معروف به آمرزش و من موصوف به گناهم.

مدت ها گذشت و او همچنان در بیابان ناله و بی قراری می نمود و عذر تقصیر به پیشگاه خدا می برد و طلب عفو و آمرزش می کرد تا اینکه پیغمبر اکرم(ص) از سفر جهاد مراجعت فرمود وقتی سعید به خانه آمد قبل از هر چیز احوال ثعلبه را پرسید همسر وی ماجرا را برای او شرح داد و گفت هم اکنون در کوه و بیابان با غم و اندوه و ندامت دست به گریبان است. سعید با شنیدن این سخن از خاه بیرون

آمد و برای جستجوی ثعلبه به هر طرف روی آورد. سرانجام او را یافت که در پشت سنگی نشسته و دست بسر گرفته و با صدایی بلند میگوید:

ای وای بر پریشانی و پشیمانی. وای بر شرمساری وای بر رسوائی روز قیامت. پس سعید نزدیک آمده او را در کنار گرفت و دلداری داد و گفت ای برادر برخیز و با هم نزد پیامبر رحمت برویم این درد را دوائی این رنج را شفائی باید. ثعلبه گفت اگر لازم است حتما به حضور پیغمبر شرفیاب شوم باید دست ها و گردن مرا با بند بسته و مانند بردگان گریز پای به خدمت پیغمبر ببری.

وقتی که با همان وضع آمد درب خانه پیغمبر (ص) ایستاد و با صدای بلند گفت المذنب یعنی گناهکار. حضرت اجازه دادند وارد شود و پس از ورود پرسید ای ثعلبه این چه وضعی است. ثعلبه خلاصه ماجرا را عرض کرد. حضرت فرمود: گناهی بزرگ و خطایی عظیم از تو سرزده، از اینجا برو و با خدا راز و نیاز کن تا چه خدا فرماید.

ثعلبه از خانه پیغمبر (ص) بیرون آمد و روی به صحرا نهاد دخترش جلو آمد و گفت ای پدر دلم سخت به حالت می سوزد می خواهم هر جا می روی همراهت باشم ولی چون پیغمبر (ص) تو را از نزد خود رانده است من هم دیگر بتو نمی پیوندم. ثعلبه چند روزی بدین حال در سوز و گداز بسر برد و شبی چند را بگریه وی نیاز پایان آورد. سرانجام هنگام نماز عصر پیک حق آمد و این آیه را بر حضرت حتمی مرتبت خواند:

((والذین اذا فعلوا فاحشه او ظلموا انفسهم ذکر والله فاستغفروا الذنوبهم و من یغفر الذنوب الا الله و لم یصرو علی ما فعلو و هم یعلمون))

پرهیز کاران کسانی هستند که هر گاه کار ناشایستی از آنها سر زد خدا را بیاد آورند و ا گناه خود توبه کنند و کیست جز خداوند که گناهان را بیامرزد و آنها کسانی هستند که بر کارهای زشت اصرار نورزند زیرا بزشتی گناهان آگاهند.

پس پیامبر (ص)، علی (ع) و سلمان را بطلب ثعلبه فرستادند و در میان راه شبانی به آنها رسید حضرت سراغ ثعلبه را از او گرفت چوپان گفت شبها شخصی اینجا می آید و در زیر این درخت می نالد. پس حضرت با سلمان صبر کردند تا شب شد ثعلبه آمد و در زیر آن درخت دست نیاز بسوی خالق بی نیاز دراز کرد و عرض کرد خداوند از همه جا محروم اگر تو نیز مرا بانی بکه روی اورم و چاره کار را از کجا بخواهم.

در این هنگام مولای متقیان گریست آنگاه نزدیک آمده و فرمود ای ثعلبه مژده باد که خدا تو را آمرزید و اکنون پیغمبر (ص) تو را می خواند آنگاه آیه شریفه یاد شده را که راجع به توبه او نازل شده بود قرائت فرمودند.

ثعلبه برخواست و همراه حضرت به مدینه آمده و یکراست وارد مسجد پیغمبر (ص) شدند حضرت مشغول نماز عشاء بود حضرت امیر و سلمان و ثعلبه نیز اقتدا کردند. بعد از حمد پیغمبر (ص) شروع به خواند یکاثر نمودند همینکه آیه اول را تلاوت فرمود:

((الهاکم التکاثر))

یعنی مشغول داشته شما را ثروت اندوزی .

ثعلبه نعره ای زد و چون آیه دوم را قرائت فرمود:

((حتی زرتم المقابر))

تا زمانی که شما قبرها را زیارت کنید.

بیشتر ناله کرد.

و چون آیه سوم را شنید:

((کلا سوف تعلمون))

یعنی آن چنین است که بزودی خواهید داشت .

نعره ای کشیده و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

پیامبر (ص) فرمود: از دنیا بترسید و از زنان پرهیزید زیرا شیطان آگاه و د رکمین گاه است و هیچیک از دامهای وی برای صید پرهیزکاران مانند زنان مورد اطمینان او نیست.

گناهان کبیره طبق نظر ائمه اطهار (ع) گناهی است که وعده عذاب درباره عمل کننده به آن داده شده و اگر بنده مؤمنی مرتکب آنها نشود خدا از گناهانش می آمرزد.

گناهان کبیره:

امام جواد (ع) از امام موسی کاظم (ع) از پدرش امام صادق (ع) نقل می کند که این گناهان جزء گناهان کبیره حساب می شوند.

۱. بزرگترین گناه کبیره شرک به خداست.

۲. ناامیدی از رحمت خدا.

۳. از مکر خدا در امان بودن.

۴. عاق والدین شدن.

۵. بدون دلیل مرتکب قتل شدن.

۶. زنا با زن اجنبی .

۷. استفاده بنا حق از مال یتیم.

۸. فرار از جهاد.

۹. سحر و جادو.

۱۰. مقاربت با زن مانع دار.

۱۱. سوگند دروغ.

۱۲. خیانت.

۱۳. ربا خواری.

۱۴. منع از زکوه واجب.

۱۵. کتمان شهادت.

۱۶. شرابخواری.

۱۷. عهد شکنی و قطع ارتباط با فامیل.

رسول خدا(ص) فرمود: هر روزیکه خورشید سر از دریچه مشرق برآورد و هر شیبیکه آفتاب چهره
پرده مغرب فرو کشد دو فرشته به امر خدای تعالی چهار جمله را میان خود رد و بدل می نمایند یکی
می گوید: ای کاش این مردم آفریده نشده بودند. دیگری می گوید: اکنون که آفریده شده اند ای
کاش می دانستند برای چه آفریده شده اند. دیگری می گوید: اکنون که نمی دانند برای چه منظوری
آفریده شده اند ای کاش بدانچه عالمند عمل عمل کنند. آندیگر می گوید: اینک که بدانچه می دانند
عمل نمی کنند ایکاش از گذشته خود توبه کنند.

علی (ع): شاد کام مباش و خنده مکن با اینکه می دانی کارهای زشتی انجام داده ای و شب را با
آنکه می دانی گناهکاری براحتی پایان میاور.

پیامبر(ص) فرمود: هیچ مردی با زن نامحرمی تنها نمی شود جز آنکه سومی آنها شیطان است.

علی (ع) درباره دوری از محرمات می فرماید: بهترین عبادت چشم پوشی از گناه است.

پیامبر(ص) درباره زنا می فرماید: بعد از شرک به خدا عظیم ترین گناه ریختن نطفه در رحم زانی
است(نامحرم است).

همچنین در این باره می فرماید: شدید می شود غضب خدای بر زن شوهر داری که چشمش را از
نامحرم پر می کند که اگر این کار را کرد همه اعمالش باطل می شود و اگر زنا بدهد بر خدا لازم است
که بعد از اینکه در قبرش او را عذاب کرد به آتش جهنم او را بسوزاند.

علی (ع) در این باره فرمود: پیروی از هوای نفس در مورد زنان ،خلق و خوی مردان احمق است.

امام پنجم(ع) در باره شراب می فرماید: دائم الخمر مانند بت پرست است.

کسیکه بطور مدام می گساری کند مبتلا به رعشه می شود. سجایای اخلاقی و مردانگیش زایل می شود. شراب چنان آدمی را در گناه جسور می کند که از خونریزی و زنا باک ندارد.

علی (ع) درباره پیروی از شهوات فرمود: آنکس که علاقه شدید به لذت دارد و مطیع شهوات خویشتن است یا آنکس که دچار حرص شده و عاشق جمع مال و ثروتست این دو مراعات و عواطف دین و اوامر مذهبی را در هیچ مورد نمی نمایند. شبیه ترین موجود به این دو طبقه منحرف چهارپایان چرا گاهست.

حرص و طمع:

علی (ع) درباره این صفت رذیله می فرماید: طمع راهی است که بازگشت ندارد و ضامنی است بی وفا چه بسا نوشنده ای که قبل از سیر آب شدن لویش را گرفته است. هر چیزی که عظمت آن زیادتیر باشد و برای بدست آوردن آن بیشتر مبارزه شود برای از دست رفتنش مصیبت شدیدتر است.

نتیجه حرص و دنیا طلبی :

آمده است که حضرت عیسی (ع) به همراه مری سیاحت می کرد پس از مدتی راه رفتن گرسنه شدند. بدهکده ای رسیدند . عیسی به آن مرد گفت برو نانی تهیه کن و خود مشغول نماز شد. آن مرد رفته سه گرده نان تهیه کرد و بازگشت. مقداری صبر کرد تا نماز حضرت عیسی پایان پذیرد چون کمی طول کشید یک گرده را خورد. حضرت عیسی آمده پرسید گرده سوم چه شد گفت همین دو گرده بود. پس از آن مقداری دیگری راه پیموده به دسته آهویی برخوردند حضرت عیسی یکی از آنها را پیش خواند و آنرا ذبح کرده و پخته خوردند بعد از خوردن حضرت عیسی فرمود:

قم باذن الله آهو حرکت کرده و زنده شد آن مرد تعجب کرده زبان بکلمه سبحان الله جاری کرد. عیسی گفت تو را سوگند می دهم بحق آن کسی که این نشانه قدرت را برای تو آشکار کرد بگو نان سوم چه شد باز جواب داد دو گرده بیشتر نبود. دو مرتبه براه افتاد نزدیک دهکده بزرگی رسیدند در آنجا سه خشت طلا افتاده بود رفیق عیسی گفت اینجا ثروت و مال زیادی است آنجناب فرمود: آری یک خشت از تو و یکی از آن من و خشت سوم را اختصاص می دهم به کسی که نان سوم را برداشته . مرد حریص گفت من نان سوم را خوردم عیسی از او جدا گردیده گفت هر سه خشت مال تو باشد آن مرد کنار خشتها نشسته و بفکر برداشتن و بردن آنها بود. سه نفر از آنجا عبور نمودند او را با سه خشت طلا دیدند. همسفر عیسی را کشته و طلاها را برداشتند. چون گرسنه بودند قرار بر این گذاشته یکی از آن سه نفر از دهکده مجاور نانی تهیه کند تا بخورد.

شخصیکه برای نان آوردن رفت با خود گفت نانها را مسموم کنم تا آندو پس از خوردن بمیرند. دو نفر دیگر نیز هم عهد شدند که رفیق خود را پس از برگشتن بکشند. هنگامیکه آن مرد نان را آورد آندو نفر او را کشته و خود با خاطری آسوده بخوردن نانها مشغول شدند چیزی نگذشت که آنها هم برفیق

خود ملحق گشتند. حضرت عیسی در مراجعت چهار نفر را بر سر همان سه خشت مرده دید گفت
اینجور دنیا با اهلش معامله می نماید.

امام ششم فرمود: اگر رزق را خدا قسمت بندی کرده پس حرص برای چیست؟
پیامبر فرمود:

((عز من قنع و ذل من طمع))

کسیکه قناعت داشت عزیز بوده و هر که طمع کرد ذلیل می شود.
عزت زقناعتست و خواری زطلب

با عزت خود بساز و خواری مطلب

کس از درخت طمع بر نخورد

که آمد برین در که سر نخورد

امام ششم فرمود: زمانیکه حضرت نوح از کشتی پیاده شد ابلیس بنزد او آمده و گفت تو از همه
بیشتر بر من منت داری زیرا بر این فاسقین نفرین کردی و کار مرا راحت نمودی آیا نمیخواهی دو چیز
بتو بیاموزم، پرهیز از حسد زیرا با من آنچه باید بکنند کرد و پرهیز از حرص پس آنچه باید با آدم
بکنند کرد.

هفت آفت حرص:

پیامبر (ص) فرمود: آدم حریص بین ۷ آفت گرفتار است فکری که به بدنش ضرر زده و نفعی برای
او ندارد و اندوهی که پایان ندارد و سختی و رنجی که از آن راحت نمی شود مگر هنگام مرگ و البته
د راحتی نیز در سخت برین حالت است. و ترس که عاقبت از آنچه که می ترسد در او می افتد و غمی
که زندگی را بر او تلخ می کند و برای او فایده ای ندارد و حساب الهی که از عذابش خلاص نمی
شود مگر با عفو الهی و عقابی که هیچ راه فرار و گریزی از او ندارد.

امام پنجم (ع) سؤال شد ذلالتین ذلت ها چیست؟ فرمود حرص بر دنیا.
و همچنین فرمود: کسیکه پیش ثروتمندی رفته و برای ثروتش برای او تواضع کند دو ثلث دینش
رفته است.

برتری تحمل گرسنگی، از ذلت در برابر دیگران:

از شخصی بنام سلطان محمد که شغلش خیاطی و تهی دست بوده نقل شده که شبی بخاطر برهنگی
بچه هایم و نزدیکی ایام عید و پریشانی و فلاکت خودم گریه زیادی کردم و به مولا علی (ع) خطاب
کردم آقا تو شاه مردانی و سخاوتمند روزگاری گرفتاریهای مرا می بینی چون خوابیدم دیدم که از

دروازه عید گاه قندهار بیرون رفتم . باغی بزرگ دیدم که قلعه اش طلا و نقره بود. دری داشت که چندین نفر نزد آن ایستاده بودند.

نزدیک آنها رفتم پرسیدم این باغ کیست گفتند از حضرت علی (ع) است التماس کردم که بگذارند داخل شده و بحضور آن حضرت برسم. گفتند فعلا رسول خدا(ص) تشریف دارند. بعد اجازه دادند بخود گفتم اول خدمت رسول خدا می رسم و از ایشان سفارش می گیرم چون به خدمتش رسیدم از پریشانی خود شکایت کردم فرمود: پیش آقای خود ابوالحسن(ع) برو عرض کردم حواله ای مرحمت فرمائید حضرت خطی بمن دادند دو نفر را هم همراهم فرستادند چون خدمت حضرت ابا الحسن رسیدم فرمود: سلطان محمد کجا بودی گفتم از پریشانی روزگار بشما پناه آورده ام و حواله از رسول خدا دارم پس آنحضرت حواله را گرفت و خواند و بمن نظر تنیدی فرمود و بازویم را بفشار گرفت و نزد دیوار باغ آورد اشاره فرمود شکافته شد دالان تاریک و طولانی نمایان شد و مرا همراه برد سخت ترسناک شدم اشاره دیگری کرد روشنائی ظاهر شد پس دری نمایان شد و بوی گندی بمشامم رسید با شدت بمن فرمود داخل شو و هر چه می خواهی بردار داخل شدم دیدم خرابه ایست پر از لاشه مردار حضرت بتندی فرمود زود برار از ترس مولا دست دراز کردم پای قورباغه مرده ای بدستم آمد برداشتم فرمود: برداشتی عرض کردم بلی . فرمود: بیا در برگشتن دالان روشن بود در وسط رالان دو دیگ پر آب روی اجاق خاموش مانده بود فرمود سلطان محمد چیزیکه در دست داری در اب بزن و بیرون بیاور چون آنرا در آب زدم دیدم طلا شده است حضرت بمن نگریست لکن خشمش اندک بود و فرمود سلطان محمد بای تو صلاح نیست. محبت مرا می خواهی یا این طلا را عرض کردم محبت شما را فرمود پس آنرا در خدابه انداز بمجرد انداختن از خواب بیدار شدم . بوی خوشی بمشامم رسید خوشحال بودم که از امتحان بیرون آمدم پس از این واقعه گرفتاریم برطرف شده و وضع فرزندان مرتب گردید.

علی (ع) فرمود: گرسنگی بهتر از ذلت خضوع در مقابل دیگران است.

و باز فرمود: ذلت و پستی و شقاوت در طمع و حرص است.

و از اما میازدهم روایت است که فرمود: کسیکه از روی مردم خجالت نمی کشد از خدا هم حیا نمی کند.

هنگامیکه عبدالله بن عامر والی عراق گردید دو نفر که سابقه رفاقت با او داشتند یکی از انصار و دیگر ثقفی برای استفاده از مقام و موقعیت او بسویش حرکت کردند. در بین راه مرد انصاری از مسافتر منصرف شد و بمحل خود بازگشت گفت کسیکه عبدالله بن عامر را والی عراق کرده توانا است بمن هم روزی عنایت کند.

مرد ثقفی بعراق آمد عبدالله بن عامر احوال رفیق انصاری را از او پرسید ثقفی گفت او از بین راه بازگشت. عبدالله دستور داد بمرد ثقفی از این پیش آمد تعجب کرده شعری به این مضمون سرود. قسم بخدا حرص و آز شخص حریص فایده ای در زیاد کردن روزی ندارد و نه قناعت مرد پارسا ضرر بروزی می رساند.

خداوند به حضرت موسی(ع) وحی نمود که یا موسی می دانی چرا احمق را روزی می دهم عرضکرد نه فرمود تا عاقل بداند که طلب رزق به حيله و زرنگی نیست.

علت توبه ابراهیم ادهم:

در سبب توبه ابراهیم ادهم بعضی می گویند: روزی از پنجره قصر خود تماشا می کرد مرد فقیری را دید که در سایه قصر او نشسته کهنه انبانی با خود دارد یک نان از انبان بیرون آورد و خورد و بروی آن آبی نیز آشامید پس از آن راحت خوابید ابراهیم با مشاهده این حال از خواب غفلت بیدار شد با خود گفت هر گاه نفس انسان به این مقدار غذا قناعت کند و با کمال راحتی آرامش پیدا نماید من این پیریه های مادی را برای چه می خواهم که جز درد و رنج و اندوه هنگام مرگ نتیجه ای ندارد. پس با همین اندیشه دست از سلطنت و مملکت شسته از باغ خارج شد.

نقل کرده اند. روزی خواست داخل حمامی شود صاحب حمام چون لباسهای کهنه و ژنده او را دید با خود خیال کرد دستش از مال دنیا تهی است اجازه ورود به حمام نداد ابراهیم گفت بسیار در شکفتم کسی را که بدون پول بحمامی راه ندهند چگونه عمل و اطاعت داخل بهشت نمایند.

پیامبر (ص) فرمود: اگر برای بنی آدم دو رودخانه از طلا باشد باز هم قرار نگرفته در طلب رودخانه سوم است.

نکوهش ترسو بودن:

از صفات و خصوصياتی که در آیات و روایات و کلمات علماء از آن مذمت شده صفت جبن یعنی ترسو بودن است. البته ترس از غرایز طبیعی بشر بوده و تا زمانی که از اعتدال و حد وسط خارج نشود برای زندگی طبیعی انسان مفید است ولی اگر باعث زیر بار زور و ظلم رفتن و استقلال خویش را از دست دادن بشود وسیله ای برای انحراف انسان است. لذا قرآن سفارش نموده که فقط از خدا بترسید و سعی کنید از غیر خدا ترس در دل نداشته باشید.

علی(ع) در جنگها زره به پشت نمی بست و وقتی سؤال می کردند چرا زره بر پشت نمی بندی می فرمود: من هیچوقت فرار نکرده و نمی کنم که بخواهم از پشت سر ایمن باشم و در جمله ای دیگر فرموده است: اگر همه عرب با شمشیر به من حمله نمایند من ذره ای ترس در وجود خود احساس نخواهم کرد.

عوامل ترسوئی:

عوامل ترس از قبیل زیر است:

۱. جهل و نادانی نسبت به خصوصیات زندگانی است زیرا یک فرد دانا به دنیا و زندگی می داند که در زندگی مصیبتها و تلخیها و حوادث مختلفی برای انسان پیش می آید لذا باید در مقابل این اتفاقات خونسردی را حفظ کرد و دچار بیم و ترس نمی شود.
۲. فاصله گرفتن از درستکاری و راستی و در زیر چتر بی عدالتی و ظلم رفتن.
۳. وجود تخیلات بی پایه و بی اساس و دوری از واقعیات.

۴. وابسته بودن به دنیا و لذات زودگذر آن که از مهمترین عوامل ترس است زیرا ترس از دست رفتن این جلوه ها و مادیات باعث می شود که ترس در دل انسان لانه کند.

شجاعت کم نظیر مرحوم مدرس:

مرحوم مدرس که در دنیا تعلقی و علاقه ای نداشت که از زایل شدن آن بترسد هیچوقت از کسی نترسید لذا نقل می کنند:

در جریان استیضاح دولت توسط شهید آیت الله مدرس (ره) روزی رضاخان برای ادای توضیح به مجلس آمد و پیش از تشکیل جلسه در ایوان استاد تا صدای زنده باد مرده باد طرفداران خود را بشنود . در همین وقت مدرس سر رسید مأمورین فریاد زدند:

زنده باد سردار سپه ، مدرس با بی اعتنائی عصای خود را بر زمین زد سرش را کج کرد که مثلاً باشد چه می شود؟ مزدوران صدا در آوردند : مرده باد مدرس در اینجا مدرس قد علم کرد و گفت مردم بگوئید زنده باد مدرس . مردم هم بی اختیار گفتند زنده باد مدرس سپس گفت بگوئید مرده باد سردار سپه همه فریاد کشیدند مرده باد سردار سپه پس از پله های مجلس بالا رفت و در بالکن یقه رضاخان را گرفت رو به مردم کرد و گفت مردم صمدبار بگوئید مرده باد سردار سپه ، صمدبار زنده باد مدرس ، مردم از رشادت و دلیری سید نیرو گرفته مکرر فریاد زدند زنده باد مدرس ، مرگ بر سردار سپه .
برای اشخاص کم ایمان معمولاً این ترس ها پیدا می شود: ترس از درد و رنج و فقر و نادانی و ضعیف بودن و شکست خوردن و غیره.



رسول اکرم (ص) فرمود: بدترین خصوصیات یک فرد دو چیز است:

۱. بخل مفرط و بی اندازه و ترس خارج از حد.

علی (ع) می فرماید: اگر از سختی اول ترسیدی پس تو در مقابل آن سفت باش تا بر تو

آن کار آسان شود و آنرا نزد دیگران آسان فرض کن تا موفق باشی.

ضررهای ترس:

۱. پیشرفت و عناصر موفقیت را نابود می کند.

۲. اتلاف وقت می نماید.

۳. نیروی معنوی و مادی بدن را کاهش می دهد.

۴. استعداد افراد را از بین می برد.

۵. بدگمانی و انزوا را برای فرد به ارث می آورد.

پیامبر اسلام فرمود: یا علی با ترسو مشورت نکن زیرا راه خروج از گرفتاری را برای تو ضیق و تنگ می کند.

یکی از دانشمندان خارجی می گوید: کسیکه از نیش زنبور می ترسد لیاقت آن را هم ندارد که کندوی زنبور را تصرف کند.

نکوهش خشم و غضب:

علی (ع) درباره غضب می فرماید: غضب نوعی از جنون است زیرا آدم غضبناک پشیمان می گردد و اگر پشیمان نشد دیوانگیش ریشه دار است. و علاوه بر آیات وحی و کلمات ائمه هدی (ع) همه عقلاء عالم اعتقاد دارند که باید غضب و خشم را کنترل کرد که چه بسا خشم قدرتمندی به ناپود کردن مردمان بسیاری منتهی می شود همانطوریکه در تاریخ ایران و جهان نظائر زیادی می توان شاهد مثال آورد که یک لحظه خشم و غضب باعث از بین رفتن مردمان بسیاری شده است به عنوان مثال خشم آقا محمد خان قاجار بر مردم کرمان منجر به این شد که دستور داد هزاران جفت چشم از مردم کرمان درآورده و از چشمها تپه ای درست کردند.

از امام پنجم (ع) روایت شده که در تورت آمده است: ای موسی خشم خود را از کسانی که تحت قدرت و اراده تو و زیر دست تو هستند فروگذار تا منم غضبم را از تو باز دارم موسی عرض کرد: خداوندا کدام یک از بندگانت در نزد تو عزیز است خدا فرمود: بنده ای که قدرت داشته باشد ولی خطا کار را عفو کند.

روایت شده که علی (ع) در جنگ با عمرو بن عبدود موفق شده که عمرو را بر زمین انداخته و روی سینه او بنشیند که عمرو آب به صورت مبارک علی (ع) انداخت حضرت او را در آن وقت نکشت بلکه بلند شد و مقداری راه رفت و بعد آمده سر او را جدا کرد. وقتی از حضرت سؤال کردند که علت چه بود فرمود ترسیدم اگر همان وقت سرش را جدا کنم از روی هشم نفسانی باشد که باطل است.

شهید دستغیب می فرماید: خشم حد وسطی در برابر افراط و تفریط دارد. حد وسط خشم که بودنش لازم و ضروری و کمال انسانی در آنست در جایی است که مال یا ناموس یا آبرو یا جان یا دینش مورد تهدید قرار گرفت باید بی تفاوت نباشد خشم صحیح اینجاست. مال حلال را که از راه صحیح بدست آمده تا می شود نباید گذاشت آنرا بنا حق بگیرند و غیره و قرآن هم می فرماید: نه ستم کنید و نه زیر بار ستم بروید. نه به کسی سیلی بزن نه بگذار بیجا به تو سیلی بزنند.

این شعر منسوب به علی (ع) است:

ولقد امر علی الثیم یسبنی

فمضیت ثمه قلت لا یعنینی

بر شخص پستی گذاشتم که مرا دشنام می داد من رد شدم و گفتم مرا اراده نکرده است بمن نبوده است.

موعظه رسول خدا(ص):

روایت است که مردی بنزد رسول خدا (ص) آمده عرضکرد: یا رسول الله مرا تعلیم ده فرمود: برو غضب مکن. آنمرد گفت هیمن مرا بس است و بجانب قبیله خود رفت ناگاه در میان قومش جنگی پیاشد و اسلحه پوشیده و در برابر یکدیگر صف کشیدند آنمرد هم چون چنان دید اسلحه پوشیده و به صف ایستاد آنگاه سخن پیامبر (ص) را بیاد آورد که به او فرمود: غضب مکن پس اسلحه را کنار گذاشت و نزد مردمیکه دشمن قومش بودند آمد و گفت: ای مردم هر جراحت و قتل بی نشانه ای که در افراد شما باشد به عهده من است و من خویهای آن را بشما می پردازم. آن مردم گفتند هر چه اینطور باشد به نفع شما ولی ما به پرداخت این جریمه سزاوارتریم سپس با یکدیگر صلح کردند و کینه از میان برفت.

پیامبر (ص) فرمود: آنانکه در فرو بردن خشم از دیگران بیشتر است از همه کس دوراندیش بر است. و باز فرمود: خشم از شیطان است و شیطان از آتش پدید آمده و آتش را با آب می توان خاموش کرد وقتی یکی از شما خشمگین شود وضو بگیرد.



امام پنجم فرمود: مردی که غضبناک شده و راضی نشود پس این سبب داخل شدن در جهنم است و هر که غضبناک شد اگر ایستاده بنشیند تا از او بحالت شیطانی زایل گردد و اگر نشسته بایستد و هر مردیکه به فامیل خود خشم گیرد بلند شده و دست خود را به دست او بگیرد آرام می شود زیرا رحم باعث از بین رفتن خشم او می شود.

و امام ششم فرمود: کسیکه نتواند غضب و خشمش را کنترل کند مالک عقلش نمی تواند باشد.

تکوهش تکبر غرور و عجب:

از صفاتی که باعث شد شیطان از درگاه خدا رانده شود و سپس بسیاری از ابناء بشر بواسطه این صفت از خدا دور شوند کبر و غرور است.

قرآن می فرماید:

((ان الله لا يحب من كان مختالا فخورا))

خدا دوست ندارد متکبر فخر فروش را.

پیامبر اسلام (ص) فرمود: داخل بهشت نمی شود کسیکه ذره ای کبر در قلب او باشد.

تکبر ابوجهل هنگام مرگ:

در جنگ بد هنگامیکه ابوجهل برای مبارزه آمد عمرو بن جموح با وی روبرو شده و ضربتی بر ران ابوجهل زد و او هم ضربتی بر دست عمرو وارد آورد که دست او به پوستش آویزان شد. عبدالله بن مسعود گفت من بطرف ابوجهل رفتم موقعیکه در خون غوطه ور بود. گفتم خدا را سپاس که تو را خوار کرد. گفت: خداوند تو را خوار کند، دین و سلطنت از کیست. گفتم از خدا و رسولش. آنگاه پای بر روی سینه اش گذاردم گفت ای کاش یکی از فرزندان ابوطالب مرا می کشت نه تو ای چوپان بر محل دشوار و بلندی بالا رفته ای اکنون که می خواهی سر مرا جدا کنی از پائین گردن قطع کن تا با هیبت و یزرگ در نظر محمد(ص) وم اصحابش جلوه کند گفتم حال که چنین است من از دهان سر تو را جدا می کنم تا کوچک و حقیر معلوم شود. سرش را بریدم چون خدمت حضرت رسول(ص) آوردم پیاس شکر این نعمت بسجده رفت.

تکبر و غرور از دیدگاه قرآن و روایات:

قرآن می فرماید:

((و لا تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال طولا))

بر روی زمین با تکبر راه نرو زیرا نه می توانی زمین را سوراخ کنی و نه از گوهاها بالا تری .

پیامبر اکرم (ص) فرمود: روزی حضرت موسی نشسته بود در حالیکه شیطان کلاهی را که دارای چندین رنگ بود بر سرش بود پیش او آمد همینکه به موسی (ع) نزدیک شد کلاه از سر برداشته در مقابلش ایستاد و سلام کرد حضرت موسی پرسید تو کیستی؟ جوابداد شیطان گفت تویی شیطان؟ خداوند تو را همسایه کسی نکند گفت من آمدم عرض سلامی بشما بکنم چون شما در نزد خداوند مقام و رتبه ای دارید موسی (ع) گفت: بگو ببینم چه گناهی است که هر گاه از آدمی سر بزند تو قدرت بر او پیدا می کنی و تحت تسخیرت در می آید.

امام صادق (ع) فرمود: روز قیامت صاحبان کبر بصورت ذرات محصور می شوند و تا پایان حساب قیامت در زیر پاهای خلائقند. درباره غرور و تکبر یکی از امرای خراسان گویند: که جبه خزی پوشیده بود. برای او قلیانی آوردند. قلیان تکانی خورد و آتش آن روی جبه خزش افتاد. رخلاف شأن خودش می دید که لباسش را تکان می دهد تا آتش بیفتد فقط گفت: بچه ها بیائید تا آنها آمدند جبه و مقداری از تنش سوخت حتی شنیدیم اگر می خواست بینی خود را پاک کند دیگری باید دستمال جلوی دماغش می گرفت.

امام صادق (ع) فرمود: در جهنم برای متکبرین مکانی است که به آن سقر می گویند از شدت گرما و حرارت به خدا شکایت کرده و از خدا می خواهد که نفس بکشد پس چون نفس می کشد جهنم را می سوزاند.

مرحوم علامه مجلسی می فرماید: کبر ۷ نوع است:

۱. کبر در علم، یعنی عالم بواسطه علمش مردم را حقیر دانسته و از آنها انتظار اکام و ابتداء به سالم داشته و از آنها خدمت خواسته و به شئون آنها اهمیت ندهد.

۲. کبر در عمل و عبادت، که به عبادات خود کبر کرده و دوست داشته باشد که مردم حوائج او را بر آورده کرده و بزیاره او آمده و او را به اهل عبادت و تقوی بودن یاد کنند و خودش را هدایت یافته و دیگران را گمراه می داند.

۳. کبر به حسب و نسب، مخصوص کسانی که به اصطلاح نجیب زاده و یا اشراف زاده هستند.

۴. فخر فروشی به جمال، که معمولا مخصوص زنان است.

۵. تکبر به مال، که معمولا در افراد پولدار و ثروتمند دیده می شود.

۶. کبر به قدرت بدنی و زور اندام و یا قدرت حکومتی.

۷. تکبر نسبت به یاران و شاگردان و تابعین و غلامان و زیردستان.

لغزش همسفر عیسی (ع):

آمده است در یکی از مسافرتهاى حضرت عیسی(ع) مرد کوتاه قامتى كه از یاران عیسی بشمار مى رفت و بسیار ملازم آن بزرگوار بود با حضرت عیسی مسافرت كرد. موقعى كه عیسی بن مریم (ع) لب دریا رسید با یقین كامل گفت: بسم الله و روى آب شروع كرد به راه رفتن. همین كه آنمرد دید عیسی (ع) از روى آب با گفتن بسم الله عبور كرد، او نیز با یقین كامل گفت بسم الله و روى آب براه افتاد تا به حضرت عیسی رسید. در این اثناء بود كه آنمرد دچار عجب و خودپسندى شده و با خود گفت: همچنانكه حضرت عیسی روى آب راه مى رود من هم بالای آب راه مى روم پس حضرت عیسی بر من چه فضیلتى دارد؟ در همین موقع بود كه شروع كرد به غرق شدن و فریاد زد یا عیسی مرا دیاب حضرت عیسی وی را از غرق شدن نجات داد و فرمود: مگر چه گفتى و چه خیال كردیى گفت: با خویشان گفتم همچنانكه شما روى آب راه مى روید من نیز روى آب راه مى روم و دچار خودخواهى شدم پس آنمرد بدست حضرت عیسی توبه كرد و خدای رثوف نیز بعد از قبول توبه او مقام قبلى وی را عطا فرمود.

امام ششم فرمود: هر كسیكه دچار كبر و غرور شود دلیل آن نیست جز اینکه د خودش احساس ذلت مى نماید.

همچنین امام صادق (ع) فرمود: كبر و غرور گاه در بدترین مردم از هر طایفه و جنس مى باشد. پیامبر(ص) در بعضی از كوچه هاى مدینه عبور مى كرد در حالیکه زن ساه چهره اى سرگین جمع آوری مى كرد پس كسى از یاران آن حضرت به آن زن گفت راه را برای رسول خدا باز كن اما آن زن با كبر و غرور گفت را وسیع است پس بعضی از اشخاص مى خواستند آن زن را كنار بزنند اما پیامبر(ص) فرمود او را رها كنید كه متكبر و ستمكار است.

معصوم (ع) فرمود: خودپسندى و خودخواهى و فخر فروشى همه در ردیف شرك و گناه است كه در روى زمین انجام مى گیرد. امام ششم به شاگردش جاب فرمود: اى جابر مانع غرور و تكبر و خودخواهى بشو با شناخت نفس خودت. در روایت است كه خداوند فرمود: همانا از بندگان مؤن كسانى هستند كه درخواست توفیق طاعتى دارند و من آنان را بر انجام آن طاعت موفق نم كنم تا گرفتار عجب نگردند.

پیامبر (ص) فرمود: بدرستیكه خودپسند و عجب هر آینه اعما هفتاد سال را باطل و نابود مى كند. على (ع) مى فرماید: بیچاره فرزند آدم مرگش مخفى، مرضهايش پنهان، عمل او محفوظ، پشه او را به ناله مى آورد، آب گلوگیرش مى شود و او را مى كشد و عرق او را مى گنداند.

على (ع) مى فرماید: بنی آدم چقدر بدبخت است شكم او به او م یگوید مرا پر نما و الا آبرویت را مى برم و و قتیكه شكمش را پر نمود شكمش به او م یگوید مرا خالی نما و الا آبرویت را مى برم.

ثروتمند مغرور و فقیر باعزت:

در محضر رسول خدا یکی از ثروتمندان نشسته بود در این هنگام فقیری از مسلمین وارد شد و به عادت اسلامی نزدیک برادر ثروتمندش یشت ناگاه شخص ثروتمند گوشه لباسش را جمع کرد. رسول خدا او را دیده و به او اعتراض کرد که ترسید از فقر او چیزی به تو سرایت کند آن شخص ثروتمند فوراً شرمند شد عرض کرد با من چیست که مرا به کارهای ناروا وامی دارد. من از این خطایم توبه کرده و بای جاننش نصف دارائیم را به او می دهم پیامبر به فقیر فرمود: می پذیری عرض کرد نه زیرا می ترسم بپذیرم و من هم مثل او به فقیری کبر بورزم.

امام صادق (ع) فرمود: دو نفر عابد و فاسق وارد مسجد شدند چون بیرون رفتند فاسق عابد و عابد فاسق گردید زیرا وقتی وارد مسجد شدند عابد از عبادت خود دچار غرور و کبر گردید پس اعمالش باطل شد و فاسق احساس پشیمانی و ذلت در مقابل خدا کرده پس خدا او را بخشیده و هدایتش کرد. روزی ملکی نزد رسول خدا (ص) آمده و گفت که خدا تو را اختیار داده که بنده و رسول متواضعی باشی یا پادشاه و رسول باشی و از مرتبه تو نزد خدا کم نشود و کلیدهای خزائن زمین را برای آنحضرت آورده بود. حضرت فرمود: که می خواهم بنده و رسول متواضع و شکسته باشم و پادشاهی نمی خواهم.

نکوهش ریا کاری:

علی (ع) درباره این صفت می فریاید: بار خدایا بتو پناه می برم که ظاهرم در نظر مردم خوب باشد و کارهای مخفیانه ام که از آن آگاهی قبیح بتو پناه می برم که حال من این باشد که در نظر مردم خود را حفظ کنم و خودنمایی ننمایم به آنچه از من به آن آگاهی کار من این باشد که خودم را خوب جلوه دهم و کارهای بدم پیش تو آید و تمام هدفم از این روش این باشد که بمردم نزدیک شوم اما از خوشنودیهای تو دور گردم.

قرآن می فرماید:

((الذینهم یرائون و یمنعون الماعون))

آنهائیکه مورد غضب خدا هستند کسانی هستند که ریا می کنند و وسایل ضروری را از محتاجان دریغ می نمایند.

پیامبر (ص) فرمود: بدرستی که آنچه من آن بیشتر می ترسم شرک اصغر است. سؤال شد ای رسول خدا شرک اصغر چیست؟ فرمود: ریا کاری.

واعظ ریا کار:

آورده اند بوعلای مرائی واعظی بوده است مشهور و معروف و به صفت ریا مشهور. روزی بر سر منبر گفت: مردم مرا ریا کا می گویند و حال آنکه در کمال صدق و اخلاصم و از شائبه ریا و سمعه خلاصم همیشه در اخفای طاعت و پوشاندن عبادات می کوشم و خیرات و مبرات خود را از جمیع اشخاص روی زمین می پوشم. دیشب صد رکعت نماز خوانده ام و امروز روزه دارم و صد درهم تصدق کرده ام و امشب و فردا را نیز همین طاعات بجا خواهم آورد و هر چه دارم در راه رضای تعالی صدقه خواهم داد و آنرا به هیچ احدی ظاهر نخواهم کرد و آن میان من و خدای منست. روایت است که مردم ریا کار دارای سه نشانه اند: چون مردم را ببینند شاد می شوند و چون تنها باشند کسل اند و دوست می دارند در تمام اعمالشان مورد پسند مردم واقع شوند.

از امام ششم است که خدای متعال می فرماید: من بهترین شریک هستم و هر گاه کسی در عملی که انجام داده دیگری را شریک گیرد من عمل غیر خالص او را نمی پذیرم.

ریاکاری از دیدگاه پیامبر ((ص)):

روایت است که هرگاه بنده ای بجانب اقدس احدیت ربوبی روی نیاز نیابد و خاک روبرو آن درگاه نباشد پس حق تعالی توجه کرم خود را از او باز دارد و نظر کرامت بسویش نیافکند و از عملش راضی نشود مبغض او بود و خطاب از جانب رب الارباب بجبرئیل (ع) در رسد که از فلانی مبغض پس حضرت جبرئیل مبغض او گردد و خطاب در رساند که ای جبرئیل به اهل آسمان منادی نمای که من مبغض فلانم پس جمع موجودات بغض و عدوات او بهم رسانیده و عملش بمنصبه قبول نیانجامد و دشمنیش در دلها جای می گیرد.

از رسول خدا (ص) روایت است که روز قیامت سه نفر را به موقف حساب آورند و به اولی که عالمست خطاب می رسد که چه اعمالی انجام داده ای گوید بارخدا یا در روز و شب به نماز و بندگی اشتغال داشتم پس خداوند گوید که دروغ می گویی که مرادت طاعت من نبود بلکه مقصودت مصرف به آن گشته که خلاق بذکر حمیده ات متوجه گشته بگویند که این مرد عالمست پس این نوع عبادت بدرگاه ما موجب اجر نگردد به دومی که صاحب نعمت است خطاب رسد که به تو نعمتها ارزانی کردم در کدام راه صرف نمودی گوید که بار خدای صدقه در شب و روز می دادم خدا گوید که دروغ می گویی و ملائکه بدروغ او اعتراف نمایند که مقصد اصلیت آن بود که مردم بگویند که فلان کس آدمی کریم و بخشنده ایست به سومی که شربت شهادت نوشیده خطاب رسد که چه اعمالی انجام داده ای گوید بارالها جهاد در راهت کرده تا شهید شدم فرمان رسد که دروغ می گویی و فرشتگان گویند که دروغ می گویی بلکه منظور تو از این جهاد آن بود که مردم گویند که فلانی شجاع است. شاعر گوید:

یارب چکنم که دامن تر دارم

زین دامن تر دلی پر آزر دارم

خاکم بر سر چها نکردم امروز

فردا بچه رو پیش تو سر بردارم.

مردی به پیامبر (ص) عرضکرد که ای رسول خدا اعمالم را پنهانی انجام می دهم و دوست ندارم احدی از آنها مطلع شود که من خوشحال شوم پس پیامبر فرمود: برای تو دو اجر است اجر عمل پنهان و اجر عمل آشکار.

روایت است که بدرستی که خدا بهشت را بر هر آدم ریاکاری حرام نموده است.

در زمان پیامبر (ص) جنگی بین مسلمانان و مشرکین پیش آمد در حین جنگ یکی از مسلمانان ضعیف الایمان چشمش به پالان و الاغ یکی از مشرکین افتاد که باصطلاح با قیمت بود لذا به طرف آن مشرک حمله کرد که بتوان آن را مالک شود پس بدست آن مشرک کشته شد بعد از جنگ به پیامبر (ص) گفتند که فلانی هم شهید شد حضرت فرمود: او شهید نشد بلکه قتیل الحمار شد یعنی کشته راه الاغ.

زشتی و دروغگویی:

دروغ گفتن چون خلاف طینت پاک آدمی است و باعث انحراف بسوی بدیها می شود بسیار مورد نکوهش و مذمت قرار گرفته است:

قرآن می فرماید:

((ان الله لا يهدي من هو مسرف كذاب))

بدرستی که خدا هدایت نمی کند کسی که اسراف کننده و بسیار دروغگو است.

در روایت است که پیامبر (ص) فرمود:

((اياكم والكذب فان الكذب فجور يهدي الى النار))

بر حذر باشید از دروغ زیرا گناهی است که انسان را به آتش جهنم می کشاند.

نتیجه ترک دروغ:

یکی از مسلمانان نزد حضرت علی (ع) آمده و گفت یا امیر المؤمنین در اسلام از همه کارهای زشت نهی شده و مرا اجتناب از همه آنها میسر نیست. یکی از زشتیها را بگو تا از آن دوری کنم. حضرت فرمود که دروغ مگو آن شخص قبول نموده و بیرون آمده در کوچه ها که می رفت نظرش به مستی افتاد و میل به شراب خوردن پیدا کرد ولی با خود اندیشید که اگر علی (ع) به من بگوید آیا شراب خوردی اگر بگویم نه دروغ گفته ام و اگر بگویم آری بر من حد شرعی جاری می کند پس از آنجا عبور کرده به قمار بازی رسیده و میل به قمار پیدا کرد ولی باز همین فکر به ذهنش آمده پس از آنجا هم عبور کرد و به همین صورت به هر منکری می رسید این فکر او را از گناه باز می داشت پس بنزد علی (ع) مراجعت نموده گفت یا علی راه همه گناهان دروغ است و باعث همه حسنات و کارهای خوب راستی است.

پیامبر (ص) فرمود:

((آیه المنافق ثلاث اذا وعدا خلف و اذا ائتمن خان و اذا حدث كذب))

علامت منافق سه چیز است اگر وعده به دهد تخلف می ورزد و اگر به او اطمینان کنند خیانت می کند و اگر سختی بگو به دروغ باشید.

بوذر جمهر گفته است. دروغگو با مرده یکسان است برای آنکه فضیلت سخن راستی است پس وقتی که اطمینان به سخن نباشد زندگی او باطل است.

کیفر دروغگو در عالم برزخ:

روزی رسول اکرم (ص) فرمود: دیشب در خواب دیدم که مردی نزد من آمد و گفت برخیز، برخاستم دو مرد را دیدم که یکی ایستاده و در دست خود چیزی شبیه به عصای آهنین دارد و آنرا بر گوشه دهان مرد دیگری که نشسته است فرومی برد و باندازه ای فشار می دهد تا میان دو شانه اش می رسد آنگاه بیرون آورده و در طرف دیر دهان او داخل می کند طرف اول خوب می شود این قسمت دیگر را هم مانند قبل پاره می کند. به آن شخص که مرا حرکت داد گفتم این چه شخصی است و برای چه اینطور عذاب می کشد گفت این مرد دروغگو است که در قبر او را تا روز قیامت اینطور کیفر می دهند.

فردوسی:

همه راستی کن که از راستی	نیاید بکار اندرون کاستی
چو با راستی باشی و مردمی	نبینی جز از خوبی و خرمی
رخ مرد را تیره دارد دروغ	بلندیش هرگز نگیرد فروغ

شخصی خدمت رسول خدا (ص) آمد و گفت: اهل جهنم چه کرده بودند حضرت فرمود: دروغ زیرا بنده وقتی دروغ گفت گناهکار می شود و زمانیکه کافر شد داخل جهنم می شود.

انواع دروغ بشرح زیر است:

۱. دروغ بر خداوند و پیامبر (ص) و امامان (ع) که روزه را باطل می کند و قرآن در این باره فرمود:
((فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا))

چه کسی ظالمتر است از کسیکه بر خدا از روی دروغ افترا می بندد.

۲. شهادت دروغ: پیامبر (ص) در این باره فرمود:

((شاهد الزور کعالد الوثن))

شهادت دهنده دروغ مثل عبادت کننده بت است.

۳. قسم دروغ که پیامبر (ص) می فرماید: سخ دیته هستند که روز قیامت خدا با آنان سخن نمی گوید

از جمله آنها کسیکه سوگند دروغ برای فروش کالا یش می خورد.

۴. دروغ در وعده رسول خدا (ص) فرمود:

((من كان يومن بالله واليوم الآخر فليف وعده))

کسیکه به خدا و روز جزا ایمان دارد باید به وعده اش وفا کند.

۵. شوخیهای دروغ امام حسین (ع) فرمود:

((اتقوا الكذب الصغير منه والكبر في كل جد وهزل))

پرهیزید از دروغ چه بزرگ آن چه کوچک آن در هر شوخی که باشد.

نقل کردن و نوشتن و گوش دادن به دروغ که منشاء بسیاری از شایعات نقل نمودن دروغ است.

شرمنده شدن دروغگو لاف زن:

گویند شخصی قبل از ظهر هر روز کنار درخانه خود فرشی پهن کرده و می نشست و قلیان می کشید.

بعضی از عابان نیز بنزد او آمده و با او می نشستند و بخوردن چای و قهوه مشغول می شدند. آن مرد یکی از روزها در حالیکه دست بر سبیل خود می کشید گفت دیشب جای شماها خالی بود. عیالم برای ما ته چین پلو پخته بود آنقدر این غذا چرب بود که نتوانستم همه اش را بخورم لذا قدری را گذاشتم برای امروز صبح به عنوان صبحانه خوردم آنقدر این غذا چرب بود که سبیل ما را چرب کرده است در این میان کسی از بچه های کوچک منزل دویده و گفت ، آقا جان آقا جان آن دنبه ایکه امروز صبح سیلت را با آن چرب کردی گربه آمد و آنرا برد.

آثار زشت دروغ:

۱. سرچشمه نفاق است.

۲. اساس ایمان را خراب می کند همانطور یک امام پنجم فرمود:

((ان الكذب هو خراب الايمان))

دروغ یعنی نابود کردن ایمان است.

۴. دروغ انسان را به کفر می کشاند.

۵. دروغ باعث بی اعتباری دروغگو است. علی (ع) فرمود:

((من عرف بالكذب قلت الثقة))

به کسیکه معروف به دروغگویی شود اطمینان به او کم می شود .

ریشه های دروغگویی :

۱. احساس حقارت و خود کم بینی پیامبر (ص) فرمود:

((لا يكذب الكاذب الا من مهانه نفسه))

دروغگو دروغ نمی گوید مگر بخاطر آنکه در خود احساس پستی می نماید.

۲. ترس از جریمه و مجازات.

۳. دورویی و نفاق قرآن می فرماید:

((والله يشهد ان المنافقين لكاذبين))

بدرستی که خدا شهادت می دهد که منافقین دروغگویند.

۴. فشار زیاد از طرف پدر و مادر به فرزند و رؤسا و فرماندهان به زیر دستان.

۵. دروغ پدر و مادر و مریمان باعث عادت کودک به دروغ می شود.

۶. شوخی و خنده و خوشحال کردن دیگران.

امام پنجم درباره دروغ فرمود: خداوند برای کارهای بد قفلهایی قرار داده که کلید آن قفلها دروغ

است و دروغ گفتن از شراب خوردن بدتر است.

امام باقر (ع) از رسول خدا (ص) روایت می کند:

((اقل الناس مروءة من كان كاذبا))

کم مروت ترین مردم کسی است که دروغگو باشد.

پیامبر (ص) در رابطه با سوگند دروغ می فرماید: کسیکه به خدا قسم می خورد پس به اندازه پر پشه

ای در آن دروغ وارد کند نقطه سیاهی در قلبش پیدا می شود که تا روز قیامت می ماند.

پیامبر (ص) فرمود: هر گاه مؤمن بی عذر دروغ گوید هفتاد هزار فرشته به او لعنت نمایند و چون از

قبر در آید بدبو بود و بوی او بعرش رسد و حمله عرش او را لعنت کنند.

حضرت عیسی (ع) فرمود: کسیکه دروغش زیاد شد نورش می رود.

امام ششم فرمود: بدرستی که دروغگو دروغ می گوید پس بخاطر آن خداوند او را از نماز شب

محروم می کند و هر گاه از نماز شب محروم شد رزق حلال بر او حرام می شود.

علی (ع) فرمود: راستی امانت و دروغ خیانت است.

شاعر گوید:

چه از شرک بگذشت کمتر گناه

میان کبایر دروغ است آه

مگر دان زبانت بگرد دروغ

که باشد رخت درد و گیتی سیاه

پیامبر (ص) فرمود: هر گاه مؤمنی بی عذر و دروغ گوید هفتاد هزار فرشته او را لعنت نمایند و چون

از قبر بیرون آید بدبو بود و بسوی او بعرش رسد و حاملان عرش او را لعنت کنند.

نکوهش و حسادت:

حسادت آفتی است که اگر به کسی برسد او را از درون سوزانده و سپس نابود می کند و حسد به کسی گویند که از پیشرفت و ترقی دیگران احساس ناراحتی نموده و آرزو می کند که دیگران پیشرفت نداشته و اگر خداوند به کسی نعمتی عنایت کرده آن نعمت از او گرفته شود.

قرآن می فرماید:

((ام يحسدون الناس على ما اتيهم الله من فضله))

آیا حسادت می ورزند به مردم برای آنچه که خدا از فضلش به آنان کرامت کرده.

که در آیه قبل این اشخاص را مورد لعن قرار داد.

((اولئك الذين لعنهم الله))

آنانند (حسودان) که خداوند آنها را لعن نموده است.

در احادیث به زبانهای مختلف از حسادت مذمت شده مثل اینکه از علی (ع) نقل شده که فرمود:

((الحسد يذيب الجسد))

حسد بدن را آب می کند.

((الحسد يفنى الجسد))

حسد بدن را از بین می برد.

((الحسود داوم السقم))

حسود همیشه بیمار است.

((الحسود ابدا عليل))

حسود همیشه بی چاره و ناتوان است.

امام صادق (ع) فرمود: خداوند به آدم و حی می کرد که اسم اعظم و وصیت نبوت را به هابیل اختصاص دهد. قابیل که برادر بزرگتر بود پس از اطلاع خشمگین شده اعتراض کرد و گفت من

بزرگترم و برای چنان موقعیتی سزاوارتر می باشم . خداوند به آدم وحی کرد برای اینکه کشف واقع شود و امتیاز هر کدام آشکار گردد بگو قربانی بنمایند از هر کدام قبول شد او صاحب این امتیاز است. و در آن زمان رسم بود هر که قربانی می کرد وقتی مورد قبول واقع می شد که آتش آسمان قربانین را فرا گیرد. قرآن در این باره می فرماید: ای پیامبر ما حکایت دو فرزند آدم را برای آنها بخوان هنگامیکه هر یک از آندو قربانی کردند و از یکی قبول شد و از دیگری مقبول واقع نگشت. هابیل گوسفند دار بود. گوسفندی فربه از میان گله خود جدا نموده برای قربانی به محل معینی آورد. ولی قابیل که کشاورز بود یک دسته از گندمهای بی ازدش که دانه های لاغر داشت برداشته به قربانگاه آورد. در این هنگام شراره ای از آسمان فرود آمده و قربانی هابیل را فرا گرفت معلوم شد که خداوند قربانین او را قبول کرده از این جهت قابیل بر برادر خود حسد ورزید و زمینه کشتن او را فراهم کرد. وسوسه شیطان نیز بیشتر او را تهییج نمود زیرا به او گفت این قبول شدن قربانی فعلا مهم نیست چون اختلاف بین تو و برادرت می باشد اما در آینده کهنسالهایتان زیاد گردید همین باعث افتخار اولاد هابیل بر فرزندان تو خواهد شد.

روزی قابیل گریبان برادر خود گرفت و به وسیله سنگی او را کشت پس از کشتن سرگردان شد که با بدن برادر خود چه معامله ای کند . در این هنگام دو کلاغ را مشاهده کرد که با یکدیگر در جنگند. یکی از آندو دیگری را کشت و با چنگال خود زمین را حفر نمود لاشه کلاغ را در آنجا پنهان کرد در قرآن نیز آمده است که (قابیل با خود گفت: وای بر من آیا از کلاغی کمترم که بدن برادرم را بپوشانم. پس از انجام این عمل پشیمان شد.) شیطان نیز اولین کاشانه بت پرستی را در زمین از این روز بنا نهاده پیش قابیل آمده گفت می دانی چرا قربانیت قبول نشد جواب داد نه گفت چون آتش را تعظیم نمی کنی اگر بخواهی بعد از این قربانیهایت قبول شود باید خانه ای را مخصوص آتش پرستی قراردهی و آنرا عبادت کنی. قابیل اول کسی بود که آتش پرستی را قبول کرد. و این همه نتیجه حسادت بود.

روزی پیامبر اسلام(ص) فرمود: توجه داشته باشید که براستی روی آورده بسوی شما درد و مرضیکه امتهای پیشین را فرا گرفته بود و آن حسد است. موی بدن را نم زداید ولی زداینده و نابود کننده دین است . انسان در صورتی از بلا ی حسد در امان است که دست و زبان خود را نگه دارد و طعنه بر برادر خود نزنند و سخن چینی درباره اش نکند.

امام صادق(ع) به ابن جعفر فرزند نعمان احوال فرمود: دشمن تر از همه شما نزد من بزرگ منش هایی هستند که سخن چین و حسد ورزند نسبت به برادرانشان. نه آنها از منند و نه من از آنهایم سپس فرمود به خدا قسم هرگاه یکی از شما به اندازه روی زمین طلا در راه خدا بدهد بعد از آنکه نسبت به مؤمنی حسد ببرد بوسیله همان طلاها پوست بدنش را در جهنم می سوزاند.

نمونه هایی از کيفر حسود:

آورده اند مردی از ياديه نشينان پيش معتصم خليفه عباسی قرب و منزلت زيادی يافت بطوری که بدون اجازه وارد حرمرای او می شد. مرد بدوی هميشه اين حرف را می زد نیکو کار را پاداش بده و کسیکه کار بد کرد، کردار زشتش او را کيفر می دهد. خليفه وزیری داشت حسود که از پيشرفت اين مرد دربار گاه او رنج می برد. با خود گفت: اگر بزودی دفع او را ننمايم کم کم چنان در خليفه نفوذ خواهد کرد که مرا نيز از وزارت بر کنار کند. برای از بين بردنش حيله ای انديشيد به او اظهار محبت و علاقه زيادی کرد و بسيار گرم گرفت تا اينکه يک روز او را جهت صرف غذا بمنزل خود دعوت نمود. غذای مطبوعی تهيه کرده در آن طعام سير فراوانی ريخت وقتی عرب بدوی بمقدار کافی خورد و دست از غذا کشيد وزير گفت مواظب باش پيش خليفه می روی بوی سير دهانت او را اذيت نکند زيرا خليفه از بوی آن بدش می آيد و ناراحت می شود از طرف ديگر قبل از رفتن بدوی را که اين مقدار مورد لطف قرار داده اين به مردم می گويد خليفه گند دهان دارد و من از بوی دهان او نزديک است هلاک شوم. بدوی پس از ساعتی وارد شد در حالی که دست خود را جلوی دهان گرفته بود در جای خويش نشست تا بدوی سير به مشام معتصم نرسد. خليفه اين وضع را که مشاهد کرد يقين نمود و زير راست می گويد. نامه ای نوشت و بدست عرب داد و او را امر کرد نامه را به شخص معينی برساند. در آن نامه نوشته بود که آن شخص آورنده اش را گردن بزند. وقتی مرد بدوی بيرون آمد اتفاقاً با وزير روبرو شد. همينکه او را با نامه مشاهده نمود خيالکرد معتصم برايش جايزه ای مقرر نموده پس با ملاطفت و مهربانی در خواست کرد برای وصول وجه مقرر خود را بزرگوار و آنچه خليفه تعيين کرده به دو هزار دينار نقد صلح نمايد. عرب پذيرفت نامه را بوزير سپرد و پول را گرفت وزير نامه را به شخصی که بايد برساند داد فرمان خليفه نيز درباره اش انجام شد. پس ا چند روز معتصم از حال وزير آگاه شد گفتند: بنا به دستور شما او را کشتند از مرد عرب جستجو کرد گفتند در شهر است او را خواست و داستان تصادفش را با وزير پرسيد بدوی جريان در خواست وزير وجه جواله را به عرض رسانيد معتصم فت تو نگفته ای دهان خليفه بوی بد می دهد عرضکرد چیزی که من نفهميده و نمی دانم چگونه می گويم. معتصم سؤال کرد چرا دهانت را در فلان روز پيش من گرفته بودی جوابداد وزير مرا دعوت کرده بود و غذائی مخلوط با سير بمن خورائيد و گفت خليفه از بوی سير بسيار ناراحت می شود از اين رو من دهانم را گرفته بودم معتصم گفت: خداوند حسد را نابود کند که اول حسود را از بين می برد.

بزرگان گفته اند: حسد شريست از شعله های آتش که ابليس عليه اللعنه از آن مخلوق شده لا جرم خاصيت اصل خود دارد و اندک و بسيار او مؤثر است... نينی که دائم حسود از راحت ديگران در رنج

باشد و ا شادی دیگران در غم و هر کجا کسی پای نشاط بر زمین نهاد او دست حسرت بر سر زدن گیرد
و بی سببی بر همه کس خشمگین باشد چنانکه حضرت علی (ع) می فرماید که :
(الحسد مغتاط علی من لا ذنب له))

حسود خشمگین است بر کسی که به او ظلمی نکرده.
توانم آنکه نیازم اندرون کس

حسود را چه کنم کوز خود برنج درست

بمیر تا برهی ای حسود کاین رنجیست

که از مشقت آن جز بمرگ نتوان رسد

حسد رنجیست سوزنده کزو آتش بجان افتد

چه جایی جان که از حساد آتش در جهان افتد

مرنجان ای عزیز من ز سودای حسودان دل

که تو سودی بدست آری و ایشانرا زیان افتد

مهمترین خصوصیت حسادت این است که در میان همه طبقات بوده و هر شخص با هر شغلی می
تواند دارای این صفت رذیله باشد مثلاً از دو نفر کارمند یک اداره گرفته که بر سر رسیدن به ریاست و
یا رتبه و درجه نسبت به همدیگر شاید حسادت بورزند تا دو نفر مسئول گدا نسبت به همدیگر حسادت
می ورزند و در فکر کوچک کردن و جلوگیری از پیشرفت همدیگر باشند لذا باید به دستورات اسلام
در زمینه جلوگیری از ریشه دار شدن حسادت عمل کرد. در این باره روایتی از رسول خدا (ص) است که
فرمود: خدای عزوجل به موسی بن عمران (ع) فرمود: ای پس عمران بر آنچه از فضل خود بمردم داده
ام حسد مبر و چشمت را دنبال آن در از مکن و دلت را پی آن مبر زیرا حسد برنده از نعمت من
ناراحت است و از تقسیم که میان بند گانم کرده ام جلوگیری است و کسیکه چنین باشد من از او نیستم
و او از من نیست.

نمونه ای دیگر از کیفر حسود:

آورده اند که در زمان خواجه نصیر طوسی چون هلاکو خان خواجه را وزیر خود نمود در میان
درباریان هلاکو خان فقط خواجه نصیر شیعه بود لذا وزرای سنی که نسبت به وی حسادت می ورزیدند
تصمیم گرفتند خواجه را از بین ببرند لذا منتظر فرصت بودند تا اینکه مادر هلاکو خان آمدند و گفتند
چون مادر شما از دنیا رفته و طبق اعتقاد شیعه شب اول قبر نکیر و منکر از او سؤال و جواب می نمایند
شاید ما در شما نتواند به سؤال و جواب می نمایند شاید ما در شما نتواند به سؤالات جواب دهد لذا

دچار عذاب خواهد شد هلاکو خان گفت پس چه باید کرد گفتند چون خواهی از نظر بیان بسیار سخنگو و حاضر جواب است لذا او را با مادران دفن نمائید تا او بجای مادران جواب داده و مادران دچار عذاب نشود. هلاکو خان این پیشنهاد را قبول کرده و خواهی را احضار کرد و این مطلب را با او در میان گذاشت خواهی نصیر با زیرکی جواب داد که من حرفی ندارم و حاضر هستم این عمل را انجام دهم ولی نمی دانید که شما هم بالاخره خواهی مرد و نکیر و منکر سراغ شما خواهند آمد لذا مرا برای خود نگه دارید و یکی از همین وزرای سنی را با مادران دفن کنید و همین کفایت خواهد کرد پس هلاکو خان دستور داد که از سر دسته آنها را با مادرش دفن نمودند و حسادت آنها به خودشان برگشت.

امام صادق (ع) فرمود: حسد ایمان را می خورد چنانکه آتش هیزم را می خورد.

نتیجه شوم حسادت:

آورده اند که شخصی همسایه ای داشت و به همسایه اش بسیار حسادت می ورزید مخصوصا اگر پیشرفت و ترقی برای همسایه حاصل می شد آتش حسادت این شخص شعله ورتر می گردید تا اینکه از طرف حاکم شهر پست مهمی به این همسایه واگذار گردید که باعث غم و اندوه بیشتر این شخص حسود گردید تا اینکه طاقت نیاورده و غلام خود را احضار کرد و به او گفت باید کاری که می گویم انجام دهی تا هم آزاد گردی و هم پاداش خوبی برای تو در نظر می گیرم. غلام گفت تو ارباب و آقای من هستی و هر چه بگوئی به دیده منت انجام می دهم. ارباب گفت این همسایه ما اخیرا پست مهمی گرفته و من نمی توانم ترقی و ریاست او را ببینم لذا تو باید مرا بکشی و جسد مرا بر بالای پشت بام خانه او بیندازی تا او را دستگیر کرده و حداقل مدتی را در زندان باشد تا من کمی دلم خنک شود. غلام گفت این چه عملی است که من باید انجام بدهم و این کمال حماقت است که خود را در راه حسادت بکشتن بدهی و بعلاوه بعد از مردن دیگر برای شما سودی ندارد که او در زندان باشد یا نباشد اما این شخص حسود بر دستور خود اصرار ورزیده و غلام نیز ناچار ارباب خود را کشته و جسد او را بالای پشت بام همسایه انداخت و مأمورین شهر نیز شخص همسایه را به جرم قتل دستگیر کرده و زندانی نمودند ولی غلام نزد قاضی رفته و کل ماجرا را برای او تعریف نمود و قاضی نیز حکم به آزادی غلام و شخص همسایه نمود.

نکوهش بخل:

بخل به معنای دست بسته بودن و دم تمایل به استفاده رساندن به برادران و خواهران خود از فضل و نعمت های الهی است که به او داده شده نمی بخشد و دوست ندارد کسی از ثروت او چیزی بدست آورد و این بخاطر دلبستگی سخت و محکم به مادیات است که در او بصورت بخل جلوه می نماید. قرآن می فرماید:

((و لا يحسبن الذين يبخلون بما اناهم الله من فضله هو خيرا لهم بل هو شر لهم سيطوقون ما بخلوا به يوم القيمة والله ميراث السموات والارض والله بما تعملون خبير))
گمان نکنند آنانیکه نسبت به آنچه خداوند به آنان از فضلش داد.

بخل می ورزند برایشان این بخیل بودن خیر است بلکه خیر نیست و این شر است برای آنانکه آنچه بخل نموده اند روز قیامت برگردنشان آویخته می شود و برای خداست میراث آسمانها و زمین و خدا به آنچه می کنید آگاه است.

پیامبر (ع) بارها فرمود:

((الهم انی اعوذبک من البخل))

خدایا از بخل به تو پناه می برم.

و فرمود: در دل مؤمن دو خصلت جمع نشود: بخل ، بدخلقی .

و فرمود: نزد خداوند بخیل از ظالم بدتر بود و خدا قسم خورده که به عظمت و جلالتم بخیل را وارد بهشت ننمایم.

شاعر گوید:

بخور ، بپوش ، ببخش و بدانکه حاصل عمر

خرد ندانست کس کوبه دیگری بگذاشت

آورده اند : در اصفهان مردی بود مالدار ولی بخیل که دست کسی به غذای او نرسیده و شامه روزگار بوی شوربای او نشنیده مصداق این شعر:

از بخیلی که هست امساکش

گربرند دست نا پاکش

نیست ممکن که نیم قطره خون

آید از دست ممسکش بیرون

سه پسر داشت چون موقع مرگش رسید خواست امتحان کند کدامیک از پسرانش از جهت بخل از خودش بخیل تر هستند جانشین خود سازد پس پسر بزرگ خود را خواسته گفت تو نان چگونه خوری گفت نان با پنیر خورم گفت برو که بدبختی و تو را از دولت بهره نیست و پس دوم را طلبید و گفت نان چگونه خوری گفت نان به پنیر می مالم و می خورم گفت تو نیز بدبختی و از ساعات حظی نداری پسر سوم را خواست و گفت نان چگونه خوری گفت من پنیر را در خیال گذرانیده نان را با پنیر خیالی می خورم . گفت تو پسر منی پس کلید اموال خود را به او داد.

سخن حضرت یحیی (ع):

نقلست که حضرت یحیی (ع) شیطانرا بصورت اصلیش دید گفت ای ابلیس مرا خبر ده که کدام صنف از مردمان را دوست می داری و کدام صیف را دشمن گفت: دوستان من کس نزد من مؤمن بخیست و دشمن ترین کس نزد من فاسق سخاوتمند . یحیی (ع) گفت: این چیست که می گوئی گفت زیرا بخیل بخلش (برای گمراهی) کافی باشد و خداوند به سخاوت سخاوتمند و نظر افکند و او را بیامرزد و بدی قباح فسق را به او نگیرد.

پیامبر (ص) فرمود:

((اتقوا الشح فانه اهلك من كان قبلکم))

از بخل پرهیزید زیرا بخل اقوام گذشته را نابود نمود.

آورده اند: پادشاهی که به کمال سخاوت بود روزی با یکی از درباریان خود صحبت می کرد و به او گفت مرا آرزوی آنستکه هزار هزار درهم بیک نفر ببهشم او گفت این مقدار بسیار است و برای یک نفر زیاد است گفت اگر نصف دهم چطور است گفت این مقدار نیز زیاد است پادشاه گفت ای بدبخت من می خواستم این بخشش را به تو نمایم خود را محروم نموده و مرا از سخاوت بازداشتی .

مرد هر چند در هنر کوشد

بخل او جمله را فرو پوشد

از لثیمان تیره دل بگذیز

در کریمان پاک دین آویز

بدترین مرگها:

روزی پیامبر اسلام (ص) گرد خانه کعله طواف می نمود . مردی را دید دست بر پرده آویخته می گوید: خدایا تو را به عظمت این خانه سوگند می دهم که گناهم را بیمارزی آنجناب فرمود گناهت چیست و عرضکرد بزرگتر از آنستکه شرح دهم پرسید گناه تو بزرگتر است یا زمینها جوابداد گناه من بزرگتر است. سؤال کرد گناه تو بزرگتر از کوه ها است پاسخ داد آری فرمود از دنیا ها بزرگتر است گفت بلی پرسید گناهت بزرگتر است یا آسمانها عرضکرد گناه من فرمود از عرش نیز بزرگتر است جوابداد آری پرسید گناه تو بزرگتر است یا خدا عرضکرد خدا ، از تفصیل گناهایش جويا شد گفت یا رسول الله من مردی ثروتمندم هر گاه مستمندی یه من مراجعه می کند به اندازه ای ناراحت می شوم مثل اینکه کسی با آتش گداخته به من روی آورده پس پیامبر (ص) فرمود دور شو از من که با آتش خود مرا نسوزانی به آن خدائیکه مرا برای خدایت برانگیخته اگر بین رکن و مقام دو هزار سال نماز بخوانی و آنقدر گریه کنی که از اشک چشمت جویها جاری شود و درختها آبیاری گردد در صورتیکه با بخل و لثامت بمیری خداوند تو را با سر در آتش خواهد انداخت . و ای بر تو مگر نمی دانی خدا در قرآن فرمود:

((و من یبخل فانما یبخل عن نفسه))

هر کس بخل ورزد از استفاده مالش نسبت به خود جلو گیری کرده است.

بخیلتر از بخیل (داستان):

بخیلی کوفی شنید در بصره مرد بخیلیست که در این صفت کامل است. بطرف بصره رفت تا با مصاحبتی اندازه بخلش را بیازماید. پس از ملاقات گفت من از راه دور به آرزوی همنشینی آمده ام تا شما که در این صفت مشهوری مرا چیزی بیاموزی گفت چون رنج سفر برده ای و از راه دور آمده ای اینک بر ما لازم است تو را میهمانی کنیم. فعلا میل به چه غذایی داری تا تهیه کنم. مرد کوفی گفت مدتها است که آرزوی پنیر تازه دارم اگر فراهم شود بد نیست که خیلی مشتاقم.

بصری ظرفی برداشته بیار آمدی برای میهمان تازه وارد پنیر تهیه کند بدکان پنیر فروش مراجعه کرده گفت از کوفه میهمان عزیزی وارده شده و پنیر تازه خواسته مایلیم یک درهم پنیر تازه خوب بدهی دکاندار گفت پنیری بدهم که مانند سر شیر باشد. بخیل با خود اندیشید که پس سرشیر بهتر از پنیر است جوانمردی آن است که بهتر را برای میهمان تهیه کنم. از دکان پنیر فروش خارج شده به سر شیر فروش مراجعه نمود از او نیز سرشیر خوب درخواست نمود. دکاندار گفت سرشیری برایت بیاورم که صافتر از روغن زیتون باشد. باز گفت معلوم می شود روغن زیتون بهتر از سرشیر است به روغن فروش مراجعه نموده و درخواست روغن خوب کرد. فروشنده گفت روغن صافتر از اب زلال دارم .

بخیل گفت اینطور که معلوم می شود آب زلال بهتر از روغن زیتون است از روغن فروش جدا شده و گفت در خانه آب زلال خودم دارم. به منزل برگشته ظرف را پر از آب زلال نموده پیش مهمان نهاد گفت تمام بازار بصره را گشتم بهتر از آب زلال چیزی نیافتم. داستان را از اول تا آخر شرح داد. کوفی دست بخیل بصری را بوسیدخ گفت گواهی می دهم که تو در این فن از من استادتری . پیامبر (ص) فرمود: بخیل از خدا مردم و بخشش دور بوده و به جهنم نزدیک است و بدترین دردها بخل است.

بخل موجب از دست دادن نعمت است:

آورده اند که بخیلی روزی با اهل و عیالش طعام می خورد. سائلی به درب منزل آمده تقاضای کمک کرد ولی همینکه زن خواست چیزی به فقیر بدهد شوهر عصبانی شد و کارشان به طلاق کشید. تا اینکه زن پس از مدتی ازدواج کرده و با شوهر دومش زندگی می کرد . روزی با شوهرش بر سر سفره نشسته بود که فقیری درب خانه آمده و تقاضای کمک کرد . شوهر گفت آنچه از طعام مانده بردار و به او بده وقتی زن طعام را به دم درب خانه برد و به فقیر داد ناگهان متوجه شد این فقیر شوهر سابقش است پس فریاد زن بلند شد شوهر او آمده و گفت چه شد گفت این فقیر شوهر اولم است که مال بسیاری داشت ولی به سبب بخل مالش تلف شد و زندگیش از هم پاشید.



ضرب المثل است که یک آدم بخیلی بود که یک شب خدا به او گاوی داد و فردای آن شب هم به همسایه او یک گوساله آدم بخیل وقتی که خبردار شد به درگاه خدا نالید و گفت : خداوندانه می خواهم این گاو را به من بدهی و نه آن گوساله را به همسایه ام. پیامبر (ص) فرمود: از بخل پرهیزید زیرا که بخل پیشینیان را هلاک کرد و آنها را وادار کرد که بخون یکدیگر بیالایند و محارم خویش را حلال شمارند.

بخش سوم:

ترجمه دعای مکارم

الاخلاق امام سجاده (ع)

خدایا رحمت فرست بر محمد و آل محمد و مقام ایمان مرا به حد کامل ترین آن برسان و یقینم را برترین مقام یقین قرار بده (که از مقام علم یقین به مقام حق یقین برسم) و علمم را نیکوترین اعمال مقرر فرما و به لطف و کرمیت نیت (خیرم) را وافر و مقام یقینم را صحیح (ثابت کامل) بدار و به قدرت (کامله خود) هر عمل فاسدی از من سر زده اصلاح فرما. پروردگارا بر محمد و آل او درود فرست و اموری که اهتمام به آنها مرا (به دنیا) مشغول می سازد کفایت فرما و در مقابل مرا به کاری که فردای قیامت از من خواستاری مشغول دار و در ایام عمرم فراغت بخش تا بکاری که برای آن مرا آفریده ای پردازم و مرا از خلق بی نیاز گردان و رزق وسیع عطا فرما و مرا عزت بخش و به فکر (و اندیشه بی نتیجه) و به مرض تکبر و خود پسندی مبتلا مگردان و به عبادت خالص خود مشغولم دار و عبادتم را به عجب و غرور باطل مساز و به دستم کارهای خیر برای مردم جاری ساز و کار خیر را بواسطه منت (گذاشتن من) ضایع و نابود مگردان و مرا عالیتین اخلاق کرامت فرما و از فخر و مباهات نیز محفوظم دار و پروردگارا بر محمد و آل او درود فرست و به هر درجه ای که مرا نزد خلق رفعت و بلندی عطا می کنی به همان درجه مرا نزد خودم پست و ذلیل گردان (تا مایه غرور و تکبر من نمی شود) و به هر عزت که در ظاهر به من عطا فرمودی همانقدر ذلت و حقارت به باطن ذاتم کرم فرما (که خودبین و مغرور به عزت ظاهری نگردم) خدایا درود فرست بر محمد و آل او و مرا به هدایت شایسته بهره مند ساز که هرگز به هیچ چیز دیگر مبدل نشوم به طریقه حق و حقیقتی رهبری کن که ابدا از آن

طریقه تخطی و لغزش نکنم و نیت خیر بار شد (و یقین کامل) عطا کن که در آن هرگز شک راه ندهم
 و مرا عمر طویل ده مادامی که عمرم در راه طاعت صرف شود پس هرگاه عمرم چراگاه شیطان گردد
 آن زمان مرا قبض روح نما پیش از آنکه خشم تو بر من سبقت گیرد و غضبت بر من محکم شود خدایا
 بر من هیچ صفت ناپسندی باقی نگذار جز آنکه اصلاح فرمایی و هیچ عیب و نقص که مستوجب
 سرزنش و ملامت شوم مگر آنکه نیکو سازی و کامل گردانی و هیچ صفت و خصلت ناقص و ناتمام
 در من نماند جز آنکه به حد و کمال رسانی پروردگارا درود فرست بر محمد و آل محمد و عداوت
 دشمنان را با من به مهر و محبت و حسد ستمکاران را به لطف و مودت مبدل ساز و بدگمانی صالحان
 را در حق من به حسن ظن و اطمینان خاطر بدل فرما دشمنی نزدیکان را با من بدوستی و عاق و آزار
 ارحام را به نیکی و احسان مبدل گردان و خذلان و بی اعتنائی خویشانم را به نصرت و یاری عوض فرما
 و محبت ظاهری اهل مکر را با من به محبت حقیقی مبدل فرما و انکار معاشرت با من را به حسن رفتار و
 تلخی ترس از ظالمان را به شیرینی امن و امان مبدل فرما پروردگارا درود فرست بر محمد و آل او و هر
 که در حق ظلم و ستم کرد مرا بر او دست قدرت و نیروی انتقام عطا فرما و زبان مرا با دشمن گویا
 گردان و هر که با من عناد و لجاج کند مرا بر او پیروز گردان و هر که با من مکر و خدعه کند تو مکاری
 که بر او غالب شوم به من عطا فرما و هر که با من به قهر و غلبه برخیزد مرا بر او قدرت بخش و بر آنکه
 عیب جوئی و نکوهش مرا کند بر ابطال کلامش قادر ساز و از تهدید و توعید مردم سلامت بدار و مرا
 به اطاعت و پیروی کسیکه به راه سداد و صلاح خواند و طریق هدایت نشان دهد موفق ساز
 پروردگارا درود فرست بر محمد و آل او و مرا تأیید کن که با هر کس که با من غش و خیانت کند در
 عوض با او مهربانی و راستی کنم و هر کس از من دوری کند به نیکوئی تلافی کنم و به هر کس که
 مرا محروم (از احسان کرده) بذل عطا کرده و با هر کس از من قطع پیوند و ترک دوستی کند در
 مقابل با او به پیوندم و به محبت پردازم و هر کس مرا غیبت و بدگوئی کند در مقابل به ذکر خیرش یاد
 کنم و توفیق عطا کن که در مقابل نیکوئی (خلق و خالق) سپاسگزاری و از بدی (خلق) چشم پوشی
 کنم. پروردگارا درود فرست بر محمد و آلش و مرا به زیب و زیور صالحان بیارای و به جامه زینت
 اهل تقوی بپوشان که بساط داد و عدل را بگسترانم و خشم خود را فرو نشانم و آتش فتنه را خاموش
 سازم و تفرقه امت را جمع و اختلاف بین مسلمین را اصلاح گردانم و نیکو کاری را فاش و اعمال
 زشت خلق را مستور سازم و با خلق خوش رفتار و آسان گیر و متواضع و خوش سیرت و بی تکبر و
 نیکو خلق باشم و به هر فضل و کمال سبقت گیرم، زیادی مال دنیا را به مستحقان ایثار و اعطا کنم و به
 غیر مستحق عطا ننموده و ملامت و سرزنش مردم نکنم و سخن به حق و حقیقت گویم هر چند سخت
 و مشکل باشد و مردم کمتر پذیرند و عمل خیرم را هر چند در قول و فعلم بسیار باشد اندک و ناچیز
 در نظر شمارم و باز این اوصاف مرا تکمیل فرما به دوام طاعت خود و ملازمت با جماعت مسلمین و

دوری از اهل بدعت و اهل آزار مخترع (مدعیان باطل و دین تراشان جاهل) پروردگارا درود فرست بر محمد و آل او وسیعترین رزق خود را بر من مقرر بدار هنگامی که پیری بر من روی آرد و قوی ترین نیرو به من عطا فرما هنگامی که به رنج و زحمت در افتم و مرا به کسالت و مسامحه در عبادت مبتلا مگردان و نیز به نابینائی (گمراهی) از طریق خود و به تعرض بر خلاف دوستی خود مبتلا مساز و هرگز مرا با آنان که از درگاه تو دور شدند معاشر مساز و هرگز مرا با آنان که به درگاهت روی آورده اند دور مگردان پروردگارا بر من مقرر فرما که هنگام ضرورت (و بیچارگی) تنها به تو متوجه شوم و وقت حاجت و نیازمندی از تو حاجت خواهم و هنگام فقر و پریشانی بدرگاه تو تضرع و زاری کنم و مرا هنگام اضطراب به اعانت خواستن از غیر ذات اقدس خویش امتحان مکن و به خضوع و ذلت سؤال از درگاه غیر خود وقت فقر و درماندگی مبتلا مگردان و هنگام ترس و هراس نزد غیر خود زارو نالان مساز که اینها مرا مستوجب خذلان و قهر و اعراض تو منع از لطف و احسانت خواهد ساخت ای مهربانترین مهربانان عالم. پروردگارا آنچه شیطان به قلب من القاء می کند که تمناها و پندارهای باطل و حسد بر خلق است تو بدل گردان به تذکر عظمت و تفکر در قدرت تو و فکر و تدبیر بر علیه دشمنان تو. و آنچه که خواهد بر زبانم جاری شود از فحش و لغو بدگوئی و ریختن آبروی مردم و یا شهادت دادن به باطل و غیبت از مؤمن غایب یا بدگوئی به مؤمن حاضر یا مانند اینگونه معاصی همه را تو بدل گردان به ذکر حمد و ثنای تو و استغراق در ستایش حضرتت و گرویدن بر مجد و عظمت و شکر و سپاس نعمت و اعتراف به احسان و شمار نعم بی پایانت. پروردگارا درود فرست بر محمد و آل او و از تو درخواست می کنم که به من هرگز از خلق ظلم و ستمی نرسد در صورتی که تو قادر بر دفع آن ظلمی و نیز من در حق احدی ظلم نکنم در صورتی که تو قادری که مرا از ظلم کردن نگهداری و ابدا به راه گمراهی نروم با آنکه تو توانائی که مرا هدایت فرمائی و هرگز محتاج به خلق نشوم با وجود آنکه وسعت و برکت از جانب توست. و هرگز طعیان نکنم با آنکه همه دارائی من از توست ای خدای من بسوی مغفرت و آمرزش تو وارد شدم و به درگاه عفو عزم کردم و به درگذشت و بخشش تو مشتاقانه شتافتم و به فضل و کرم تو (نا منتهای) تو وثوق و اطمینان یافتم و با من چیزی که مستوجب آمرزش تو شوم نیست و در اعمالم کاری که به آن مستحق بخشایش تو گردم وجود ندارد و برای نجات من بعد از آنکه بر بدکاری نفس خود حکم قطعی کردم (و به زشتی اعمالم اعتراف نمودم) ابدا دست آویزی جز فضل و رحمت تو (نا منتهای) تو نخواهد بود پس درود فرست بر محمد و آل او و در حق من کرم و تفضل فرما ای خدای من و زبانم را به هدایت گویا ساز و بقلبم خدا ترس و تقوی را الهام کن و به آن عملی که نیکو و پاکیزه تر است موفق بدار و مرا بکاری که رضا و خشنودی تو در آن بیشتر است برگمار پروردگارا مرا به نیکوترین راه (که عدل و راستی است) ببر و در مرگ و زندگانی بر آئین خود (که دین اسلام و توحید است) بدار خدایا درود فرست

بر محمد و آل او و مرا به میانه روی بهره مند ساز و از اهل ثواب و اصلاح و از راهنمایان طریق رشد و هدایت و از بندگان شایسته خود قرار بده و در روز قیامت و معاد فوز و سعادت نصیبم فرما و در فراخ راه (دین حق و شرع اسلام از فریب شیطان) سلامت بدار پروردگارا برای آنکه نفسم همه کارش خالص برای تو شود آنچه از صفات و اعمال نفس ناشایسته است محو و نابود ساز و آنچه شایسته است باقی گذارد (تا هیچگاه براه هوی و هوس نرود) و همیشه با خلوص براه رضای تو شتابد. که نفس من را تا تو نگه نداری و محافظتش نکنی (و باطل لذات است). پروردگارا تو ساز و برگ منی هر گاه محزون باشم و پناه تو جایگاه آسایش من است هنگامی که (از هردر) محروم شوم و استعانت و زاریم بدرگاه توسل وقتی که کار من سخت شود که ای خدا هر چه از من فوت و فاسد و نابود شود نزد تو عوض آن و بهترش و نیکویش خواهد بود و در هر چه تو دگرگون کنی تغییری (از روی حکمت است). پس ای خدا پیش از آنکه گمراه شوم ارشادم به راه حق فرما (به لطف و کرم) از زحمت تحکم و شفقت بندگان (در طلب روزی) کفایت فرما و از هول روز معاد (و سختی رضایت) ایمنی بخش و ارشاد نیکو در حقم عطا فرما. پروردگارا درود فرست بر محمد و آل او و به لطف و عنایت از من دفاع فرما و به من نعمت و قوت بخش و به کرم مرا شایسته و صالح گردان و امراض (جسم و جانم) را به توجه کاملتر دوا و شفا عنایت کن و در مقام بلند در سایه رحمت خود بدار و لباس رضا و خوشنودیت را در من پیوشان و هنگامی که امور (عالم در گمراهی و هدایت) مشتبه شود مرا به نیکو ترین طریق هدایت موفق بساز و چون اعمال من تشابه (در اخلاص آن تردید است) گردد به پاکیزه ترین عملم مؤید فرما و چون ملت ما با هم به اختلاف برخیزند مرا به آنچه بهترین راه رضای توسل موفق گردان. پروردگارا درود فرست بر محمد و آل او و بر سر من تاج کفایت و لیاقت بنه و به حسن دوستی با تو نام گذار و طریق صدق و هدایت به بخش و مرا به وسعت و ثروت مفتون نگردان (و امتحان سخت مکن) و به کرم مرا زندگانی خوش عطا فرما و به رنج و تعب شدید در زندگی میفکن. و دعا (و عرض حاجاتم) رد مکن که ای خدا من برای تو ضدی قائل نشدم و با تو شریک و مانندی قرار ندادم. پروردگارا درود فرست بر محمد و آل او و مرا از اسراف مال بازدار و روزیم را از تلف (و تبذیر) محفوظ گردان و دارائیم را ببرکت و افر ساز و در آنچه انفاق و احسان به خلق می کنم براه حق و ثواب هدایت فرما.

پروردگارا درود فرست بر محمد و آل او و مرا بدون مشقت و زحمت اکتساب و از آنجا که گمان نیم برم روزی عطا فرما تا به اشتغال بکسب روزی از راه عبادت باز نمانم و بارنج و تعب های طلب رزق را به دوش نکشم.

پروردگارا پس تو به قدرت کامله خود آنچه را من بکوشش و طلب می خواهم به من (بدون رنج طلب) عطا فرما و از آنچه ترس و بیم دارم مرا به عزت خود پناه ده پروردگارا درود فرست بر محمد و

آل او و آبروی مرا به واسطه وسعت و دارائی (با سخاوت) محفوظ دار و جاه و مقامم را بواسطه تنگدستی خوار و مبتذل مساز تا در اثر تهی دستی از خلق که روزی خوار تواند طلب روزی و از مردم شریر تقاضای عطا کنم آنوقت مبتلا شوم به ستایش آنکه به من چیزی عطا کرده و به مذمت آنکه مرا از عطا منع نموده در صورتی که تو بدون آنها صاحب منع و اعطائی پروردگارا درود فرست بر محمد و آل محمد و مرا صحت و سلامت در راه عبادت نصیب فرما و فراغت و آسایش در عین زهد و عملی که با عمل مقرون باشد و ورع و پارسائی در عدم توجه به امور دنیوی عطا فرما.

پروردگارا خاتمه عمرم را به عفو و بخششت مقرر فرما و امیدی بی حد که برحمت (نا منتهای) تو دارم محقق ساز و مرا با آن امیدم نائل گردان و راه وصول مرا به مقام رضا و خشنودی خود سهل و آسان گردان و در همه احوال عمل مرا نیکو و شایسته ساز. پروردگارا درود فرست بر محمد و آل محمد و در اوقات غفلت مرا به یاد خود آگاه و متذکر ساز و مرا براه طاعت خود هنگام مهلت عمر موفق بدار و برای محبت و دوستی خود را هم را آسان ساز تا به محبت خود خیر دنیا و آخرتم را به حد کمال رسانی پروردگارا رحمت و درود فرست بر محمد و آل او مانند بهترین درود و رحمتی که بر خلق پیش از او فرستاده ای از اول تا آخر آنها و نیز آنچه رحمت به خلق بعد از او (تا قیامت) خواهی فرمود و مارا هم در دنیا حسنه و سعادت بخش و در آخرت حسنه و جنت ابدی عطا فرما و برحمت ما را از آتش عذابت نگهدار.

((الحمد لله رب العالمین))

((پایان))